

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

11007 KORANGY, Alireza. *Development of the ghazal and Khāqānī's contribution: a study of the development of ghazal and a literary exegesis of a 12th c. poetic harbinger.* Wiesbaden: Harrassowitz, 2013. 465 pp. *Halkani-yi Sirvani* 080232

12 Subat 2017

080232

DIA

HÂKĀNÎ-i ŞĪRVÂNÎ

Beelaert, A. L. F. A.

Å cure for the grieving: studies on the poetry of the 12th-century Persian court poet Khāqānī Širwānī .-- Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, Leiden, 2000 :

Persian literature: classical; Khāqānī, Afdal al-Dīn Ibrāhīm Shirwānī

Beelaert, A. L. F. A.

Å cure for the grieving: studies on the poetry of the 12th-century Persian court poet Khāqānī Širwānī. Proefschrift . . . Rijksuniversiteit te Leiden . . . 1996 .-- Beelaert], [Leiden:, 1996 :

Persian literature: classical; Khāqānī, Afdal al-Dīn Ibrāhīm Shirwānī

Hatan-i
(080232)

خاقانی می‌توان به همین رویکرد عصری دست یافت؛ خاصه آنکه وی بخشی از میانی اولیه کتاب خود را به بررسی همین امر اختصاص داده است (۷۱/ب، ۵۵-۵۶). از دیگر آثار حسن باید از شرح وی بر معالم الاصول شهید ثانی، و شرح کتاب طهارت از اللعة الدمشقیة شهید اول یاد کرد (آل‌محبوبه، ۲۰/۲). حسن بن علی در ۱۳۸۱ ق/۱۹۶۷ م در نجف درگذشت.

محمد، فرزند او، که در ۱۳۱۵ ق/۱۸۹۷ م به دنیا آمد و بیش از همه حضور اجتماعی وی اسباب شهرت او گشت؛ مخصوصاً حضور فعال وی در جریان انقلاب ۱۳۳۸ ق/۱۹۲۰ م در عراق، که با سنین جوانی وی مصادف بود. شاید بتوان گفت که تألیف کتاب الدرر فی ذکر قاسم بن موسی بن جعفر که آقابزرگ از آن یاد کرده (الذریعة، ۲۹۸/۲۶)، بیشترین همخوانی را با همین شاخصه از روحیه وی داشته است. او در ۱۳۸۵ ق در همان دیار از دنیا برفت. در میان نوادگان علی بن حسن خاقانی، نوه دختری وی، علی ابن عبد علی خاقانی، از مشهورترین افراد این خاندان به شمار می‌رود. وی در ۱۳۳۰ ق متولد شد و حضورش در محافل علمی و آموزشی، در مسیری متفاوت نسبت به دیگر اعضای خاندان بود. وی با حضور در مجالس ادیبان، خیلی زود جایگاهی مناسب یافت و توانست مجله ادبی البیان را در ۱۳۶۵ ق در نجف تأسیس نماید. وی پس از ۴ سال به بغداد رفت و انتشاراتی با همین نام بنا نهاد. حاصل این سالها حضور در محافل ادبی و شاعران، تألیف و تدوین اثر ماندگار شعراء الغری است که به نام التجنیات هم شناخته می‌شود. افزون بر مجموعه‌ای از مقالات در البیان، و نشریات دیگر و تألیف کتاب شعراء کربلا او الحائریات، و نیز شعراء الحلة او البایلیات، شعراء الغری اثری است که در آن، نام و زندگی‌نامه شاعران نجف را از زمانهای قدیم تا عصر حاضر آورده است. وی در مقدمه، پس از وصفی از مسیر تدوین اثر، به وصف نامهای این شهر پرداخته، و روندی تاریخی از نام شهر نجف را در اختیار نهاده است (۳۷۱-۱۴).

در شمار شاخه‌های مختلف برآمده از بنو خاقان که همچون عموزادگان خود، خاندان خاقانی، در ناحیه سوق الشیوخ ساکن بودند و پس از چندی به نجف هجرت کردند، باید از آل شبیر خاقانی نام برد؛ کسانی که نوادگان ایشان با هجرت به ایران، در مناطق مختلفی از این دیار ساکن شدند. قدمای ایشان همچون سرسلسله آنها، ذیاب و فرزندش، شبیر، نزد عالمان سده ۱۲ ق/۱۸ م، همچون شیخ جعفر کاشف‌الغطاء دانش‌اندوزی کردند. فرزند وی، حسن ۳ پسر داشت. محمدطاهر بن حسن، که در ۱۳۳۹ ق در نجف به دنیا آمد و پس از سپری کردن دوره‌های علمی نزد شیخ مرتضی انصاری و اخذ درجه اجتهاد از وی، به ایران وارد، و در شیراز ساکن شد (آل‌محبوبه، ۴۱۴/۲؛ تمیمی، ۱۹۸/۴-۱۹۹). آثاری همچون معارج الانوار فی منازل الابرار و الاشرار که فرزند وی،

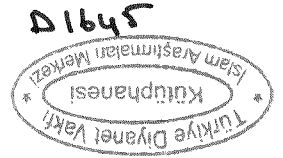
جلال‌الدین، آن را در تهران، ۱۳۲۶ ق منتشر ساخت، از او ست. جلال‌الدین هم که برخی گرایشهای عرفانی داشت، خود آثاری به زبان فارسی تألیف نمود؛ ازجمله منور القلوب و الابصار که آقابزرگ نسخه آن را در شیراز دیده بوده است (همان، ۱۵۳/۲۳). نوه دیگر شبیر، حبیب بن حسن همچون برادرش، محمدطاهر، پس از اخذ اجازه اجتهاد از استاد مشترکشان، شیخ انصاری، به ایران آمد و با برادر کوچک‌ترش، عیسی، در خرمشهر سکونت یافت. شیخ علی آل شبیر، فرزند همین شیخ حبیب است که گرایشهای اخباری داشت و کتاب الحق/المبین را در رد بر صحیفه المجتهدین و المحدثین اثر سید مهدی قزوینی بصری، و الحق المصیب را در رد بر حلیه النجیب تألیف نمود (همان، ۳۸/۷-۳۹). سومین فرزند حسن، عیسی، که از آن دو جوان‌تر بود، همراه برادرش، حبیب در خرمشهر ساکن بود و پس از برادر، بر جایگاه علمی او تکیه زد. شیخ عیسی که شاگردان بسیاری در حوزه خرمشهر و خوزستان داشت، در ۱۳۳۹ ق درگذشت. وی برخلاف برادرزاده‌اش، شیخ علی که مشرب اخباری داشت، آثاری تألیف نمود که در تقابل کامل با آن گرایش است؛ برای نمونه، تألیف القرائد النفسیه در باب وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام، نشان از چنین رویکردی دارد (همان، ۱۴۴/۱۶). فرزندان و نوادگان وی در شمار عالمان خرمشهر به شمار می‌روند و همچنان در آن دیار سکونت دارند.

ماخذ: آخوند خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، قم، ۱۴۰۹ ق؛ آقابزرگ، الذریعة، هو، طبقات اعلام الشيعة (قرن ۱۴ ق)، به کوشش علی‌تقی منزوی، نجف، ۱۳۷۲ ق/۱۹۵۴ م؛ آل‌محبوبه، جعفر، ماضی النجف و حاضرها، بیروت، ۱۴۰۶ ق/۱۹۸۶ م؛ امین، محسن، اعیان الشيعة، بیروت، دارالتعارف للطبوعات؛ بحر العلوم، محمدصادق، مقدمه بر الرجال خاقانی، قم، ۱۴۰۴ ق؛ تمیمی، محمدعلی جعفر، مشید آلام او مدینه النجف، نجف، ۱۳۷۴ ق/۱۹۵۵ م؛ حرزالدین، محمد، معارف الرجال، قم، ۱۴۰۵ ق؛ خاقانی، حسن، التحقیقات الحقیقیة فی الاصول العلمیه، نجف، ۱۳۶۸ ق؛ هو، «تجاة العالمین»، همراه تنقیح الایحاث شیخ محمد اسماعیل محلاتی، قم، مطبعة حکمت؛ خاقانی، علی بن حسین، الرجال، به کوشش محمدصادق بحر العلوم، قم، ۱۴۰۴ ق؛ خاقانی، علی بن عید علی، شعراء الغری، نجف، ۱۳۷۳ ق/۱۹۵۴ م؛ ساعدی، حسین، «نشأة علم الرجال و تطوره»، الفکر الاسلامی، ۱۳۷۹ ش، ش ۲۶، سیحانی، جعفر، موسوعة طبقات الفقهاء، قم، ۱۴۲۴ ق؛ مظفر، محمد رضا، اصول الفقه، نجف، ۱۳۸۶ ق/۱۹۶۷ م.

فرامرز حاج منوچهری

خاقانی شروانی، از شاعران بزرگ زبان فارسی که در قرن ۶ ق/۱۲ م می‌زیسته و در همه دورانهای پس از آن، از اعتبار خاصی برخوردار بوده است. از قدما عوفی در لباب/الالباب گزارش می‌کند: «جماعتی برآن‌اند که شیوه سخن بر خاقانی ختم شده است» (۲۲۱/۲) و حمدالله مستوفی می‌نویسد: «به طمطراق طرز شعر او تا غایت مانند او کس نگفته است» (ص ۷۲۸) و از معاصران فروزانفر چنین اظهار نظر می‌کند: «[خاقانی] از آن سخن‌سرایان است که به نیروی طبع بلند و اندیشه توانا و قریحه

Hakani-i Şirvani
080232



ATATÜRK ÜNİVERSİTESİ
TÜRKİYAT ARAŞTIRMALARI ENSTİTÜSÜ DERGİSİ
JOURNAL OF TURKISH RESEARCHES INSTITUTE
TAED-62, 2018. 83-110

HÂKÂNÎ'NİN MEDÂ'İN HARÂBELERİ KASİDESİ ŞERHİ VE
TÜRKÇE TERCÜMESİ
KHAGANİ 'S RUIN OF MEDAYİN POETRY'S EXPLANATION AND ITS
TURKISH TRANSLATION

SAADET KARAKÖSE - METİN AKDENİZ

Öz

İran Edebiyatının en özgün şahsiyetlerinden olan Hâkânî-i Şirvânî Enverî-i Ebîverdi ile birlikte devrinin en önemli kaside şairidir. Hâkânî'nin Medâ'in Sarayı'nın harap manzarası karşısındaki duygulanımlarını yansıtan "Eyvân-i Medâ'in" (Medâ'in Sarayı) kasidesi, aynı zamanda Sasâniler devri Fars tarihine yakılmış bir ağıttır. Sasâniler devrine ait İran tarihinden verilen örnekler ve bunlara dayalı felsefi çıkarımlarla ilerleyen kaside, geçmişin ihtişamı ve şimdinin yoksulluğu tezaadı üzerine şairin düşüncelerinden oluşmaktadır. Zamanın yıkıcı etkisini somut bir örnek üzerinden tasvir eden şair, kasidenin matlamda Medâ'in Sarayı'nın harabelerini mevzu edinmesinin sebebini açıklar: İbret almak. Bu çalışmada önce şairin hayatı ve eserleri hakkında kısa bilgiler verilmiş, sonra Eyvân-i Medâ'in adlı kaside şerh edilmiştir. Çalışmanın sonunda ise kasidenin orijinal metnine kafiye ve vezin yönünden sadık kalınarak yapılan yeni bir Türkçe manzum tercümesi yer almaktadır.

Anahtar Kelimeler: Hâkânî-i Şirvânî, Eyvân-i Medâ'in, kaside, şerh, tercüme.

Abstract

Khagani, one of the most authentic personalities of Iranian literature, is regarded as one of the most important qasida poets of his area along with Enverî-i Ebîverdî. The qasida of "Eyvân-i Medâ'in" (Medâ'in Palace), reflecting the feelings of Khagani at the ruined view of Medâ'in Palace, is also a lament for the history of Old Persia. The qasida which progresses with the case studies given from the Old Iranian period and the philosophical conclusions based on them, consists of the poet's thoughts on the glory of the past and the poverty of the present. The poet, describing the destructive effects of time through a concrete examples, explains in matla' (first couplet) why he was interested in the ruins of Medâ'in Palace: to draw a lesson from the past. Our aim is to remind Turkish researchers of the "Eyvan-i Medâ'in" qasida which has been translated into many languages where Turkish is among them. After briefly introducing the poet's life and works the Eyvân-i Medâ'in has been interpreted. At the end of the study, a new Turkish translation being faithful to the rhyme and rhythm of the original text has been presented.

Key Words: Khagani, Eyvân-i Medâ'in, qasida, interpretation, translation.

02 Kasım 2018

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

وی دربارهٔ مسیحیت تأثیر گذارد. او دوران کودکی را با تنگدستی سپری کرد. عمویش، که به هوش و استعداد او توجه داشت، همواره مشوق وی بود (نفیسی، همان‌جا).

خاقانی نخست، به تأثیر از حذیقه الحقیقه سنایی، «حقایقی» تخلص می‌کرد و غزل‌ها و قطعات کوتاهی می‌سرود. عمویش، کافی‌الدین عمر بن عثمان، به سبب علاقه‌ای که به وی داشت به او لقب «حسن‌العجم» داد پس از شهرت یافتن اشعار خاقانی ابوالعلاء گنجوی او را به شاگردی پذیرفت و چنان بر مهر او دل بست که دختر خود را به همسری وی درآورد و او را به دربار منوچهر بن فریدون شروانشاه (۵۱۴-۵۵۱ق)، خاقان کبیر، برد و به وی لقب «خاقانی» داد (صفا، ج ۲، ص ۷۷۸؛ نفیسی، همان؛ دولتشاه سمرقندی، ص ۷۸؛ هدایت، ص ۳۱۷).

دیگر القاب او عبارت‌اند از امیرالشعرا، سلطان‌الفصحا، حسن‌العجم، افضل‌الدین بدیل، الحقایقی، الخاقانی ابراهیم بن علی النجار شروانی. در دربار شروانشاه زبان فارسی اعتبار داشت و قصیده‌سرایی و مدیحه‌سرایی‌های مبالغه‌آمیز پسندیده بود؛ از این رو، خاقانی نیز مدیحه‌سرایی را آغاز کرد و چندی نگذشت که در دربار به جایگاه والایی رسید، اما رفته رفته از زندگی در دربار ناخرسند و از مدیحه‌سرایی پشیمان و از شاعران ریاکار درباری ملول شد. گفته‌اند میان خاقانی و استادش ابوالعلاء گنجوی کدورتی پیش آمد و خاقانی به هجو استادش پرداخت (اثرآفرینان، ذیل مدخل؛ دولتشاه سمرقندی، ص ۷۹).

خاقانی، که از دربار شروانشاه به ستوه آمده بود، به دربار علاء‌الدین اتسز خوارزمشاه روی آورد، اما رشیدالدین وطواط راه را بر او بست. برای ورود به

افضل‌الدین بدیل بن ابراهیم بن علی بن محمد الشروانی، متخلص به «خاقانی»، ادیب و شاعر مشهور ایرانی در قرن ششم هجری است.

تاریخ دقیق تولد وی معلوم نیست، اما در نسخه‌ای قدیمی در کتابخانهٔ لالا اسماعیل ترکیه، که در حدود ۷۵۰ق کتابت شده است، تاریخ تولد او را ۵۲۰ق ذکر کرده‌اند. در تاریخ درگذشت وی نیز اختلاف است. در همان نسخه تاریخ ۵۹۵ق را سال درگذشت وی دانسته‌اند. عبدالرشید بن صالح نوری، از علمای قرن هفتم هجری، تاریخ درگذشتش را ۵۸۱ق در تبریز دانسته است و صاحب روضة‌الاولی الالباب درگذشت وی را پیش از ۵۹۸ق و عطاملک جوینی در تاریخ جهانگشا وی را تا ۵۹۲ق زنده دانسته است. برخی تذکره‌نویسان متأخر، چون مؤلف نتایج‌الافکار، تاریخ درگذشتش را ۵۹۵ق ضبط کرده‌اند (فروزانفر، ص ۶۴۱-۶۴۲).

خاقانی در روستای مهلملی، نزدیک شهر شماخی در شروان، زاده شد. پدرش، علی، پیشهٔ نجاری داشت و مادرش، رابعه نبات گردون، از مسیحیان نسطوری بود که در جنگ‌های صلیبی از دوغطاب یا ذوعطاب، واقع در بوزنطیا، به کنیزی برده شد تا آنکه به شروان رسید و در آنجا مسلمان شد و با علی نجار ازدواج کرد. خاقانی در هشت سالگی پدرش را از دست داد؛ از این رو، عمویش کافی‌الدین عمر بن عثمان، که حکیم و طبیب بود، سرپرستی وی را برعهده گرفت (زرین‌کوب، ص ۱۸۸؛ نفیسی، ص ۱۰۳؛ دایرة‌المعارف فارسی، ص ۸۷۶).

تحصیلات ابتدایی و نیز علوم صرف و نحو و نجوم و طب و حکمت و فقه و ادبیات را نزد عمویش فراگرفت و اصول عقاید و مراسم و آداب مسیحیت را از مادرش به درستی آموخت. گفتنی است که سرزمین مسیحیان در نزدیکی زادگاه خاقانی در آگاهی بیشتر

علی اکبر ولایتی ve dğr.; , تقویم تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام و

ایران، (جلد دوم) تهران: انتشارات امیرکبیر، ISAM DN. 260935

بیل بی بیل

Hakani-i Şirvani
080232

پنج‌جستار در باب دیوان فضل‌الدین بیل خاقانی شروانی

نوشته

D 3685

سعید مهدوی فر

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

25 Ocak 2014

1-242

- نقل مطالب این نشریه با ذکر مأخذ آزاد است.
 - آراء مندرج در نوشته‌ها الزاماً مورد تأیید آئینه میراث نیست.
 - هیأت تحریریه در ویرایش مطالب آزاد است.
 - مطالبی که برای چاپ مناسب تشخیص داده نشود، پس فرستاده نخواهد شد.
 - در هر شماره تاریخ دریافت (د) و تاریخ پذیرش (پ) در ابتدای مقالات درج می‌شود.
 - همه مقالات مندرج در دوفصلنامه دست کم پس از تأیید دو داور چاپ می‌شود.
 - نمونه نهایی مقاله پس از تأیید نویسنده آن چاپ می‌شود.
- از نویسندگان درخواست می‌شود به نکات زیر توجه فرمایند:
- مقاله باید حاصل پژوهشهای نویسنده آن باشد.
 - مطلب ارسالی نباید در نشریه دیگری چاپ شده باشد.
 - مقاله باید دارای پنج تا ده کلیدواژه و چکیده فارسی حاوی ۱۰۰ تا ۱۲۰ کلمه باشد.
 - شیوه نگارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی ملاک و راهنمای ویراستاری مطالب است، بهتر است نویسندگان محترم به منظور تسریع در کار این شیوه را اعمال فرمایند.
 - بهتر است هر مقاله روی کاغذ A4 تایپ شود، یا با خط خوش و خوانا بر یک روی کاغذ نوشته شود.
 - حتی‌الامکان نمودارها، جدولها و تصاویر به صورت آماده برای چاپ ارائه شوند.
 - توضیحات باید به صورت پی‌نوشت در پایان مقاله و پیش از فهرست منابع بیایند.
 - ارجاعات باید در درون متن در میان پرانتز آورده شوند. برای ارجاع ذکر این اطلاعات ضروری است:
 - نام خانوادگی تاریخ: [جلد/] شماره ص (مثلاً: ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۱/۱۸). اگر ارجاع بعدی به اثر دیگری از همان نویسنده باشد: همو تاریخ: [جلد/] شماره ص (مثلاً: همو ۱۳۷۳: ۱۶). اگر ارجاع بعدی به همان کتاب باشد: همان: شماره صفحه. اگر ارجاع بعدی دقیقاً همانند ارجاع قبلی باشد: همانجا.
 - برای ارجاع به منابع قدیم، به جای تاریخ، نام کتاب ذکر می‌شود: نام خانوادگی، نام کتاب: [جلد/] شماره ص.
 - منابع مقاله باید پس از ارجاعات و توضیحات به صورت زیر مرتب شود:
- کتابهای جدید: نام خانوادگی، نام، تاریخ، نام کتاب، [به کوشش .../ ترجمه ...، ج ...، ...، ج ...] نام شهر.
- کتابهای قدیم: نام خانوادگی، نام، نام کتاب، [به کوشش .../ ترجمه ...، ج ...، ...، ج ...] نام شهر، تاریخ.
- مقاله: نام خانوادگی، نام، تاریخ، «عنوان مقاله»، نام کتاب/ نام مجله، [س ...، ش ...، ص ... - ...].
- همراه هر مطلب ارسالی ضروری است نام و نام خانوادگی نویسنده، مرتبه علمی، وابستگی سازمانی، نشانی کامل پستی و الکترونیکی و شماره تلفن ارسال شود.
 - لطفاً مقالات و مطالب را به نشانی دفتر مجله آئینه میراث و یا به نشانی پست الکترونیک آئینه میراث ayenemiras@gmail.com و ayenemiras@mirasmaktoob.ir ارسال فرمایید.



فصلنامه اسناد، مطبوعات و متون
دوره دوم، سال پنجم، شماره هفدهم، پاییز ۱۳۹۱

صاحب امتیاز: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

مدیر مسئول و سردبیر: رسول جعفریان

مدیر اجرایی و دبیر تحریریه: کاظم آل‌رضا امیری

مدیر هنری: رضا سفیدکوهی

ویراستار: مرضیه راغبیان

حروفچینی: آذر سرخانی

لیتوگرافی: نقره‌آبی

چاپ جلد و متن: نقره‌آبی

ناظر چاپ: نیکی ایوبی‌زاده

مقالات مندرج در پیام بهارستان، مبین آرای نویسندگان آنهاست

پیام بهارستان در ویرایش مطالب آزاد است

استفاده از مطالب پیام بهارستان با ذکر منبع آزاد است

نشانی: تهران - میدان بهارستان - کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

کدپستی: ۱۱۵۷۶۱۳۴۱۱

تلفن: ۰۲۱ - ۶۶۹۶۴۱۱۹

دورنگار: ۰۲۱ - ۶۶۴۰۱۴۲۹

سایت: www.Ical.ir

ایمیل: Payam@ical.ir

Hakani-yi Sirvani
08232

تأملی در نسخه دیوان خاقانی کتابخانه مجلس

سعید مهدوی‌فر^۱

مقدمه

پس از گذشت سال‌ها از تصحیح دیوان خاقانی به همت استاد فقید ضیاءالدین سجادی، اهل ادب بیش و کم از پیراستن این دیوان سترگ غافل نبوده و هم در این راه گام‌هایی برداشته‌اند؛ اما این مایه تکاپوها، منجر به تحول و تغییری بنیادین و چشمگیر در تصحیح دیوان خاقانی نشده است و همچنان از داشتن چاپی منقح از این میراث بیش‌بها، محرومیم. این مقاله با پشتوانه معیارهای نویافته در تصحیح دیوان خاقانی به تأمل در مورد یکی از نسخه‌های مورد استفاده سجادی می‌پردازد و مواردی از ضبط‌های اصیل این نسخه را معرفی می‌کند تا اهمیت این نسخه گرانبها را نشان دهد.

وجود برخی کاستی‌ها در تصحیح مرحوم علی عبدالرسولی - که ایشان نیز خود به آن آگاهی داشتند - سبب گردید تا ضیاءالدین سجادی بنابر اشارت بدیع‌الزمان فروزانفر، به تصحیح دوباره دیوان خاقانی همت بگمارد و پس از هشت سال رنج و سختی در این راه، حاصل زحمات خویش را در دسترس اهل ادب قرار دهد. سجادی، علاوه بر چاپ عبدالرسولی، از چهار نسخه خطی بهره گرفته است. این نسخ عبارتند از:

۱-۱. نسخه کتابخانه بریتیش میوزیم لندن (ل): این نسخه در بسیاری از موارد، اساس تصحیح سجادی بوده و در باب آن نوشته است: این نسخه عجالتاً قدیمی‌ترین نسخه تاریخ‌دار از دیوان خاقانی است که در دست داریم، زیرا تاریخ آن به سال ۶۶۴ هجری است. نسخه مزبور کامل‌ترین و قدیمی‌ترین نسخ خاقانی است و ما آن را اساس قرار داده‌ایم، اما در مواردی نیز سهو و اشتباه دارد و کاتب در ضبط بعضی کلمات دقت زیاد به کار نبرده است. (← خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: شصت و هفت و شصت و هشت)؛ (←

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز s.mahdavifar@yahoo.com

The Chronograms of Khaqani

Author(s): O. L. Vil'čevskij and Jerome W. Clinton

Source: *Iranian Studies*, Vol. 2, No. 2/3 (Spring - Summer, 1969), pp. 97-105

Published by: Taylor & Francis, Ltd. on behalf of International Society of Iranian Studies

Stable URL: <http://www.jstor.org/stable/4310036>

Accessed: 02-03-2016 13:41 UTC

Your use of the JSTOR archive indicates your acceptance of the Terms & Conditions of Use, available at <http://www.jstor.org/page/info/about/policies/terms.jsp>

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

THE CHRONOGRAMS OF KHAQANI*

O. L. VIL'ČEVSKIJ
Translated by Jerome W. Clinton

As with the majority of great national figures of the Middle Ages, we know relatively little about the facts, and, in particular, about the dates of the life of the major Persian language poet of the twelfth century, ode-writer to the Shirvānshāh, son of a carpenter of Shirvān, Afzal al-dīn Ibrāhīm Khāqānī.

A brief sketch of the biographical information concerning the poet, which was compiled from oriental sources by N. Khanikoff almost a century ago,¹ was then somewhat expanded and supplemented by K. G. Zaleman.² With some insignificant variations and additions, this summary was then reproduced in all the works on Khāqānī up to our day.³ The question of the role of Transcaucasian elements in the works of Khāqānī was raised in the study carried out by Ju. N. Marr, in cooperation with K. I. Chajkin, during the last year of his life.⁴ Following the excellent tradition of V. A. Žukovskij, both sought first of all to extract bibliographical material from the poet's divan itself. In particular, K. I. Chajkin, through a series of brilliant surmises and calculations based on this material, pointed the way to several dates important for the biography of Khāqānī, including the most likely date of his birth.⁵

Nonetheless, we may consider only two dates relating to the biography of Khāqānī as definitively established. They are, first, the date of his death--Shavvāl 595/ July 1199--which is preserved on a gravestone in one of the cemeteries of Tabriz; and, second, 551 A.H., the date of the poet's first pilgrimage, which is well established by his famous Isfahan *gasida*, which N. Khanikoff introduced to the world of scholarship.⁷

Thus the chronogram, so much enjoyed by medieval authors, is found to be a sufficiently interesting and valuable source for the biography of the poet. This is far from accidental. A great master of words and virtuoso of poetic technique, Khāqānī is at the same time just as excellent a master of the subtle, refined art of

*This article originally appeared in *Epigrafika Vostoka*, 1960, Vol. XIII, pp. 59-68. In preparing this translation I have frequently drawn upon the profound knowledge of the Russian language of my friend Donald L. Stilo.

Jerome W. Clinton is a Ph.D. candidate in the Department of Near Eastern Languages and Literature, University of Michigan.





فصلنامه اسناد، مطبوعات و متون
دوره دوم، سال چهارم، شماره پانزدهم، بهار ۱۳۹۱

صاحب امتیاز: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

مدیر مسئول و سردبیر: رسول جعفریان

مدیر اجرایی و دبیر تحریریه: کاظم آل‌رضا امیری

مدیر هنری: رضا سفیدکوهی

ویراستار: مرضیه راغبیان

حروفچینی: آذر سرخانی

لیتوگرافی: نقره‌آبی

چاپ جلد و متن: نقره‌آبی

ناظر چاپ: نیکی ایوبی‌زاده

مقالات مندرج در پیام بهارستان، مبین آرای نویسندگان آنهاست

پیام بهارستان در ویرایش مطالب آزاد است

استفاده از مطالب پیام بهارستان با ذکر منبع آزاد است

نشانی: تهران - میدان بهارستان - کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

کد پستی: ۱۱۵۷۶۱۳۴۱۱

تلفن: ۰۲۱-۳۳۱۳۷۸۰۳

دورنگار: ۰۲۱-۳۳۱۲۹۳۸۵

سایت: www.Ical.ir

ایمیل: Payam@ical.ir

Hakani-yi Sirvani
080232

شرح مشکلات دیوان خاقانی

(شرح لغات قصاید خاقانی و منظومه تحفه‌العراقین)

سعید مهدوی‌فر^۱

(پیشکش به دکتر محمدحسین کرمی)

مقدمه

دیوان خاقانی به عنوان یکی از گران‌سنگ‌ترین میراث ادب پارسی، همواره به دشواری و دیریابی موصوف بوده است. در حقیقت این دشواری، زاده طریق غریب و رویکرد نوآیین شاعر به سخن‌پروری است. طریق غریبی که در آن نوگویی و دوری از مستعملات، گزاره‌ای بنیادین است؛ به حق خاقانی را باید در یافتن انگاره آشنایی‌زدایی (Defamilirization) پیشگام فرمالیست‌های روس و ویکتور اشک洛夫سکی (Victor Shklovsky) دانست: چون الفاظ از کثرت استعمال دست‌زده و پای مال شده است، حقیقت است که اصحاب خواطر لامعه و قریحه ناصعه به هر عهد، دست تصرف در الفاظ خاص بریزند و آن را چندان در قوانین کتابت به کار دارند که معهود و مألوف شود و اگر بدل نقیر و قطمیر، قتیل و فسیط، که هم از دانه خرما باشد، در عبارت آورند چه عجب؟ و به عوض عجر و بجر، صفاق و مراق، که هم بدان معنی نسبت دارد، مثل سازند چه زیان؟ و من کهنتر نمی‌گوییم که آن الفاظ امثال را به کلی قذف و حذف کنند و در سبک مقالات و سبک رسالات و نسج منثورات و حوک منظومات به کار ندارند؛ اما غرض آن است که مستعملات بیشتر حشو و ناقص می‌نماید... و غایت شعوه خاطر آن است که مصنوع را مطبوع نمایند، و الفاظ دور از طبع را به قبول و اسماع طابع نزدیک گردانند، چنان که مراست در رسایل و قصاید. (خاقانی شروانی، ۱۳۸۴: ۱۷۴ و ۱۷۵)

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز.

080232

HÂKÂNÎ-i ŞİRVÂNÎ

-
- 1 HACI MEHMET EROL, Hakani'nin Kimya-yı Beni Adem adlı eseri, Marmara Üniversitesi, Yüksek Lisans, 2003

Hakari-i Shirvani

080232

د: ۱۳۹۰/۶/۱۶

پ: ۱۳۹۰/۷/۱۳

D3685

گذری بر تحفة العراقین (ختم الغرایب) خاقانی شروانی

به کوشش علی صفری آق قلعه

سعید مهدوی فر*

پیشکش به:

خانم دکتر آنا لیویا بلارت*

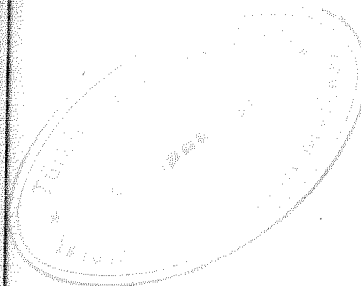
چکیده

با شناخته شدن و چاپ عکسی (فاکسیمیل) نسخه مورخ ۵۹۳ ق مثنوی ختم الغرایب خاقانی به همت استاد فقید ایرج افشار، زمینه برای تصحیح پیراسته‌ای از این مثنوی فراهم گردید. نخستین گام اساسی را در برآوردن این مهم، یوسف عالی عباس آباد در سال ۱۳۸۶ برداشت. گویا همزمان با این تلاش، علی صفری آق قلعه نیز در حال تهیه متن منقحی از این اثر بوده و حاصل کوشش او به سال ۱۳۸۷ در اختیار دوستداران فرهنگ و ادب ایران زمین قرار گرفته است. اگرچه کار صفری آق قلعه یک پژوهش

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز

E-mail: s.mahdavifar@yahoo.com

* Anna Livia F. A. Beelaert



25 Ocak 2014

YADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

آفاق الحضارة الاسلامية

Hasan v. Sabat 080780

Hakani: Sirvan 080232

Methye 133412

المديح النبوي في شعر حسان بن ثابت وخاقاني شرواني

25 Ocak 2014

دكتور صادق آئينه وند*

نعيمه حسوكي**

تهدف هذه المقالة الى إبراز المضامين المشتركة في المديح النبوي في شعر كل من الحسانين (حسان العرب وحسان العجم) فمدح الرسول (ﷺ) بدأ منذ عصر الرسول وارتبط بأحداث عصره وتميز بالصدق واقترن مديحه بالهجاء والفخر والاعتذار في شعر حسان بن ثابت وكان لشهرة حسان الأثر الكبير فالكبير في توجه الشعراء العرب والعجم الى هذه الشخصية ومدح الرسول احتذاء به وكان لخاقاني الشرواني النصيب الأكبر من هذا التوجه والفخر اذ لقب بحسان العجم وكان يقصد بهذا اللقب الفخر بمقدرته الشعرية والنيل من أعدائه وقد أبدع في هذا المضمار اذ كتب قصائد طويلة مدح بها سيد المرسلين وتناول معجزة معراج النبي بأدق تفاصيلها وهذا ما لا نجده في ديوان حسان على الرغم من انه عاصر الرسول إلا أنه غفل عن ذكر هذه المعجزة الهامة ومع ذلك يبقى فضل السبق لحسان كونه شاعر الرسول الأول الذي دافع عن الرسول وناصر الإسلام والدين الحنيف.

الكلمات الرئيسية: المديح النبوي، حسان بن ثابت، خاقاني شرواني.

٢٨٤ - ٢٦٢

(*) استاذ تاريخ الاسلام في جامعة تربيت مدرّس ب طهران.

(**) طالبة دكتوراه في قسم اللغة الفارسية في جامعة تربيت مدرّس.

تصدر عن معهد العلوم الانسانية والدراسات الثقافية - وزارة التعليم العالي

عددان في السنة (نصف سنوية)

العدد الواحد والعشرون، السنة الحادية عشرة، ربيع الأول ١٤٢٩ هـ. ق

١ فروردین / ١٣٨٧ هـ. ش / ٢٠ / ٣ / ٢٠٠٨ م

رقم المنشور القياسي الدولي ٦٨٢٢ - ١٥٦٢

□ المدير المسؤول: الدكتور مهدي گلشنی (رئيس معهد العلوم الإنسانية والدراسات الثقافية)

□ تحت اشراف هيئة استشارية

□ رئيس التحرير: الدكتور صادق آئينه وند

□ مدير التحرير: أ. قيس آل قيس

□ مدير النشر: رحمت الله رحمت پور

□ المطبوع: ١٠٠٠ نسخة

□ المشرف الفني على الطباعة: سيد ابراهيم سيد علي

□ المطبعة: شركة طباعة فرشيوه (طهران - شارع ولي العصر - قبل شارع الجمهورية - زقاق

فلاح زادگان - زقاق نجا - الرقم ٦٠ - رقم الهاتف ٦٦٩٥٨١٩٢)

□ الثمن: ٣٥٠٠ ريال

□ الاشتراك السنوي: ٧٠٠٠ ريال

□ العنوان: الجمهورية الاسلامية الايرانية

طهران، شارع كردستان، رقم ٦٤، الرقم البريدي ١٤٣٧٤

□ الهاتف: طهران: ٨٨٠٥٣٩٣٤ و ٨٨٠٤٦٨٩١-٣، الفاكس: طهران: ٨٨٠٣٦٣١٧ - تليفاكس

Email afaq @ ihcs.ac.ir

٨٨٠٥٣٩٣٤

Email AL Kaiss @ ihcs.ac.ir

Email kaissalkaiss@yahoo.com

HAKANI-YI
ŞIRVANI

TARLAN, Ali Nihat

Hakani-i-Shirvani.

J. Reg. Cult. Inst. 11(1967), pp. 19-26

Hakani-i Shirvani

6583 HASAN, Hadi. Khaqani's poetry.
Visva-bharati Q. 6 (1940-41), pp. 248-259

Hakani'nın
Şirî

2 TEMMUZ 1991

Hakani-i Shirvani

KHAQANI, Afzal al-Din Shirvani, 1126-1198.
Persian ode, translated by J. Scott. *Oriental
collections* 3 i (1799), 103-104.

24533 MINORSKY, V. Khāqāni and
Andronicus Comnenus. *BSOAS* 11 (1943-
46), pp. 550-578

Hakani-yi Shirvani

130 OCAK 1993

815. BEELAERT, A. L. F. A. "The Function of the *mamdūh*s in the 7th *maqāla* of the *Tuhfat al-'Irāqayn* by Khāqānī Shirwānī". *Manuscripts of the Middle East* 3 (1988) pp. 16-22.

Etude du cas des commanditaires/dédicataires (*mamdūh*) multiples pour un même texte, dans la littérature persane. En introduction, l'A. passe en revue différents exemples de ce type de dédicace et en recherche l'origine. La suite est consacrée à une analyse détaillée du *Tuhfat al-'Erāqayn* de Xāqānī, dont l'A. s'attache à identifier les dédicataires. Article de grande érudition dans les domaines littéraire et historique.

Z. V.

11 KASIM 1991

Hakani-i Shirvani

3229 [KHAQANI, Afzal al-Din.] Khagani Shirvani.
Hakani Rubat. Perevod B. Aslanov. Baku:
Yazychy, 1981. 64 pp.

27 MAYIS 1993

2 TEMMUZ 1991

Hakani-i Shirvani

KHAQANI, Afzal al-Din Shirvani, 1126-1198.
Elegia ex *Diwano Chakani*. [Rypka, 202, text
and translation by] (Friedrich Wilken.)
Auctarium ad chrestomathiam suam persicam,
pp. 69-70.

2 TEMMUZ 1991

Hakani-i Shirvani

KHAQANI, Afzal al-Din Shirvani, 1126-1198.
Zehn Rubā'i des persischen Dichters Chakani
übersetzt von K. H. Graf. *ZDMG* 5 (1851),
390-391.

2 TEMMUZ 1991

Hakani-i Shirvani

KHAQANI, Afzal al-Din Shirvani, 1126-1198.
Elegy by the Persian poet Khaqani [Rypka,
202.] *Oriental collections* 1 iv (1797), 381-382.

HAKANI-YI ŞIRVANI?

وابستگی خاقانی به تنجیه: کندلی، غفار

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

ش: ۴، س: ۲۱، زمستان ۱۳۴۸، ص: ۳۱۹-۳۴۴

ش: ۹۳، س: ۲۲، بهار ۱۳۴۹، ص: ۴۲-۶۴

2 TEMMUZ 1991

Hakani-i Shirvani

KHANYKOV, N. V. Mémoire sur Khacani
[Khāqānī, Rypka, 202.] poète persan du XIIe
siècle. JA, 6e série, 4 (1864), pp. 137-200; 5
(1865), 296-367.

HAKANI-YI ŞIRVANI

تأثرات خاقانی از شعرای تازی و پارسی: ترجمانی زاده

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

ش: ۲، س: ۱۰، تابستان ۱۳۳۷، ص: ۱۰۵-۱۲۰

HAKANI-SIRVANI

7405 NASIM, K. B. Khaqani Shirvani.
J. Univ. Peshawar 10 (1965), pp. 67-75

Hakani Shirvani

HAKANI-I SIRVANI

84-932194
Khāqānī, Afzal al-Dīn Shirvānī, ca. 1126-1198 or 9.
(Magnavī-i tuhfāt al-'Irāqīn)
مثنوی تحفه المراقین / اثر خاقانی شروانی
بمقام و تصحیح و حواشی و تعلیقات بهی قریب
چاپ 2 — تهران : شرکت سهامی
2537, 1978 or 1979,
61, 425 p. ; 20 cm.
Poems.
In Persian.
320.00IR (pbk.)
For requesting libraries only.
(With explanatory notes by Yahyā Qarīb)

تجلیل، تجلیل، "توصیف کعبه و مدینه و خراسان در شعر خاقانی".
مشکوة، ش 5 (تابستان 1363): ص 73-133.

2255

HAKANI-I
SIRVANI

06 OCAK 1994

تجلیل، تجلیل، "جاذبه های شعری خاقانی و هنرهای ادبی او". مشکوة
ش 6 (زمستان 1363): ص 170-182.

2561

HAKANI-I
SIRVANI

06 OCAK 1994

Hakani Shirvani 25 SUBAT 1992

90. Hākānī-i Šīrvānī (ölm. 595 h. = 1199 m., 1A, V, 85-95; Ateş, s. 54-59).

— Munş'a'at

Baş : زندگانی حضرت عظمی خداوند جهان ملک ملوک الزمان
Şehid Ali nr. 2796 (yap. 69 a-156 b, ist. X. asır, baş tarafı eksik).
— Tuḥfat al-'Irākāyn (HH, s. 369)

Baş : یادم نظارگان افلاک / زین حق سبز و مهره خاک
Esad Ef. nr. 3429 (yap. 33 b-66 a, ist. 1027 h.).

25 SUBAT 1992

HAKANI-I SIRVANI 90-931038
Kazzāzī, Jalāl al-Dīn.
Rukhsār-i qubḥ : guzārish-i chāmah'ī az
Afzal al-Dīn Badīl Khāqānī Shirvānī ... /
Mīr Jalāl al-Dīn Kazzāzī. — Chāp-i 1. —
Tihārān : Naṣr-i Markaz, 1368 [1989]
631 p. ; 22 cm.
In Persian; romanized record.
Includes bibliographical references (p. 603-607)
Includes index.
2600.00IR (\$24.29 U.S.)
(Critical appreciation of the works of
Afzal al-Dīn Shirvānī Khāqānī, ca. 1126-1198
or 9., a classical Iranian poet)

739. [ZENJANI, Barāt, «Eṣṭelāḥāt-e ṭebbī dar āṣār-e Xāqānī Šīrvānī», MDAD
Maṣḥad, 17,3-4 (1363/1985), pp. 155-190.
[Les expressions médicales dans l'œuvre de Xāqānī Šīrvānī.]

HAKANI-I SIRVANI

— Voir aussi les nos 11, 27, 73, 77, 501, 850, 1007 et 1080.

HAMADANIZADEH, JAVAD. The trigono-
metric tables of al-Kāshī in his Zīj-i Khāqānī.
Hist. Math., 1980, 7: 38-45.

4750 RŪDĀKĪ, [Abū 'Abd Allāh], SANĀ'Ī, [Hakīm],
MUJĪR [AL-DĪN BAYLAQĀNĪ], JAMĀL al-
DĪN IṢFĀHĀNĪ, KHĀQĀNĪ, [Afzal al-Dīn] &
UBAYD-i ZĀKĀNĪ, [Nizām al-Dīn].
Quatrains from the Persian. Tr. Lewis, B. Yād-
nāma in memoria di Alessandro Bausani. Volume
II, a cura di B. Scarcia Amoretti e L. Rostagno.
Rome: Bardi, 1991 (Università di Roma "La
Sapienza": Studi Orientali, X) pp. 411-413

03 ARALIK 1993

88-932284
Micro- Zunūzī, 'Abd Allāh, d. 1841.
fiche Muntakhab al-Khāqānī fī kashf-i ḥaqāyiq-i
88/ 'irfānī / ta'līf-i 'Abd Allāh Zunūzī Tabrizī ;
59927 bih taṣḥīḥ-i Najīb Māvil Haravī. — Chāp-i 1.
— Tihārān : Intishārāt-i Mawla, 1361 [1982 or
1983]
159 p. ; 24 cm.
Title on p. (4) of cover: Muntakhab al-Khāqānī
fī kashf-e ḥaqāyiq-e 'irfānī.
Includes bibliographical references and
indexes.
(A philosophical study of Islamic theology
and monotheism)

HAKANI-I SIRVANI

26 ARALIK 1991

HAKANI-I SIRVANI Y8-931944
Khāqānī, Afzal al-Dīn Shirvānī, ca. 1126-1198
or 9.
[Correspondence]
Munsha'āt-i Khāqānī / az Afzal al-Dīn Badīl
ibn 'Alī Khāqānī ; taṣḥīḥ va taḥshiyah'i
Muḥammad Rawshan. — Chāp-i 2. — Tihārān :
Kitāb-i Farzān, 1362 [1983]
26, 794 p. ; facsim. ; 25 cm.
In Persian; romanized record.
Bibliography: p. [766]-778.
Includes index.
1400.00IR (\$15.08 U.S.)
For requesting libraries only.
(Letters written by the author to his
relatives, friends, and other contemporaries;
includes explanatory notes (p. 347-560) by
Muḥammad Rawshan)

10 8 AGUSTOS 1992

HAKANI-I SIRVANI 89-932028
Javān, 'Alī Ardālān.
Tajallī-i shā'irānāh-i asāfīr va rivāyāt-i
tārīkhī va maḥabī dar ash'ār-i Khāqānī / nigā-
rish-i 'Alī Ardālān Javān. — Maṣḥad : Mu'assa-
sah-i Chāp va Intishārāt-i Āstān-i Quds-i
Razavī, 1367 [1989]
10, 351 p. ; 24 cm.
In Persian; romanized record.
"Mu'assasah-i Chāp va Intishārāt-i Āstān-i
Quds-i Razavī, 74."
Includes bibliographical references (p. [347]-
351)
Includes indexes.
1200.00IR (\$11.44 U.S.)
For requesting libraries only.
(On Islamic and historical stories in the
poetry of Afzal al-Dīn Shirvānī Khāqānī, ca.
1126-1198 or 9)

06 AGUSTOS 1992

02 MART 1994

1015. EMAMI, Nasrollah. "Compte rendu de Mir Jalaloddin Kazzazi, *Rokhsar-e sobh, gozaresh-e jame'i az Khaqani-e Shervani*, Tehran, Sherkat-e Nashr-e Markaz, 1368, 631 p." *Nashr-e Danesh* 10, 3 (1369/1990) pp. 38-42.

نصرالله امامی: میرجلال الدین کزازی: رخسار صبح، گزارش جامعی از خاقانی شروانی

L'auteur du compte rendu loue le travail de M. J. Kazzazi dans son introduction au livre sur la biographie de Khaqani, la meilleure à ce jour, car il a su profiter des *Mansha'at-e Khaqani* (éd. par Rowshan, Tehran, 1349/1970). Le livre est un commentaire d'une *qasideh* de Khaqani (*Divan*, éd. par Sajjadi, pp. 133 sq.), dont l'auteur du c.r. signale l'utilité pour des étudiants, mais la lourdeur et la longueur de la comparaison.

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GÖLEN DOKÜMAN

R63 Cure for the grieving: studies on the poetry of the 12th-century Persian court poet Khāqānī Šīrwānī / Beelaert, A.L.F.A. Leiden, 1996 & 2000 Bernardini, Michele. *Annali (Istituto Universitario Orientale)*, 56 iv / 1996 (1999), pp.544-547 (I) Meisami, Julie Scott. *Bibliotheca Orientalis*, 62 i-ii (2005), pp.166-170 (E)

زنجانی، برات: "اصطلاحات طبی در آثار خاقانی شروانی". مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۱۷، ش ۱ (بهار ۱۳۶۳): ص ۱۵۵-۱۹۰.

۲۵۳۶

HAKANI-SIRVANI

06 OCAK 1994

03 TEM 2009

HAKANI-YI SIRVANI

7391 ATEŞ, A. Recueil de lettres de Xāqānī-i Šīrwānī (Munša'āt-i Xāqānī). *Trud. XXV Mezhdunarod. Kong. Vostokovedov, Moskva*, 1960, tom II (1963), pp. 356-362

Abolmoud
Ibrahim Bidil
6. Ali (v. 596/)
1199

Tarlan, Prof. Dr. Ali Nihat

"Hakani Sirvani" *İslam Medeniyeti* Istanbul.

1972/3 sayı 27 ss. 21-23

Sokani-i Sirvani-nin mektupları dergisi (Munsa'at-i Sokani)

6591 RYPKA, Jan. Hāqānīs Madā'in-
Qaside rhetorisch beleuchtet. *Arch. Or.*
27 (1959), pp. 199-205

HAKANI

HAKANI
(v. 595)

7410 VIL'CHEVSKIY, O. L. Iranskie publikatzii proizvedeniy Khakani. (Iranian publications of Khaqani's works.) *Narodui Azii i Afriki* 1964 (3), pp. 162-169

Hakani'n eserleriyle ilgili iran yayınları

دو نامه نویافته از خاقانی شروانی: کندلی، غفار
نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی،
ش: ۹۵ و ۹۶، س: ۲۲، پاییز، زمستان ۱۳۴۹، ص: ۳۲۸-۲۹۹

Dialectologie de la Langue persane:

ژیلبر لازار

ش: ۲، س: ۱۳، تابستان ۱۳۴۰، ص: ۲۵۸-۲۴۱

(دیباچه نشریه): بیانی، خانابا

ش: ۱، س: ۱، فروردین ۱۳۲۷، ص: -

خاقانی شروانی (سخنرانی): یان، ربیکا
نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی،
ش: ۱، س: ۱۵، بهار ۱۳۴۲، ص: ۱۰۱-۱۱۱

خاقانی شروانی، ابومنصور حنفه و عزالدین بو عمران:

کندلی، غفار

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی،

ش: ۳، س: ۲۰، پاییز ۱۳۴۷، ص: ۳۴۹-۳۶۴

ش: ۴، س: ۲۰، زمستان ۱۳۴۷، ص: ۳۹۹-۴۱۹

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی،
ش: ۱۰۷، س: ۲۵، پاییز ۱۳۵۲، ص: ۲۸۳-۳۲۶

ش: ۱۰۸، س: ۲۵، زمستان ۱۳۵۲، ص: ۴۲۷-۴۶۷

-Hakani-yi Sirvani

02 MART 1994

1003. ARDALAN JAVAN, Seyyed Ali. *Tajalli-e she'rha-ye asatir va revayat-e tarikhi va mazhabi dar asar-e Khaqani*. Mashhad, Astan-e Qods-e Razavi, 1367/1988, 351 p. [Poèmes de type légendaire et histoires à caractère historique ou religieux dans l'oeuvre de Khaqani]

سید علی اردلان جوان: تجلی شعرهای اساطیر و روایت تاریخی و مذهبی در آثار خاقانی

Compte rendu de Nasrollah Emami, "Az vazheh ta ostureh", dans *Nashr-e Danesh* 9, 4 (1368/1989) pp. 36-41. N. Emami reproche à l'A. le caractère hâtif et superficiel de sa recherche. Il n'a pas su exploiter la voie qu'avait ouverte Shafi'i Kadkani dans son excellent ouvrage, bien connu, *Sovar-e Khiyal*. N. Emami de son côté, ne semble pas connaître le travail de base fourni en allemand sur Khaqani par B. Reinert, *Haqani als Dichter*, Berlin, 1972. C. F.

Browne

L.H. Persia. II. 391-400

891.59

Hakani-yi Sirvani

شمس الدین محمود بن علی و خاقانی شروانی، سخنی چند

در پیرامون سفر ارجیش شاعر: کندلی، غفار

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

ش: ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰، س: ۲۳، ۱۳۵۰، ص:

۱۴۵ - ۱۸۷

Hakani-yi Sirvani

نامه به وحیدالدین عثمان، خاقانی و نجم الدین احمد

سیمگر: غفار، کندلی

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

ش: ۳۰۲، س: ۲۱، تابستان، پاییز ۱۳۴۸، ص: ۲۳۵ - ۲۵۱

نامه خاقانی بشهاب الدین شروانی و بحثی در اطراف

مسائلی چند از زندگی شاعر:

ش: ۳، س: ۱۹، پاییز ۱۳۴۶، ص: ۲۶۵ - ۲۸۸

ش: ۴، س: ۱۹، زمستان ۱۳۴۶، ص: ۴۴۲ - ۴۶۰

2161 BEELAERT, A.L.F.A. A cure for the grieving: studies on the poetry of the 12th-century Persian court poet Khāqāni Širwānī. Proefschrift ... Rijksuniversiteit te Leiden ... 1996. [Leiden: Beelaert], 1996. 237pp.

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

20 MART 1998

مبین، ابوالحسن (ناقد و توصیف کننده)

۲۲۲۶- تاریخ صفویه به روایت

قصص الخاقانی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا

پیاپی ۷۵، ص ۱۱۱-۱۱۶، فارسی، کتابخانه: ۱۱۶

کد پارسا: A89387

عنوان متن نقد شده: *Safvī-ye*

قصص الخاقانی، ولی قلی بیگ بن داود قلی شاملو

این کتاب با تصحیح مرحوم دکتر سیدحسن

سادات ناصری توسط سازمان چاپ و انتشارات وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامی در دو جلد در سال ۱۳۷۱ به

چاپ رسیده است.

صفویه - تاریخ صفویه

مصباح زاده، اسدالله

جلوه جمال: در شرح زندگی و

نقش رهبری مرحوم آیت الله العظمی

حاج میرزا حسن آشتیانی. (شماره ۴۸۱)

جنبش تنباکو - تاریخ جنبش تنباکو

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

03 EYLÜL 2008

این هوا چوی

مفاهیم زبانی در مثنوی مولوی.

(شماره ۴۹۶)

مجموعه های شعر فارسی - مثنوی معنوی - جنبه های

ادبی مثنوی معنوی

بابا چاهی، علی؛ جمالی، رزا؛ حقوقی،

محمد (میزگرد و مصاحبه شوند)

کریاسیان، ملیحه

۶۷۴- «درد سخن و گرگ خشن

در سخن حافظ و خاقانی»، آینه میراث،

پیاپی ۲۵، ص ۴۴-۴۹، فارسی، کتابخانه: ۴۸-۴۹

کد پارسا: A89959

شرح اصطلاحات دیوان حافظ

کاربردشناسی برخی از واژگان دیوان حافظ و

اشعار خاقانی است که بر مبنای اصول زبانشناسی

صورت گرفته است. کاربرد واژگان کهن ایرانی در

ادبیات فارسی، تاریخی طولانی دارد اما این موضوع

در پژوهش های ادبی و تصحیح متون کمتر مورد توجه

واقع شده است. این مقاله با بهره گیری از دستاوردهای

زبانشناختی و با استناد به متن های کهن اوستایی و

پهلوی می کوشد به معنای اصلی ترکیب های 'درد

سخن' و 'گرگ خشن' در ابیاتی از اشعار حافظ و

خاقانی، بپردازد. در طرح این موضوع واژه شناختی،

نظریات و توضیحات شارحان دیوان حافظ با مستندات

این ترکیب ها تطبیق شده است.

22 TEM 2008

DOKÜMAN

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

20 MAVIS 2008

خاقانی، بدیل بن علی (۵۲۰-۵۹۵ ق)

۳۷۵- اوج ان الله: شرح قصیده ای از

خاقانی، شرح و حاشیه عطا محمد رادمش، تهران:

آینه: نقش مانا، چاپ اول/ ۲۲۰۰ نسخه، ۱۲۴ ص،

فارسی، وزیری (شمس)، به: ۶۵۰۰ ریال، قهارس:

لغات، ترکیبات، اعلام، منابع: ۱۰۷-۱۱۱.

شابک: ۹۶۴-۹۱۲۳۶-۴-۴

کد پارسا: B19581

خاقانی - شرح قصائد

شرح قصیده ای است از خاقانی که در ۵۳ بیت

و تحت عنوان در حکمت و مباحثات و نکوهش

حاسدان در دیوان اشعار وی آمده است. نویسنده

ابتدا به ذکر معانی حقیقی و یا مجازی و کنایه واژه ها

و ترکیبات پرداخته و سپس به صنایع ادبی اشاره کرده

است. وی همچنین به توضیح نکات دستوری، معنی و

مقصود هر بیت پرداخته است. مؤلف معانی واژه ها و

ترکیبیات را با بهره گیری از چند فرهنگ لغت نظیر

برهان قاطع، غیث اللغات، لغت نامه دهخدا، فرهنگ

فارسی معین و در برخی موارد از فرهنگ لغات و

تعبیرات دیوان خاقانی ذکر نموده است.

Khāqānī Shīrīnī

IRANICA

TWENTY ARTICLES

By

V. MINORSKY

Professor Emeritus in the University of London



V. Minorsky
1962

Frontispiece

1964

127 (1945)

Khāqānī and Andronicus Comnenus

- § 1. On Khāqānī (his works, editions, commentaries).
- § 2. Andronicus Comnenus.
- § 3. Andronicus in Georgia and Shirvan.
- § 4. The Shirvān-shāh Akheātān and Khāqānī.
- § 5. The 'Christian' ode translated.
- § 6. Commentary.

Abbreviations: *Kh.* = Khanikov, *Mémoire*; *L.* = Lucknow edition of the *Kulliyāt*; *T.* = Tehran edition of the *Divān*; *Qor'ān* quoted in the translation of R. Bell.

§ 1. On Khāqānī

ONE of the greatest Persian poets, Afḡal al-Dīn Ibrāhīm Khāqānī, is still insufficiently known to the public. Only in 1937 was his *Divān* printed in Tehran, and before that date the readers had to content themselves with an inconvenient Indian lithograph published some seventy years ago.¹ The long Mathnavī (*Tuḥfat al-'Irāqayn*) in which the poet describes his pilgrimage accomplished in 551-2/1156-7 is available only in Indian lithographs.²

This scarcity of editions is due to the difficulty of Khāqānī's poems, which bristle with rare words, unusual similes and allusions to astrology, medicine, theology, and history, to say nothing of the numerous hints concerning the happenings of the poet's own life and time.

Even two and three centuries after Khāqānī's death his poems caused embarrassment to accomplished connoisseurs of Persian letters. Daulat-shāh calls the ode which we propose to study *bisṡār mushkil* 'very difficult', and cuts down his quotation from it on the grounds that it 'requires a commentary' (*mauqūf ba-sharḥ*).³ In fact, quite a number of explanations of the abstruse odes had to be composed for the benefit of readers, as will be seen from the following list:—

1. According to Daulat-shāh, Shaykh Ādhari explained Khāqānī's qaṣīda 'on Christian matters' in his *Javāhīr al-asrār* (840/1436), which is an abridgment of his previous work *Mafāṭīḥ al-asrār* (830/1427).

2. I owe to Professor C. A. Storey the reference to the rare *Sharḥ-i qaṣā'id-i Khāqānī*, *Āsofiya*, II, 1252, No. 93, due to the pen of the great poet Jāmi (A.D. 1414-1492).

3. Muḥammad b. Dā'ūd b. Muḥammad b. Maḥmūd 'Alavī Shādiyābādī, who sojourned at the court of Nāṣir al-Dīn Khiljī (906-916/1500-1510), wrote a full commentary on forty-four qaṣīdas of Khāqānī, *Rieu*, II, 561.

¹ *Divān-i Khāqānī-yi Shīrīnī*, ed. 'Alī 'Abd al-Rasūlī, Tehran, 1316, 944 pp., containing a short introduction and a detailed index of names (pp. 945-979). The previous edition (*Kulliyāt*, but without the *Tuḥfat al-'Irāqayn*) was lithographed in Lucknow, 1293/1878, 2 vols., 1582 pp., with a commentary in the margin (see below). [See now the careful new edition of the *Divān* by Diyā al-dīn Sajjādī, Tehran, 1338/1959, pp. 23-28, and 979-993 (in which my commentary has been used).]

² Ed. by Abu' l-Ḥasan, Agra, A.D. 1855, 222 pp. (with commentary); Lucknow, 1294/1877; several selections: Cawnpore, 1867; Lahore, 1867. [A careful edition by Y. Qarīb, Tehran, 1333/1954.]

³ *Tadhkirat al-shu'arā*, ed. E. G. Browne, p. 79.

Khāqānī and Andronicus Comnenus

121

4. The 'Alavī Lāhijī, one of the courtiers of Jahāngīr (1014-1037/1605-1628), dedicated to him a commentary on some qaṣīdas of Khāqānī, *Rieu*, II, 562.

5. 'Abd al-Vahhāb b. Maḥmūd al-Ḥasanī al-Ḥusaynī al-Ma'mūrī, surnamed Ghanā'ī, wrote a commentary called *Mahabbat-nāma* some time about 1090/1697, *Ethé*, *Cat. India Office*, I, col. 593. *Vide infra*.

6. Qabūl-Muḥammad, who compiled for the Sultan of Oudh (d. A.D. 1827) the dictionary *Haft-Qulzum*, wrote also the commentary *Farah-afzā* on ten qaṣīdas of Khāqānī, *Sprenger*, *Cat.*, p. 463.

7. Ridā Qulī Khān (d. 1288/1871) explained the difficult verses of Khāqānī in his *Miftāḥ al-kunūz*, *Rieu*, *Supp.*, 221 (2). According to his own statement he worked independently, not having seen any of the previous commentaries.

8. The Lucknow edition (A.H. 1294) has a running commentary possibly utilizing the earlier works, but at many places bearing the signature of Maulānā Sayyid Muḥammad Ṣādiq 'Alī Lakhnautī (pp. 147, 637, etc.). The explanations inscribed in the margin, and sometimes inside the text, are very trying for the eyes.

9. A commentary in Urdu entitled *Ḥall-i qaṣā'id-i Khāqānī* by Aḥmad Ḥasan Shaukat was published in Meerut in 1906.¹

In spite of this plethora of exegeses, now and then the poet defied his commentators. In general, one can hardly expect Muslim commentaries compiled far from the field of Khāqānī's activities to be of much help in the particularly obscure passages and allusions (*vide infra*, p. 132, n. 1).

If the poet's countrymen had to cope with many knotty points in the *Divān*, it is obvious that, outside Persia and India, few attempts will have been made to assess the poetical value of Khāqānī. The single odes figuring in various readers and selections of the earlier part of the nineteenth century need not detain us.²

The only European who has produced a general study of our poet is N. V. Khanikov (1822-1878).³ He began reading Khāqānī with a marginal commentary at the time when he was Consul-General in Tabriz and was collecting material for the history of the Shirvān-shāhs. His *Mémoire* is a valuable piece of research, but the Persian text of Khāqānī's poems which he quotes *in extenso* must hail from some very faulty MS. Nor had Khanikov much feeling for the metre.

C. Salemann's thesis on the quatrains of Khāqānī⁴ is a careful essay with a full bibliography, glossary, and illustrative texts, although not carrying actual research beyond the findings of Khanikov. Salemann candidly confesses that he gave up the study of the chief source of Khāqānī's biography, namely his

¹ I do not know whether the commentary by Ḥasan Dihlavi (?), quoted in Tarbiyat, *Dānish-mandān-i Adhārīyān*, 130, is identical with any of the above.

² See a complete bibliography in Salemann, *Chetverostishiya*, pp. 13-14.

³ Khanykoff, *Lettre à M. Dorn*, Tabriz, 8-20 April, 1857, in *Bull. hist. et phil. de l'Ac. de St. Pétersbourg*, xiv, No. 23, col. 353-376 (various historical references in Khāqānī, chiefly to the Russians); *Mémoire sur Khāqānī*. 1. Étude sur la vie et le caractère de Khāqānī, *J. As.*, août-sept., 1863, pp. 137-200. 2. Texte et traduction de quatre odes de Khāqānī, *J. As.*, mars-avril, 1865, pp. 296-367.

⁴ К. Залеманъ, Четверостишія Хакани, St. Petersburg, 1875, 87 + 42 pp.

03 MART 1994

JAN RYPKA

HISTORY OF IRANIAN LITERATURE

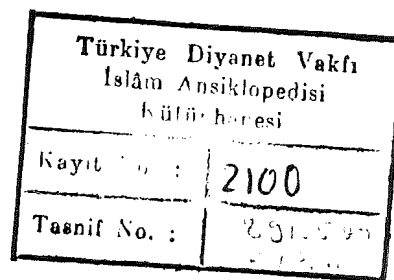
Written in collaboration with

OTAKAR KLÍMA, VĚRA KUBÍČKOVÁ, FELIX TAUER,
JIŘÍ BEČKA, JIŘÍ CEJPEK,
JAN MAREK, I. HRBEK AND J. T. P. DE BRUIJN

Edited by

KARL JAHN
(University of Leyden)

Hakimiyi Şirvan
202-208



D. REIDEL PUBLISHING COMPANY
DORDRECHT-HOLLAND 1968



JAN RYPKA

ter; they form a clearly defined group of three generations of teachers and pupils, one of whom, as grand master of the *qaṣīda*, had a powerful influence on the development of this form of poetry. To this group belonged the most brilliant poet of Azerbaijan, the romantic Nizāmī. All the poets worked at court or at least within the realm of the Shirvān-Shāhs, who favoured literature written in the Persian tongue with their especial patronage, for the Shirvān-Shāhs traced their descent from Bahrām Chōbīn. Yet Persian was not their native language, though it predominated in works of literature; folk-poetry of course developed in consistence with local idiom.⁷⁷ It would nevertheless be erroneous to regard the Shirvān-Shāhs as ideal patrons of literature – the imprisonment of Khāqānī and Falakī, the ostracising of Abu'l-'Alā, for instance, give sufficient evidence of their attitude. The position of the court poets had deteriorated to such an extent that the caprices of the rulers had free play. Perhaps this is in some way connected with the financial crisis – clearly indicated by the coinage – that accompanied the fall and disintegration of the Seljuq supremacy.⁷⁸

Foremost in this group stands the courtier Nizāmu'd-dīn Abu'l-'Alā Ganjavī (b. 472-483/1080-90, d. 554/1159), the first notable figure from the Shirvān school, critic and teacher of the succeeding generations. Whether the fact that at the age of 55 he was divested of his court honours⁷⁹, albeit only for some time, is connected with Khāqānī (see p. 203). I cannot say. Little of this work has survived, yet the few remnants, dispersed as they are among various anthologies, provide evidence of the eloquent language of a by no means mediocre poet, distinguished by his vocabulary, his syntactical constructions and not in the last place by his lucidity.

A master of the panegyric *qaṣīda* and no less of the *ghazal*, and a poet to be ranked with Anvarī, is Afḍalu'd-dīn Badīl (Ibrāhīm) b. 'Alī Khāqānī Shirvānī (b. 515/1121-2).⁸⁰ He was more closely attached to his native land Azerbaijan than any other poet and is therefore difficult of access for those unacquainted with the political and cultural life in Eastern Transcaucasia, the centre of the interwoven cultures and religions of Islam and Christendom.⁸¹ O. L. Vil'chevskiy maintains⁸² that Khāqānī was the offspring of an illegitimate liaison and that his 'uncle' and teacher, the physician Mirzā Kāfī'd-dīn 'Umar b. Uthmān, may in fact have been his father. It is certainly no mere coincidence that at one point in his *divān* he significantly refers to his parents and himself in the same mutual relationship as the figures of Mary, Joseph and Jesus. Khāqānī by no means ignores the carpenter 'Alī, his father or guardian, and even devotes a whole *qaṣīda* to him. He writes with extreme tenderness of his mother, originally a slave of the Nestorian faith who later accepted Islam, but who no doubt instructed her son in the basic ideas of Christian doctrine and liturgy. Yet the poet owes his remarkable knowledge of matters concerning Christianity, so rare in the world of Persian literature, not to his mother but to the reciprocal penetration of these religions in his country, as we have already mentioned. Khāqānī's *divān* embraces a profusion of specifically Christian imagery and symbols, interwoven with equally characteristic images and symbols of Islam; quotations can also be found from the sacred books of

PERSIAN LITERATURE TO THE BEGINNING OF THE 20TH CENTURY

Christianity and from prayers.⁸³ Such a *divān* could only have been composed in Transcaucasia⁸⁴, where the two religions met and intermingled. We gather from it that Khāqānī also stayed at Tbilisi and was familiar with the language and culture of Georgia. His youth was spent in a period of oppression and want; as the son of an ordinary artisan he would have grown up as wild as the creatures of the forest had not his talent and exceptionally acute powers of observation attracted the attention of his 'uncle' who, as a physician and apothecary, was an educated man and gave him instruction in the Arabic language.⁸⁵ A thorough education in all the other branches of learning followed, leaving deep traces in the soul of Khāqānī. *Ghazals* and *na'ats*, written under the mystical *takhalluṣ* Ḥaqā'iqī, 'Seeker after Truth', already procured for the young student a name of some importance, at first naturally only in the immediate vicinity of his home. The *na'ats*, written at the time when his literary talent had reached its zenith, procured for him the title of Ḥassānu'l-'Ajam, 'the Persian Ḥassān'.⁸⁶ It seemed as if the fortunes of Khāqānī were assured when the poet Abu'l-'Alā Ganjavī, mentioned above, accepted him as a pupil and, as a mark of esteem, gave him his daughter in marriage – the same daughter whom another pupil of Abu'l-'Alā's, the poet Falakī (see p. 208), had been courting. In addition to this Abu'l-'Alā, in his capacity of *maliku'sh-shu'arā*, 'King of Poets' and *sayyidu'n-nudamā*, 'Chief of the King's Intimate Friends', introduced Khāqānī to the Shirvān-Shāh Abu'l-Muzaffar Khāqān-i Akbar Manūchīhr b. Farīdūn, on which occasion our poet requested permission to use the *takhalluṣ* Khāqānī. Unfortunately the father-in-law soon grew jealous and the high hopes of the young man were dashed. All prospects of a career came to an end when his father, the carpenter, was obliged to sell many of his household goods and chattels in order to feed and clothe his son and the latter's family. He would have preferred to tie him down to a trade. This was the true background of the violent quarrel that arose between the two poets, until finally Khāqānī even charged Abu'l-'Alā with entertaining sympathy for Ḥasan Ṣabbāh, the founder and leader of the Assassins, which in the eyes of a Sunnite prince was an extremely serious accusation. This was a period in which informers were rife. The poet Falakī, Khāqānī's rival as a suitor and consequently his life-long enemy, is said to have nearly lost his life in the atmosphere of calumny (Khāqānī however was not involved). The reproaches of ingratitude constantly levelled against Khāqānī must be regarded as unjustified. It was the hard struggle for a bare existence that obliged him to resort to self-defence. As regards the unfair accusation of heresy against Abu'l-'Alā, this was probably caused not by hate only but also by firm Sunnite partiality. Khāqānī tried to gain a footing elsewhere, in particular with the famous Khvārazm-Shāh 'Alā'u'd-dīn Atsiz. But objections were raised by Rashīd Vatvāt (see p. 200). The otherwise friendly treatment on the part of the latter was repaid by Khāqānī in his agitation by a satire, of which he soon repented, without however improving his relations with Rashīd Vatvāt. When in 545/1150 his uncle, patron and teacher, the physician 'Umar, died, Khāqānī began to yearn for the life of an anchorite. These tendencies returned

(12. K)

111

Tercüman
1001 TEMEL ESER

DEVLETŞAH

DEVLETŞAH TEZKİRESİ

Çeviren:
Prof. Necati Lugal

TERCÜMAN GAZETESİ'nin bir kültür hizmeti olarak yayınladığı "1001 TEMEL ESER" Serisinin 111. kitabı, Devletşah'ın "DEVLETŞAH TEZKİRESİ (Tezki-retü's-Şuarâ)"nın birinci cildi. Prof. Necati Lugal tarafından Türkçeye çevrilmiş ve Kervan Yayın ve Kitapçılık Neşriyat A.Ş. Ofset Tesisleri'nde dizilmiş ve basılmıştır.

(EKİM 1977)

ISTANBUL
1977

Türkiye Diyanet İşleri İslam Araştırma ve Tezkiresi	
Kayıt No :	11356-1
Tasnif No :	928 DEV-1

hür, Mencik, Şiblû'd-devle, Tanrı hepsine rahmet etsin.

FÂZILLARIN SULTANI EFDALÜDDİN
HAKÂNİ-İ HAKÂYİKİ
(Tanrı rahmet etsin)

Onun isim ve lâkabı Efdalüddin İbrahim b. Ali-i Şirvânî'dir. Hâkim ve sultanların kabulüne mazhar olmuş ve onlardan mevkiler almıştır. İlimde eşsiz, şiirde üstad ve mevkide parmakla gösterilir olmuştur. Öyle ki ünlü üstadlar onun medhi için şiir söylemişlerdir. "Kalbin sesi" adını verdiği bir kasidesinde şu beyitleri söylüyor:

Şiir:

"Ezel divanından ilk menşur çıktığı zaman, herkese emîrlik, Hâkân'ye de sultanlık verildi. Buna hüccet olarak, San'at Âzer'i olan Ali Neccâr-ı Şirvânî'nin sulbünden İbrahim dünyaya geldi."

Ömrünün son demlerinde kendine fakr zevki, nefsini kırma ve içini temizleme sevdası hasıl oldu. Büyük hâkan Melik Minûçehr (Tanrı burhanını nurlandırın)'den fakirlerin ve sülûk ehlinin hizmetiyle meşgul olmak üzere, kendisinin hizmetinden ayrılmaya müsaade etmesini rica etti. Büyük Hâkân onun sohbetinin aşklarından olduğu için saraydan ayrılmasına müsaade etmedi. Nihayet o, Hâkân'dan izin almaksızın Şirvan'dan kaçtı; Beylekân'a geldi. Fakat Şirvanşah'ın memurları tarafından yakalandı ve saraya gönderildi. Hâkân onu bağlattırdı ve Şâberân kal'asında yedi ay hapsedti. O, kal'ada hapis kaldığı esnada, melâlınden ve can sıkıntısından bir kasîde yazmıştır. Bu kasîdede putperestlerin hallerini, dillerini ve istilâhlarını beyân etmiştir. Bu kasîdeyi anlamak müşküldür. Ârif Şeyh Azerî (Tanrı

rahmet etsin) bu kasîdenin zor beyitlerini Cevâhirü'l-esrar kitabında şerh etmiştir. O kasîdeden birkaç beyit aşağıda yazılmıştır. (Allah hayrını versin).

Kasîde:

"Kâfir yazılarından daha ters olan bu felek beni, rahipler gibi zincirlere vurdu. Yedi imamdan din dersi aldıktan, yedi kâfir'den kur'an âyetlerinin te'vil tarzını öğrendikten, hac farzlarını yerine getirdikten, kurbanlar kesip Musalla'ya tâyin ve hürmet gösterdikten, böylece müslüman olarak elli yıl yaşadıkten sonra bir haç gibi ayağıma zincir vurulması uygun değildir. Ben, bu tahakküm altında gidip belime nasıl zünnar bağlayayım, nasıl çanı öpeyim, Kayser'in arzusunu nasıl yerine getirmek için Zerdüş'tün sıralarını nasıl ortaya atayım, İsa'nın eşeğinin gübresi ile papazın burnunun kanını nasıl dindireyim?"

Bu kasîde şehre muhtaç olduğu için buraya bundan daha fazlası yazılmadı. Hâkânî, hapisten çıktıktan sonra artık Sultana mülâzemetle meşgul olmadı. İçinde uyanan hakikatı bulma arzusuna kapılarak fakr meşrebini elde etti. Hacca gitmek sebebiyle Şirvan'dan ayrıldı. Cihanın kerimlerinden olan Muvaffıku't-tevfik Cemâlüddin-i Muslî ile beraber Hacca gittiler. Şu kasîdeyi Mekke yolunda söylemiştir. Bu kasîdede dört matla' söylemiştir ki onlardan birisi şudur:

Matla':

"Çölün başına geldik. Bu çölü baştan sonuna kadar kat'et. Onun kokulu zehirlerinden (Rüzgârından) ruhunu panzehir yap."

Bu kasîdenin sonunda Cemâlüddin-i Muslî'yi medhetmiştir. Şu beytle onun mevkîini sağlamlaştırıyor:

CATALOGUE

OF

THE PERSIAN MANUSCRIPTS

IN

THE BRITISH MUSEUM.

BY

CHARLES RIEU, PH. D.

KEEPER OF THE ORIENTAL MSS.

VOLUME II.

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi	
Kayıt No. :	11286-2
Tasnif No. :	017-3942 R.E.C.

PUBLISHED BY THE TRUSTEES
OF THE BRITISH MUSEUM

OXFORD, 1966

03 MART 1994

161

Herkani-yi Siwani S. 558-561

558

POETRY.—A.H. 500—600.

A.H. 568—582 (ib. vol. xi. pp. 255, 582), and another to Tughān (*i. e.* Tughān Shāh B. Muayyad, who ruled in Nishāpūr A.H. 568—581 or 582; see *Journal Asiatique*, 4^e Série, vol. vii. p. 446).

But by far the greater number of the laudatory poems are in praise of a prince of Māzandarān called Saif ud-Dīn 'Imād ud-Daulah B. Farāmurz, who appears to have been the poet's special patron, and from whose title he took, no doubt, his Takhalluṣ 'Imādī. He is thus designated, fol. 19 *a*.

شاه فرامرز زاد دولت و دین را عباد
خسرو مازندران سایه نیک اخترى

and fol. 19 *b*.

شاه سيف الدين عماد الدولة

In a Rubā'i composed after his benefactor's death, fol. 54 *b*, the poet wonders at his beholding laid low in the dust him who had raised him from it:

اکنون که عماد دوله در خاک آسود
از دیده من خاک شود خون آلود
در خاک نهاده چون توانم دیدن
آنها که مرا ز خاک بر داشته بود

In a poem in praise of Farāmurz, apparently the father of 'Imād ud-Daulah, the poet describes himself as a humble follower in the prince's army, fol. 10 *a*:

سرمایه داد دین فرامرز
در لشکر او کمینه مانیم

Of 'Imād ud-Daulah no record has been found. His father was perhaps the same Farāmurz, who is mentioned by Zāhīr ud-Dīn, *Geschichte von Tabaristān*, p. 223, about A.H. 512, as the nephew of the reigning Ispahbad, 'Alā ud-Daulah 'Alī.

Another prince called 'Abd ur-Rahmān, described as a powerful sovereign in no less than three pieces, foll. 17, 36, 37, has not been identified.

The poet designates himself throughout by the Takhalluṣ of 'Imādī; but he refers in

two passages, foll. 30 *a*, 34 *b*, to the change of that surname to Sulṭānī, as consequent upon his entering the service of Sultan Tughrul.

The first page bears the stamps of Tiket Rāi, the Oude minister, and of the kings of Oude.

Add. 25,808.

Foll. 386; 9 $\frac{3}{4}$ in. by 5 $\frac{1}{2}$; 19 lines, 2 $\frac{3}{4}$ in. long; written in fair Nestalik, with gold-ruled margins, apparently in the 16th century. [WM. CURETON.]

دیوان خاقانی

The Divān of Khākānī.

Beg. دل من پیر تعلیم است ومن طفل زبان دانش

Afzal ud-Dīn B. 'Alī Najjār, or son of 'Alī the carpenter, a native of Shirvān, adopted in the first instance the poetical surname of Ḥakā'ikī, but received subsequently that of Khākānī from his master Abul-'Alā Ganjavī. His original name was, according to most biographers, Ibrāhīm. But he says himself, in the following verse, quoted in the *Haft Iklim*, fol. 529, that he had been called by his father Badīl, or "Substitute," because he filled the vacant place of Sanā'ī, the great mystic:

بدل من امدم اندر جهان سنائی را
از آن سبب پدرم نام من بدیل نهاد

and he adds in another place, Add. 16,772, fol. 264, that one magician (Sanā'ī) had just been buried in Ghaznī when Shirvān gave birth to another (Khākānī):

چون بغزنین ساحری شد زیر خاک
خاک شروان ساحری نو بر بزد

Hence it may be inferred that he was born about A.H. 525 (see p. 549 *b*).

His life was principally spent at the court of two successive sovereigns of Shirvān, namely Khākān Kaḏīr Minūchihr, from whose title the poet's surname is derived, and his son

مقاله تربیت

مقاله‌های فارسی محمد علی

تربیت ادیب اذربایجانی

برگوش

ح. صدیق

Türkiye İslam Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Demirbaş No:	20086
Tasnif No:	891.5 T E R M



کتابخانه

Tahrir 2535

د. بیگلر

Hekani Sivani, s. 32-52

خاقانی

القاب وعناوین این سخنور نامدار امیرالشعراء ، سلطان الفصحاء ،
(۱) حسان العجم ، (۲) افضل‌الدین ، (۳) بدیل الحقایق الافضلی ،
(۴) الخاقانی ابراهیم بن علی النجار الشروانی ، (۵) بوده و از شعرای قرن
ششم هجری محسوب می‌گردد سال تولد وی به طور تحقیق معلوم نیست و
در تاریخ وفاتش هم اختلاف است . عبدالرشید صالح نوری (۶) از علمای
قرن هفتم هجری در ماده شروان چنین نوشته . وینسب الیها الحکیم الفاضل
افضل الدین الخاقانی ، کان رجلا حکیم شاعرا اخترع صنفا من الکلام انفراد
به وکان قادرا علی نظم القریض جدامخترزا عن الرذائل التي یرکبها الشعراء
حافظا علی الرد به الدنانیر توفی سنه ۸۵۱ به تبریز .
صاحب روضه اولی الالباب . (۷) در ضمن ترجمه حال خلیفه سی و
چهارم المستضی به نوره آورده : و در ایام او در سنه اثنین و ثمانین و

(۱) خلاصه الاشعار تقی‌الدین کاشانی .

(۲) چون دیدکه در هنر تمام حسان عجم نهاد نام

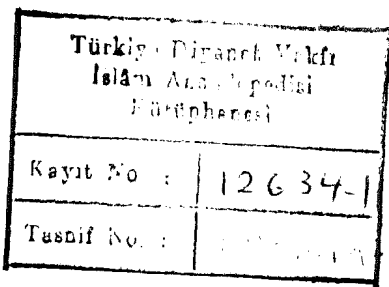
(۳) بدل من آدم اندر جهان سنائی را بدین دلیل پدرنام من

بدیل نهاد .

(۴) خاطر افضلی از آن کعبه شناس شده او در حرم خدایگان کرد بجان

مجاوری

(۵) بخوان معنی ارائی براهیمی پدید آمد ز پشت آذر صنعت —



نفسی
سعدی

تایخ

نظم و شردایران و در زبان فارسی

تألیف در قرن دهم هجری

جلد اول

Tehran 1363 h₂

Hakemi-gi Sincani

S-103-104

که برخی وی را با جمال الدین عبدالرزاق اشتباه کرده اند، جمال الدین ابهری قزوینی، جلال الدین فضل الله خواری و ازهریک از ایشان ایاتی مانده است. دانشمند معروف این زمان اثیر الدین مفضل بن عمر ابهری که مؤلفات معروف بفارسی و عربی دارد و ذکرش خواهد آمد نیز بزبان فارسی شعر گفته است.

۲- شعراى آذربایجان - در قرن ششم عده کثیر شاعران بزرگ در آذربایجان زیسته اند و بیشتر بزرگان سرایندگان ایران درین ناحیه بوده اند. اتابک ایلدگز که از غلامان مسعود سلجوقی بود حکمران آذربایجان شد و پس از چند سال استقلال یافت و چون در ۵۶۸ مرد پادشاهی آن دیار را برای فرزندان خود گذاشت و ایشان از ناتوانی سلجوقیان بهره مند شدند و برخی از نواحی را که جزو قلمرو آل سلجوق بود گرفتند و تا سال ۶۲۲ فرمانروایی داشتند و چون در بار ایشان بآداب دربار سلجوقی تشکیل یافته بود در ترویج زبان فارسی کوتاهی نکردند و بهمین سبب بیشتر شاعران معروف قرن ششم ایران چه در آذربایجان و چه در عراق از ایشان بهره مند شده اند بدین گونه:

۱- ابو بدیل افضل الدین ابراهیم بن ابوالحسن علی بن عثمان خاقانی شروانی، یکی از معروفترین شاعران درجه دوم ایرانست. در شهر شروان در حدود ۵۲۵ متولد شد و پدرش نجار و مادرش از ترسایان نستوری بود که مسلمانان با سارت آورده بودند. پس از مرگ پدر چندی از دسترنج مادر می زیست و عیش کافی الدین عمر بن عثمان از نگاهداری می کرد و بکسب دانش می پرداخت. در همان زمان بشاکردی ابوالعلا گنجوی آغاز کرد و بشاعری پرداخت و نخست حقایقی تخلص کرد. در همین اوان بدر بار خاقان منوچهر شروانشاه که در حدود ۵۵۰ پادشاهی می کرده است راه یافت و در سلك ستایش گران دربار او پذیرفته شد و بهمین جهت خاقانی تخلص کرد. پس از مرگ وی نزد پسرش ابوالمظفر جلال الدین اخستان ماند و درین زمان دوبار بحج رفت و چون بار سوم اندیشه حج کرد و اخستان اجازه نمیداد از شروان گریخت، اما کسان خاقان وی را گرفتند و بند کردند و مدتی در زندان بود تا آنکه بشفاعت سفیر روم رهایی یافت.

نصایح و معارف دارد و دیوان وی شامل هشت هزار بیت بدست .
(۲) شرف الدین عبدالمؤمن محمد بن فضل الله بن هبة الله بن محمد بن هبة الله بن حمزه شفروه اصفهانی، از خاندان بسیار معروفی از مردم اصفهان بوده که همه بمناسبت نام جدشان بشفروه معروف بوده اند و این کلمه مرکب از دو جزء است و جزء دوم آن از «به» گرفته شده مانند روزبه و خرداذبه و دادبه و نظایر آن، از خاندان وی مردان دانشمند بسیار برخاسته اند که در اصفهان و قزوین و شیراز معروف بوده اند و تا قرن هفتم زیسته اند. وی از بزرگان ادبای روزگار خویش بوده و در زبان فارسی و عربی دست داشته است. نخست مدح پادشاهان سلجوقی گفته و پس از انقراض این خاندان بمداحی اتابیکان آذربایجان پرداخته است چنانکه مدایحی بنام ارسلان بن طغرل و طغرل ابن ارسلان و اتابک جهان پهلوان و پسرش قزل ارسلان دارد و در ضمن واعظی معروف و ادبی مشهور بوده است از جمله مؤلفات وی بزبان تازی کتابیست ادبی و معروف بنام «اطباق الذهب فی المواعظ و الخطب» که بسیاق کتاب معروف «اطراق الذهب فی المواعظ و الخطب» تألیف جابر الله ابوالقاسم محمود بن عمر بن محمد بن عمر زمخشری خوارزمی معتزلی (۴۶۷-۵۳۸) نوشته است و این کتاب که بزبان منشیانه فصیح نوشته شده قدرت وی را درین زبان مسلم می کند و دیوان اشعار وی شامل هشت هزار بیت باقیست.

ازین دو شاعر بزرگ که بگذریم در قرن ششم در عراق و فارس شاعران دیگر بوده اند بدین گونه: مجد الدین ابوالمجد عبد اللطیف بن هبة الله بن شفروه اصفهانی و عز الدین شفروه از همان خانواده شرف الدین شفروه و ظهیر الدین عبد الله شفروه پسر عم او، زنگی شیرازی، جمال الدین علوی کازرونی، امیر سناء الدین ارقم فارسی، قاضی فخر الدین دمراجی، کمال الدین زیاده اصفهانی، علاء الدین خواری، جمال الدین محمود خجندی و صدر الدین عبد اللطیف بن محمد بن ثابت خجندی مقتول در ۵۲۳ که هر دو از طایفه معروف خجندیان و پیشوایان شافعیان اصفهان بوده اند، شرف الدین فضل الله قزوینی مؤلف تاریخ معجم که ذکرش خواهد آمد، رضی الدین خشاب، یافعی شافعی، بدر الدین فارسی، بدر الدین کرمانی، حمید الدین کازرونی، جمال نقاش اصفهانی

دانشکده ادبیات

شماره مسلسل ۴۶

رئیس نظر: دکتر ذبیح الله صفا، استاد و رئیس دانشکده ادبیات
هیأت نویسندگان: استادان دانشکده ادبیات
رئیس هیأت نویسندگان: دکتر علی اکبر سیاهی
مدیر داخلی: دکتر باستانی یاریزی معلم دانشکده ادبیات

شماره دوم سال دوازدهم

تهران، دی ماه، ۱۳۴۳

تبریز کرده بود گفت:

پسین زن چو پیشین شود حاش لله
گزیدی ز شهر آنکه خاک می نیرزد^(۱)

از طرف دیگر خاقانی حتماً پیش از آنکه مناسبات ابواباوالعلاء بگذرد^(۲) و دختر او را بحال نکاح در آورد و دشمنی میان داماد و پدر زن حد آخر در بیست و پنج سالگی خاقانی صورت گرفت زیرا در قصیده (۱۰۸)^(۳) که بعد از مرگ عم خود (متوفی در بیست و پنج سالگی شاعر)^(۴) در حق پدر خود گفته ابوالعلاء راهجو نمود. توضیح ۱: آقای پژمان عقیده دارند شاعر این قصیده را بمناسبت بازگشت نزد پدر که به آن بعد از مرگ عم خود کافی الدین عمر مجبور شد سروده است^(۵) و با توجه به بیت آخر این قصیده:

گر ز قضای ازل عهد عمر در گذشت

تا باید مگذارد^(۶) نوبت عثمان او^(۷)

توضیح ۲: هجوابوالعلاء در این بیت دیده میشود:

... خاصه سک دامغان دانه دام مغان

دزد کهرهای من طبع خرف سان او^(۸)

اتهام بستگی بدامغان، یعنی طرفداری از اسماعیلیه^(۹)، را خاقانی در جای دیگر صریحاً بر ابوالعلاء انداخته^(۱۰) و خود را نسبت به عقاید دینی او بسیار بدبین نشان داده^(۱۱) و شاید در این بیت نیز:

- ۱- دیوان ۷۸۸۲ از پائین ببعد ۲- رک به مقدمه دیوان خاقانی چاپ دکتر سجادی، ص چهارده، س ۶ ببعد ۳- دیوان ۳۶۳ ببعد ۴- مقدمه دیوان، ص سیزده ۵- حسین پژمان: خاقانی: آموزش و پرورش رج ۲۴ ر ۱ ص ۲۰
- ۶- چاپ «مگذارد» دارد به خلاف وزن ۷- دیوان ر ۳۶۶ سطر آخر
- ۸- دیوان ۳۶۶ ر ۷ از پائین ۹- رک به تحفة العرقین ۲۳۹ ر ۴ از پائین ببعد و سخن سخنوران، ج ۷ ر ۲۲۴ رج ۱۰- تحفة العرقین ۲۳۶ ر ۶ از پائین و ۲۳۷ ر ۶
- ۱۱- همانجا ۲۳ ره ۸ ر ۲۳۱ ر ۱۱ ببعد و ۲۳۷ ره

مسأله

تجدید مطلع در قصاید خاقانی

بقلم آقای دکتر راینرت*

معلم زبان فارسی در دانشگاه بال

باب اول- تاریخ قصاید مورد نظر، جهت تعیین تاریخ قصاید مورد نظر به اساس چند نقطه سرگذشت زندگی خاقانی محتاجیم که در شش فصل اول این باب بعرض خواهد رسید.

تاریخ تولد - خاقانی در یکی از مکتوبات خود مینویسد که «کثر بیست و پنج سال جهت محافظت و مسراعات زنی روستائی را^(۱) رحمهاالله در دل از شروان چندان داشت که اگر بنویسد تجویف هوای خاقین پر شود»^(۲) و بعداً معلوم میگردد که ۲۵ سال مدت زناشوئی تا مرگ همسرش را تشکیل میدهد^(۳).

این «زن روستائی» ظاهراً دختر ابوالعلاء گنجوی است که پدر بنا به قول خویش به خاقانی داد^(۴) و شاید شاعر او را از آن رو روستائی نامیده باشد که از اشراف نبود بدین دلیل که در نامه مزبور خاطر نشان ساخت که «ومن روزی بر سر او زنی دیگر نکردم ... مع ساکه از هزار جا بزرگان سرا طلبیدند»^(۵) یا آنکه اصل ابوالعلاء از دهات اطراف گنجه بود یا خاقانی اهل گنجه را روستائی می دانست برخلاف اهل تبریز، زیرا بعد از تجربه تلخی که - بعد از مهاجرت شروان^(۶) - با زنان

- ۱- راجع به این رأی رک به مقدمه تحفة الطریقین چاپ دکتر قریب، ص «ن»
- ۲- منشآت خاقانی پشت ورق ۲۷، س ۵ از پائین ببعد ۳- همانجا
- ۴- تذکرة الشعراء دولتشاه، ص ۲۸۱ ۵- منشآت خاقانی روی ورق
- ۶- رک به ۲۲۱۲

تذکره

مجالس النفائس

میر نظام الدین علی شیش نوالی

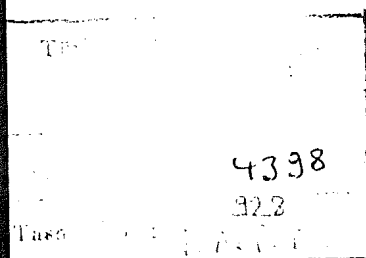
بسی و هشتم

علی اصغر حکمت

Tahran 1363 هـ

Hakemiy Shicini

S. 331-333



مجالس النفائس (ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی)

۳۳۰

۴۳۵ - سید جمال الدین کاشی - معاصر ابقاخان بوده، و اشعار خوب دارد.

و این ترجیع بند از اوست:

من مستم و رند لا ابالی وین شیوه مراست لایزالی.
 خمخانه و کوی یار یکدل هرگز نگذارم این حوالی.
 عشقت حرام بر تو ای یار گر هیچ نه در پی وصالی.
 از عشق بتان خلاصه و صلاست باقیش وسواس خیالی.
 خشت سر خم کنم ببالین خاک در آن صنم نهالی.
 سعدی که نشست و صبر میکرد بود از سر عجز و سست حالی.
 من اشرف نایم نه صابر و اندر سرم این هوس که حالی.
 برخیزم و دست یار گیرم بی یار چرا قرار گیرم.

۴۳۶ - سید حسن غزنوی - معاصر سلطان بهرامشاه غزنوی بود، و اشعار خوب دلپذیر دارد، و در زمانی که زیارت رسول علیه السلام رفته بود و مدح رسول علیه السلام گفته در وقت خواندن چون با این بیت رسیده که:

لاف فرزندی نیارم زد ولی در خدمت

مدحتی گفتم ز حضرت خلعتی بیرون فرست.

چون بیت تمام کرده دستی از روضه مطهره بیرون آمده، با خلعتی، و آوازی شنیده شده که «خُذْ بَابُنِي هَذَا الثَّوْبَ».

۴۳۷ - عمر خیام - از شاگردان بوعلی سینا است، و ملازم سلطان ملک شاه سلجوقی بود، و از تصانیف او رباعیات خیام مشهور است، و رسائل او در حکمت نیز مشهور است، و از جمله رباعیات خوب او اینست: رباعی

هر ذره که بر روی زمینی بوده است

خورشید رخی، زهره جبینی بوده است.

کرد از رخ و آستین بازم فشان

کان بر رخ خوب نازنینی بوده است.

۳۳۱

بهشت هشتم

۴۳۸ - خاقانی - افضل الدین ابراهیم بن علی نجار است، و شیروانی

بوده، و دیوان او مشهور است، و او را حستان عجم می گفته اند، چه افصح و ابلغ شعرا بوده، و جهة خواجه شمس الدین صاحب دیوان (۱) مدحی گفته، و آن مدح را ببقداد جهت خواجه فرستاده، خواجه سلمه آن يك خروار زر سفید انعام فرستاده، چون خروار زر خواجه بخدمت خاقانی رسیده، تصور کرده که زر سرخ است، چون سر کیسه گشاده و معلوم نموده که زر سفید است باز آن را بخواجه رد کرده، و بعد از آن شب حضرت خضر علیه السلام را در خواب دیده که از زبان مکه مبارکه بخاقانی میگوید که خواجه شمس الدین صاحب دیوان ولی- نعمت منست و هر سال بسیار احسان او بمن و مجاوران من میرسد می باید که خاقانی احسان او را قبول فرماید و رد ننماید، خاقانی چون از خواب بیدار گشته فرموده که يك خروار زر سفید را باز گردانند که مقبول گشت. و این قطعه جهة این معنی گفته: قطعه

خاقانی بلفند سخن در جهان منم

کازادی جهان روش حکمت من است.

ضرب الرقاب داد شیاطین انس را

این تیغ عقل کز ملکان قسمت من است.

این گنبد فرشته سلب کادمی خورست

چون دیو جسم در کرو خدمت من است.

اسباب هست و نیست گرم نیست کومبانش

کین نیستی که هست مرا حشمت من است.

کی بایدم خیانت دینی که روح را

گر یوسف است دلوکش عصمت من است.

(۱) ظاهراً مصنف را در باب خواجه شمس الدین سهوی روی داده باشد زیرا خواجه باخاقانی معاصر نبوده است.



نشریه

دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز

سال کورش بزرگ (۱۳۵۰)

سال ۳۳ - شماره مسلسل ۹۲ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

۱۴۴

- : خواهر ، سنگی که به آرنج می خورد ؛ مادر ، بالای من ؛ پدر ،

جنگ خروس .

خولا هیللانهی بو داعبای کور ده کا .

- : خدا برای مرغ کور لانه می سازد .

خولایه ، بوی هلا کیه چرایه ، نهی خهیه تاریکابه .

- : ای خدا ، برایش چراغ بیفروزی ، او را به تاریکی نیندازی .

خو واردن ناگای له بزائی نییه .

- : خوردن از تمام شدن آگاه نیست . یعنی : خوردن مال باعث

تمام شدن آن است .

خویه کی بی گری به شیر ی ، تهرکی ناکه ی به پیری .

- : خوی شیر ی (= کودکی) را به پیری نتوان ترک کرد .

خو ژزا .

- : نمک ریخته شد . هنگام زمین خوردن بچه برای تسکین و دلداری

به وی گفته می شود .

خون نابی به ئاو .

- : خون آب نمی شود . یعنی : علاقه خویشاوندی از میان نمی رود .

خیز گولی کرد .

- : سنگ ریزه گل کرد . کنایه است از امر محال و طولانی شدن

کار و بر آمدن آن به دشواری .

ده خوا نیک ، ده کافیک .

- : تکه می خورد ، غرور می فروشد .

۱- مثل نیست ترانه ای است که مادران برای کودکان خود می خوانند .

بیاد شادروان ابوالحسن خان اقبال آذر

شمس الدین محمود بن علی و خاقانی شروانی

سخنی چند در پیرامون سفر ارجیش شاعر

غفار کندلی

تا بخط شط ارجیش درنگ است مرا
بهر ارجیش زطبعم صدف افروزد صدف
خاقانی شروانی

خاقانی با سرزمین زیبا و پر برکت آسیای صغیر ، با زندگی پر جنب و جوش و بهادرانه آنسامان ، با اندیشه خلاق و با ذوق بدیعی پیشرفته این مرز و بوم تاریخی و با کار و کوشش خیر خواهانه ساکنین پاک نهاد این خطه پیوند روحی و معنوی ناگسستنی دارد . مادر « صافی دم ، مؤمن دل و مؤمن اعتقادش » در دامن زیبا و شاعرانه این آب و خاک پرورش یافته بود . تبار و زندگی مادر وجد مادری شاعر در نوشته دیگری مورد بررسی است . خاقانی در دوران سکونت خود در شروان و در طول سالیان زندگی خود در تبریز با بسیاری از محافل سیاسی و ادبی این آب و خاک از نزدیک مربوط بود و با شخصیت های سرشناس آن علایق سیاسی فعال و پر ثمری داشت . روابط دوستی و موافقت او با سیف الدین بکتمرحمران بعدی اخلاط - « پهلوان غور آذربایجان » - در نوشته دیگری تقدیم خوانندگان محترم گردیده است .

Heikamij Sincini

\$,205-225

توانا بود و هک که دانا بود

تایخ ادبیات ایران

Nihad M. Çetkin
İstanbul 1955

برای دبیرستانها

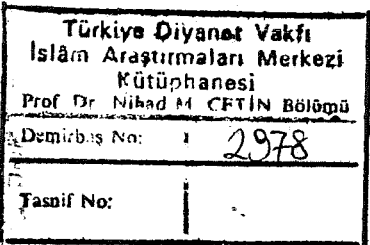
تألیف

آقای دکتر رضا زاوشی

استاد دانشگاه

۱۳۲۴

چاپخانه دانش تهران



-۲۰۵-

يك عنوان دینی زرتشتی و يك نام ایرانیست. اسکندر این شخص را ازلیاقتی که داشت در حکومت خود باقی گذاشت و در واقع آذربایجان استقلال خود را نسبت به ییکانه حفظ کرد و از آن زمان آن قطعه آذربایگان یعنی منصوب باذربید یا محل آذربید نام گرفت. (در تواریخ قدیم مانند تواریخ ارمنی این کلمه آذربایگان ضبط شده). شکل و تلفظ کنونی آذربایجان صورت معرب همان کلمه قدیمی است.

آذربایجان گذشته از آنکه در اعصار پیش از اسلام مرکز تمدن ایرانی بود. در قرون اسلامی نیز اهمیت خاصی داشت و نه تنها نهضت‌های مهم ملی ایرانی از نهضت خرمیدیان تا نهضت صفویان از آنجا سرزد بلکه دانشمندان و بزرگان در عالم اسلامی و ادبیات ایرانی از آن سرزمین ظهور کردند و بخصوص گویندگانی پیدا شدند که در سخن فارسی در ردیف اول قرار گرفتند و شهرتی بسزا بهم رسانیدند و اینک از نمایان آنان که در دو قرن مورد بحث ما سخن آرائی کرده‌اند یعنی خاقانی و مجیر ییلقانی و فلکی شیروانی و نظامی در این موقع نام برده میشود. در مطالعه اشعار این بزرگان دیده میشود که گویندگان این سامان سبکی خاص داشته‌اند و لغتها و ترکیباتی بکار برده‌اند که در شاعران خراسان کمتر پیدا توان کرد و چنین مینمایند که شیوه فارسی بومی است. پیش از این دوره که در این فصل موضوع بحث است نیز حکما و دانشمندان و شاعران دیگر مانند ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان (متوفی در ۴۵۸) از شاگردان معروف ابوعلی سینا و از حکیمان نامی ایران و محمد بن عبدالله خطیب تبریزی (متوفی در ۵۰۲) و قطران شاعر که شرح حال او گذشته و نظایر آنان در آسمان علم و ادب آذربایجان طلوع کرده بودند و بعد از این دوره هم دانشمندان و گویندگانی مانند شیخ محمود شبستری و امثال او ظهور کردند که ذکر آنان در این کتاب بیاید.

خاقانی هیروانی - افضل الدین بدیل بن علی خاقانی از سخنگویان نامی و قصیده سرایان درجه اول ایرانست که در حدود سال ۵۲۰ هجری در شروان تولد یافت. در باب نام خود که بدیل باشد در قطعه‌ای گوید:

بدل من آدمم اندر جهان سنائی را بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد
گویا نخست حقایقی لقب داشته سپس بمناسبت انتساب به خاقان اکبر منوچهر بن

-۲۰۴-

آن لاله بین نهفته در او آب چشم ابر گویی که جامه‌ای عقیقت پر عیار
گمنام لبستان بهشتی شدند باز آراسته بدر و کهر گوش و گوشوار
این چند بیت قدرت وصف و صنعت ترکیب کلمات موزون و هنر تشبیهات لطیف را چنانچه فن قصیده سرائی در آن زمان اقتضا میکرد بخوبی نمودار میسازد. بطور کلی این شاعر شعر شیرین و روان و گاهی سوزناک سروده و قطعات مؤثر از او باقیست. از شعرای معاصر او انوری او را استاد سخن نامیده و رشید و طواط بقول او استشهاد کرده است در صحبت از عمق نباید فراموش کرد که وی در شعر مویه و مرثیه استاد بوده و این طرز را بکمال مهارت بکار برده است برای نمونه دو بیت ذیل از آنچه بمناسبت مرگ دختر سلطان سنجر ساخته است نقل میشود:

هنگام آنکه گل دمد از صحن بوستان رفت آن گل شکفته و در خاک شد نهان
هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد ز ابر بی آب ماند نرگس آن تازه ارغوان
وفات عمق را بسال ۵۴۳ نوشته‌اند.

گویندگان آذربایجان

آذربایجان در قدیم شامل قطعه بزرگتر از اینکه هست بود و در حدود سه هزار سال پیش نخستین دولت بزرگ ایرانی یعنی دولت ماد در آنجا تشکیل یافت. زبان مادی نوعی زبان ایرانی و نژاد مادها نیز ایرانی بود. آذربایجان از مراکز عادات و رسوم و دین ایرانی شمرده میشود و بحکم اخبار فراوان اسلامی و ایرانی که خاورشناس امریکائی جکسن آنها را جمع و تألیف نموده زرتشت پیامبر قدیم ایران هم در آذربایجان بدنیا آمده. آذربایجان همواره با سبسان و نگهبان ایران بوده و در حملات یونان و روم و عرب و مغول و ترک و هم در اعصار اخیر سینه خود را برای نگهداری کشور سپر ساخته است در تاخت و تاز اسکندر یعنی قرن چهارم پیش از میلاد شهریان آذربایجان (که بتلفظ فارسی آن زمان خشتراپاون و بتلفظ یونانیان ساتراپا گفته میشد) آثریاتی یا بتلفظ امروز آذربید نام داشت. چنانکه میدانیم آذربید یا نگهبان و سرپرست آتش در حقیقت

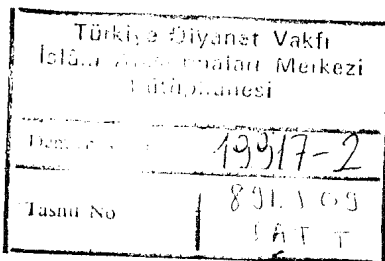
03 MART 1994

Hakimiyi Şinani, S. 776-794

تاریخ ادبیات ایران

جلد دوم

از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن
هفتم هجری



تالیف

دکتر فریخ انصاری

استاد دانشگاه تهران

چاپ اول تهران ۱۳۳۶
قیمت: ۴۵۰ ریال

ناشر: کتابفروشی ابن سینا
تهران - میدان منبر الدوله

حق طبع و ترجمه محفوظ است
چاپخانه دانشگاه

۷۷۶ - تاریخ ادبیات ایران

باغ عیش مرا خزان دریافت
آه کامیبد نو بهارم نیست
باغچه رنج و محنت این بترست
که غم هست و غمگسارم نیست

۷۷ - خاقانی
حسان العجم افضل الدین بدیل (ابراهیم) بن علی خاقانی حقایقی
شروانی یکی از بزرگترین شاعران و از فحول بلغای ایرانست.
لقب حسان العجم را، که بحق درخزراوست، عم او کافی الدین عمریوی داد و
شاقانی خود چند بار خویشتر را بدین لقب خوانده و عوفی هم همین لقب را برای وی
یاد کرده است.^۴

اما لقب دیگر او افضل الدین عنوان مشهورتر او بوده است و معاصران وی او
را بهمین لقب می خوانده اند^۴ و خود هم خویشتر را بسبب همین لقب گاه افضل یاد
می کرده است.^۵

اسم او را تذکره نویسان ابراهیم^۶ نوشته اند ولی او خود نام خویش را «بدیل» گفته

۱- ضمن بیان حقوق کافی الدین در تحفة العراقین گفته است:

چون دید که در سخن تمام
حسان عجم نهاد نام
تحفة العراقین، چاپ دکتر یحیی قریب ص ۲۲۱.

۲- فرزند محمد عرب اوست
مصطفی حاضر و حسان عجم مدح سرای
۳- باب الالباب ج ۲ ص ۲۲۱

۴- امام مجد الدین گفته است:

افضل الدین امام خاقانی
وابوالعلاء گنجوی گفته است:

توای افضل الدین اگر راست پرسی
ه- افضل ارزین دروغها راند
نام افضل بجز افضل منهد

و در سرشید عماد الدین ابوالمواعب ابهری که تا دم مرگ یاد خاقانی میکرد است در تحفة
العراقین (ص ۲۳۰) گفته است:

تا آخر دم ز روز اول
بودی بزبانش افضل افضل

۶- دولتشاه سمرقندی ص ۷۷ چاپ هند: مجمع الفصاحا ج ۱ ص ۲۰۰؛ شاید خاقانی در
این مصراع: «بخوان معنی آرای براهیمی پدید آمد...» تعریضی بنام خود داشته باشد و
در این صورت نام «بدیل» اسم بعدی و ثانوی اوست.

باب سوم (فصل پنجم) ————— ۷۷۷
و دریتی چنین آورده است:

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را
بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد

پدراو نجیب الدین علی مردی درودگر بود و خاقانی بارها در اشعار خود
پدرودگری او اشارت کرده است.^۱ جد او جولاهه^۲ و مادرش جاریه بی طبخ از
رومیان بوده که اسلام آورد.^۳ عمش کافی الدین عمر بن عثمان مردی طبیب و فیلسوف بود
و خاقانی تا بیست و پنج سالگی در کنف حمایت و حضانت تربیت او بود و بارها از حقوق
او یاد کرده و آن مرد فیلسوف را بنیکی ستوده^۴ و نیز چندی از تربیت پسر عم خود

بر مائده علی نجار (تحفه ص ۲۱۳)
استاد سخن تراش دوران (تحفه ص ۲۰۶)
ز پشت آزر صنعت علی نجار شروانی
در صنعت من کمال ابجد (تحفه ص ۲۰۴)
طبخ نسب ز سوی مادر (تحفه ص ۲۰۷)

اسلامی و ایزدی نهادش...
آویخته در کتاب مسطور
برده شده باز یوسف آسا
نخاس هدیش پروریده

پرورده بپرده هدایت
ز انجیل و صلیب در رسیده
در سایه عمر بن عثمان
صبر اجل و امام اکرم
افلاطون و ارسطو عیالش
کز قرص خور آب و خاک دیدست
افگند مرا چو زالوا سام
دروزر پریم گرفت چون زال
پرورد سرا باشیانش
آن کرد که عم بمصطفی کرد
از آتش و آب هفت سالم

۱- از بر خلا تقم سبکیار
و ز سوی پدر درو گرم دان
بخوان معنی آرای براهیمی پدید آمد

۲- جولاهه نژادم از سوی جد
۳- هستم ز پی غذای جانور
نسطوری موبدی نژادش
بگریخته از عتاب نسطور

کدبانو بوده چون زلیخا
از روم ضلالت آوریده
دل برده چو برده در بدایت
تا مصحف و لاله دیده

۴- بگریخته ام ز دیو خذلان
هم صدرم و هم امام و هم عم
برهانی و هندسی مقالش
زین عم بمن آن شرف رسیدست

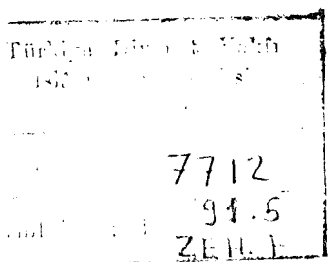
.... مسکین پدرم ز جور ایام
او سیمرغی نمود در حال
آورد بکوه قاف دانش
با من به یتیم داری آن مرد

... حافظ بده از پی کمالم

فرهنگ ادبیات فارسی

Harkani-yi Shirvani, S. 189-191;
~~Shirvani~~

تألیف
 دکتر زهرا ی خانمری، کیا،



آشادت بنیاد فرهنگ ایران
 ۶۰۰

_____ 1348 hs

خ

خاقان سلیمان (تن) « رجوع شود به انگشتی سلیمان »

گرچه شیرین دهان پادشاهان ولی

او سلیمان زمان است که خاتم با اوست

« حافظ »

خاقانی (ت) [ف: ۵۹۵] افضل الدین ابوبدیل بن علی خاقانی از سخن
 سرایان بزرگ ایران. نخست حقایق لقب داشته ولی بعد، به مناسبت
 انتساب به خاقان اکبر منوچهر بن فریدون شروانشاه، خاقانی تخلص
 یافت. پدرش علی نجار و مادرش کنیزک رومی بود که به دین اسلام
 درآمد. اولین بار تقرب خاقانی نزد شروانشاه به وسیله ابوالعلاء
 گنجوی انجام گرفت. وی پس از خاقان اکبر به خدمت پسرش خاقان
 کبیرا خستاد درآمد. خاقانی پس از مدتی که در دربار شروانشاه زیست
 ملول گشت و آرزوی سفر عراق کرد، ولی شروانشاه به او اجازه نداد
 و این امر موجب دل‌تنگی خاقانی گشت. عاقبت به سفر مکه رفت و در
 مراجعت هنگام ورود به اصفهان قصیده‌ای در وصف اصفهان ساخت

ТРУДЫ
ДВАДЦАТЬ ПЯТОГО
МЕЖДУНАРОДНОГО КОНГРЕССА
ВОСТОКОВЕДОВ

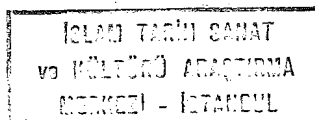
МОСКВА

9 — 16 августа 1960 г.

ТОМ II

ЗАСЕДАНИЯ СЕКЦИЙ VI — IX, XII

XXV Mezhdunarod.
Kong. Vostokovedov, Moskva 1960, tom II
(1963).



2711-2

ИЗДАТЕЛЬСТВО ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ
Москва 1963

356

Секция IX

ветских энциклопедий. Некоторые из этих выводов приняты и другими советскими ли-
тературоведами.

² В. Г. Белинский, *Общее значение слова «литература»*, — в кн. «Избранные
сочинения В. Г. Белинского», т. I, изд. 2-е, СПб., 1907, стр. 586.

³ Некоторая попытка подобной характеристики сделана мною в кн. «Из истории
таджикской народной поэзии. Элементы народно-поэтического творчества в памятниках
древней и средневековой письменности», М., 1956.

Доклад вызвал оживленную дискуссию; выступили: В. Ф. Минор-
ский, М. Минов, А. Джафар, Я. Рыпка.

Под председательством докладчика была создана международная
комиссия для организации дискуссии и симпозиума по проблеме пе-
риодизации (см. том I, стр. 56).

A. ATEŞ (İstanbul): RECUEIL DE LETTRES DE XAQANI-I
ŞIRWANI (MUNŞA'AT-I XAQANI)

Afzaladdin İbrahim Badil Xaqāni-i Şirwāni, poète très connu de la
littérature persane (de 520 à 595/1126—1199)¹ était aussi, d'après ses
propres dires, un grand prosateur; dans ses poèmes il se montre également
fier de ses œuvres en prose². Cependant nous n'en connaissons que très
peu de choses: la préface de sa *Tuhfat al-'Irāqayn*³, sept lettres qui se
trouvent dans un manuscrit de ses œuvres complètes⁴ et deux lettres pu-
bliées dans la revue «Armagān»⁵. Mais il devait certainement exister d'au-
tres œuvres en prose, autrement il n'en aurait pas parlé.

Mon maître et mon ami Mükrimin Halil Yinanç, savant bien connu par
ses recherches sur les collections des lettres arabes, persanes et turques
comme source historique, m'avait dit il y a quelques années, qu'il avait
vu, en 1933, une collection des lettres de Xaqāni (*Munşa'at-i Xaqāni*) à
la Bibliothèque de Lala İsmail Efendi, à Istanbul. En effet, le manuscrit
inscrit sous le numéro 600 dans le catalogue⁶ de cette bibliothèque, qui
fait maintenant partie de la grande Bibliothèque de Süleymaniye, n'est qu'
une des collections des lettres de Xaqāni. Mais ayant été inscrit dans ce
catalogue seulement sous le nom de *Munşa'at* il a pu rester caché des
yeux des chercheurs, car nous savons qu'il y a d'innombrables collections
de lettres anonymes dans les bibliothèques, la plupart sans importance, ou
bien attendant encore des chercheurs plus attentifs qui feront connaître leur
valeur. Ce manuscrit des lettres de Xaqāni⁷ qui n'est pas daté, mais qui,
d'après les caractères de son écriture et le papier, appartient certainement
au VIII^e siècle de l'Hégire (XIV^e siècle de l'ère chrétienne), contient vingt-
sept lettres. On ne peut douter de l'authenticité de ces lettres, c'est-à-dire
de leur appartenance à Xaqāni, car il est inscrit aux titres de plusieurs
lettres qu'elles sont de la plume de Xaqāni. Par exemple, en tête de la
lettre VIII il y a cette inscription: *خادمه حسان العجم الخاقانی* «la lettre de
Hassān des iraniens, al-Xaqāni»⁸, de la lettre IX: *خدمة خادمه حسان العجم*
الخاقانی الحقائق «la lettre de Hassān des iraniens, al-Xaqāni al-Haqa'iqi»⁹,
dans une autre: *داعیه ابن النجار الخاقانی* «...de son prieur... le fils de
charpentier al-Xaqāni»¹⁰. Ces inscriptions montrent avec évidence que ces
lettres appartiennent à Xaqāni. En même temps, Xaqāni cite presque tou-
jours son nom dans les lettres mêmes. Voici ce qu'il dit dans une de ces
lettres¹¹:

خاقانیا کسان که طریق تو میروند * زاغند وزاغ را صغت بلبل آرزوست

Иранская филология

357

«Ô Xaqāni, ceux qui suivent ton chemin (dans le domaine littéraire)
sont des corbeaux, et le corbeau désire avoir les qualités du rossignol».
Dans une autre lettre il dit¹²:

ای دل خاقانی، مجروح خیز * اهل بدست آور و درمان طلب

«O cœur blessé de Xaqāni, lève-toi, trouve un homme (un médecin)
compétent et cherche le remède». Enfin, comme on le verra ci-dessous, ces
lettres ne peuvent être d'une autre personne que de Xaqāni, car elles sont
tout à fait liées aux événements de sa vie.

Les lettres que contient ce recueil ne sont pas toutes nouvelles
(uniques). Les quatre premières sont les mêmes que celles du manus-
crit des œuvres complètes de Xaqāni à la Bibliothèque Nationale et sui-
vent le même ordre. Il me fut impossible d'identifier les trois autres
du même manuscrit d'autant plus que E. Blochet¹³ affirme l'absence des
noms des destinataires et n'en cite pas des phrases. Quant aux deux
lettres publiées dans la revue «Armagān», la première¹⁴ est identique à la
lettre VII du manuscrit № 600 de Lala İsmail Efendi, mais la partie in-
troductoire de celle qui est publiée dans l'«Armagān» fait défaut, tandis
que celle du recueil est complète. L'autre lettre¹⁵ n'existe pas dans le
recueil de Lala İsmail Efendi.

Avant d'aborder l'étude, qui sera naturellement très sommaire, des
lettres mêmes, il faut dire qu'elles sont écrites dans le style très confus,
imprécis et extrêmement difficile, propre à Xaqāni; d'autre part, le manus-
crit est unique et bien que l'écriture du manuscrit soit très claire et lisible,
souvent les marques de ponctuation y manquent. Je crois que tout cela
peut expliquer, pourquoi je n'ai pu donner ici un résumé plus clair et
précis.

Les lettres du manuscrit № 600 de Lala İsmail Efendi sont:

I. Fol. 1b—4b. Lettre adressée à Abū Ishāq al-Bakū'i. Xaqāni y ra-
conte son retour à Şirwān (il ne parle pas d'où il est revenu). Il ajou-
te qu'il avait été accusé, à Şirwān, d'avoir de mauvaises intentions
vis-à-vis du roi de ce pays¹⁶, et qu'il fut protégé par un prince du nom
de غزالدوله مخاض المسيح باقر قمارین زاکانی از بقراتیان, c'est-à-dire par un prince
chrétien de la famille Baghratide de Zaghani; des gens auraient voulu piller
300 maisons et tuer 60 hommes, mais ils n'y avaient réussi grâce au dés-
ordre et à l'état de détresse qui régnaient à Şirwān.

II. Fol. 4b—6a. Lettre adressée à Sayfaddīn «Şah-i Arman» Bektimūr
(souverain d'Axlāf qui était devenu «şah-Arman» en 581/1185 et fut assas-
siné en 589/1189. Cette lettre lui est donc adressée de ces dates)¹⁷. À
l'occasion de son retour de l'Iraq. Lui-même se trouvait aux environs de
Tabriz et voulait entreprendre un voyage, quand il reçut la visite d'une
ambassade du roi chrétien de la famille Baghratide (سلطان بقراتیان) de Géorgie et avait dû attendre un mois avant que cette ambassade
repartît.

III. Fol. 7b—8a. Lettre écrite à 'Alā'addīn Muḥammad b. Aḥmad al-
Mustawfī al-Marwazī, à Darband, où Xaqāni se plaint de sa situation à
Şirwān.

IV. Fol. 7b—8a. Lettre envoyée à Şarafaddīn Rūkn al-Islām al-Hara-
wī.

V. Fol. 8a—9a. Lettre adressée à Şamsaddīn Baylaqāni. Xaqāni prie
ce personnage qu'il qualifie de «Gloire d'Aqarbaycān» (آذربایجان)

α Hakan-i Sirvan
a İldenizler

نشریه

دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز

زمستان ۱۳۵۲

سال ۲۵ - شماره مسلسل ۱۰۸

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز

*

زمستان ۱۳۵۲ - شماره مسلسل ۱۰۸

UNIVERSITÉ DE TABRIZ

REVUE

DE LA

FACULTÉ DES LETTRES
ET SCIENCES HUMAINES

Hiver 1974

XXVe année - Serie : № 108

امروز منم زبان عالم تیغ تو شها زبان دولت
(از نامه منظوم خاقانی شروانی به قزل ارسلان)

خاقانی شروانی و خاندان اتابکان آذربایجان

غفار کندلی

مانده از شماره قبل

چنانکه در بالا بجای خود گفته شد پس از روی کار آمدن سلطان ارسلان سلجوقی بیاری اتابک ایلدگز نفوذ سیاسی و حربی و معنوی دولت اتابکان آذربایجان از هر جهت در دار الخلافه بغداد و همدان رو بفزونی نهاد تا بمنتهای قدرت رسید. در هر دو پایتخت هر چیز و هر کار از دیدگاه و منافع اتابکان حل و فصل میشد. اتابک مسلط بر اوضاع و روش کار بود. او بلیاقت و کردانی درخشان خود به زندگی سیاسی و حربی مملکت و بانتظام امور رونق و جان تازه بخشید. در اشعاری که خاقانی در این سالیان در مدح قزل ارسلان سروده راجع به زندگی و کار و اندیشه و دوستی ماح و ممدوح و قدرت سیاسی و حربی و معنوی دولت اتابکان آذربایجان آگاهیهای جدیدی بچشم میخورد. خاقانی قصیده ای بردیف «ساختند» در مدح قزل ارسلان دارد و این قصیده یکسال بعد از جنگ اتابکیان با ابخاز نوشته شده و پیش از بررسی مدلول آن سیری در پیرامون حوادث سالهای ۵۵۷ - ۵۵۹ و ذکر عمومی سوانح زندگی شاعر در این سالیان بجا خواهد بود:

رشیدالدین فضل الله و راوندی در پیرامون حوادث سال ۵۵۸ و جنگ

27 ARA 2009

تبت؛ ۴. دیوان، یا گلشن اذهان (۱۱۵۷ق)، شامل ۸ هزار بیت، غزل و قصیده (منزوی، ۱۰۸۲/۸ - ۱۰۸۳).

۲. تحسین رضوی لکهنوی، میرعطا حسین خان (د ۱۲۰۰ق/۱۷۸۶م)، ملقب به مرصع رقص (قلم)، نویسنده و شاعر پارسی گوی هند. وی فرزند محمدباقر خان، متخلص به شوق، و از سادات رضوی هند بود (علی حسن خان، ۸۳؛ مدرس، ۱/۳۲۹). او از ملازمان منصور علی خان صفدر جنگ به شمار می‌رفت (هدایت، ۲۷۵). گفته‌اند که در نظم و نثر از هم‌عصران خود برتر بود (علی حسن خان، همانجا). آثار وی اینهاست: ۱. نو طرز مرصع، ترجمه قصه چهار درویش که در عهد شاه عالمگیر دوم (حک ۱۱۶۷ - ۱۱۷۳ق/۱۷۵۴ - ۱۷۶۰م) از فارسی به نثر هندوستانی نوشته است (اته، ۲۲۴)؛ ۲. انشای تحسین؛ ۳. تواریح قاسمی، شامل حوادث تاریخی و علم تاریخ؛ ۴. ضوابط انگریزی، درباره صرف و نحو انگلیسی (مدرس، همانجا)؛ ۵. دیوان (آقا بزرگ، ۱۱۹/۱۶۸).

۳. تحسین پانی‌پتی، قاضی عبدالرحمان (د ۱۲۹۴ق/۱۸۷۷م)، از فرزندان قاضی ثناءالله پانی‌پتی بود که در شاه جهان آباد تحصیل می‌کرد. او مردی پرهیزگار و حافظ قرآن بود، اشعار وی را اسدالله غالب دهلوی اصلاح می‌کرد (علی حسن خان، ۸۲)، از او دیوانی باقی مانده است (نک: آقا بزرگ، همانجا). وی بر اثر بیماری ذات‌الریه درگذشت (علی حسن خان، مدرس، همانجا). در تذکرها، از شاعران دیگری نیز با تخلص تحسین یاد شده است، از جمله تقی تحسین شیرازی، غلامعلی تحسین دهلوی، عبدالعظیم تحسین لاهوری، عبدالله تحسین بخارایی و محمد حسین تحسین (نک: خیام‌پور، ۱۸۷۱-۱۸۸۲) که آگاهی چندانی از شرح احوال و آثار آنان در دست نیست.

مأخذ: آزاد بلگرامی، علی، مآثر الکرام، به کوشش عبدالله خان، لاهور، ۱۹۱۳م؛ آقا بزرگ، الذریعة؛ اته، هرمان، تاریخ ادبیات فارسی، به کوشش رضازاده شفق، ۱۳۵۶ش؛ اخلاص، کشتن چند همیشه بهار، به کوشش وحید قرشی، کراچی، ۱۹۷۳م؛ بهگوان داس هندی، سفینه هندی، به کوشش سید شاه محمد عطاءالرحمن کاکوی، پتنه، ۱۹۵۸م؛ خوشگو، بندگان داس، سفینه، به کوشش سید شاه محمد عطاءالرحمان کاکوی، پتنه، ۱۹۵۹م؛ خیام‌پور، عبدالرسول، فرهنگ سخنوران، تهران، ۱۳۶۸ش؛ راشدی، حسام‌الدین، تذکرة شعراء کشمیر، کراچی، ۱۳۴۶ش؛ علی حسن خان، صبح گلشن، به کوشش محمد عبدالمجیدخان، کلکته، ۱۲۹۵م؛ مدرس، محمدعلی، ریحانة الادب، تهران، ۱۳۶۹؛ منزوی، خطی مشترک؛ هدایت، محمود، گلزار جاویدان، تهران، ۱۳۵۳ش. طاهره اسماعیل‌زاده

تُخْفَةُ حَكِيمٍ مُؤْمِنٍ، نک: تنکابنی، محمد مؤمن.
تُخْفَةُ سَامِي، نک: سام میرزا صفوی.

تُخْفَةُ الْعِرَاقِيِّ، نخستین سفرنامه منظوم فارسی، سروده خاقانی شروانی (د ۵۹۵ق/۱۱۹۹م). خاقانی هنگام بازگشت از

شده‌اند (نک: بحرانی، ۳۴۵/۴). نیز برخی مفسران بحث معاشرت با زنان را در این سوره، مشابه بحثها درباره برخی آداب همسری در سوره طلاق دانسته‌اند (سیوطی، ۱۲۷). مضمون آیه نخست سوره نیز مشابه امر قرآن کریم در جای دیگر است، امر بدان که با جسارت ورزیدن در حرام شمردن امری که خدا حلال کرده است، یا را از حدود فراتر نگذارند (مائده/۵۸۷). این مضمون در سده‌های بعد مورد توجه ققیهان نیز بوده، و مورد استناد ایشان قرار گرفته است (نک: ابن عربی، ۲۹۴/۴ - ۲۹۵).

مأخذ: ابن عربی، محمد، احکام القرآن، به کوشش محمد عبدالقادر عطا، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م؛ ابن قیم جوزیه، محمد، التفسیر التیم، به کوشش محمد حامد ققی، بیروت، ۱۳۶۷ق/۱۹۴۸م؛ بحرانی، هاشم، البرهان، قم، ۱۳۹۴ق؛ تفسیر القرآن الکَریم، منسوب به محیی‌الدین ابن عربی، به کوشش مصطفی غالب، بیروت، ۱۹۷۸م؛ زمخشری، محمود، الکشاف، قاهره، ۱۳۷۳ق/۱۹۵۲م؛ سیوطی، تناسق الدرر، به کوشش عبدالقادر احمد عطا، بیروت، ۱۹۸۶م؛ قرآن کریم؛ مجاهد، تفسیر، به کوشش عبدالرحمان طاهر سورتی، قطر، ۱۳۹۶ق/۱۹۷۶م؛ واحدی تیشابوری، علی، اسباب النزول، قاهره، ۱۳۱۵ق. مهدی مطیع

تحسین، تخلص چند شاعر پارسی‌گوی در ایران و شبه‌قاره در سده‌های ۱۲ و ۱۳ق/۱۸ و ۱۹م:

۱. تحسین کشمیری، عبدالعلی (د ۱۱۴۸ق/۱۷۳۵م)، شاعر پارسی‌گوی هند. از تاریخ تولد او آگاهی چندانی در دست نیست. زادگاه نیاکانش ری بود (بهگوان داس، ۴۱). اما او را کشمیری تبار دانسته‌اند (نک: خوشگو، ۲۶۶). به نوشته بیشتر تذکره‌نویسان، تحسین از نوادگان میرزا داراب بیگ تبریزی (د ۱۱۱۸ق/۱۷۰۶م) متخلص به جو یا بود (نک: خوشگو، بهگوان داس، همانجا)، هر چند وی خود را از نوادگان میرشمس‌الدین عراقی برمی‌شمرد (نک: منزوی، ۱۰۸۲/۸). به نظر می‌رسد که داراب بیگ تبریزی، نیای مادری، و میرشمس‌الدین عراقی، نیای پدری او بوده است. تحسین، معاصر و هم‌نشین محمد احسن سامع (اخلاص، ۴۸) و عبدالرضا متین اصفهانی بود (راشدی، ۱۶۶/۱).

خوشگو (همانجا) اغلب وی را در مسجد بیگم، هنگامی که به خدمت شاه گلشن شاه‌جهان آبادی (د ۱۱۴۰ق/۱۷۲۸م) می‌رفت، ملاقات می‌کرد. او مدتی نیز از ملازمان نواب برهان‌الملک سعادت خان (د ۱۱۵۱ق/۱۷۳۸م)، سرسلسله شاهان اوده بود (همو، ۲۶۷؛ بهگوان داس، همانجا).

تحسین از انواع شعر، بیشتر به سرودن قصیده تمایل داشت (خوشگو، همانجا). وی ظاهراً در لکهنو درگذشته است، زیرا آخرین باری که وی را دیده‌اند، در همین شهر بوده است (آزاد، ۲۰۸).

آثار: ۱. هفت بند؛ ۲. دیوان مرثی؛ ۳. قضا و قدر، قصیده‌ای است به فارسی در ۱۵۰ بیت، در شرح سفر همو به کشمیر و

MADDE YAYIMLANDIRTAN
SONRA GZLEN DÜŞÜMAN

30 TEM 2006

Hakani-zi Shirvani

224. Afḍal al-dīn Khāqānī,² who also called himself Ḥaqā'iqī and Ḥassān al-'ajam, was a native of Sharwān.³ The date of his birth is indi-

²Khāqānī's personal name is not indicated unambiguously in the poems, nor is it mentioned by the early biographical sources. Mustaufī, and most of the those after him, give it as Ibrāhīm. For his supposed name 'Badī' see presently. [Many aspects of Khāqānī's life and work, in part assessed differently, are discussed in the important book by A.L.F.A. Beelaert, *A cure for grieving. Studies on the poetry of the 12th-century Persian court poet Khāqānī Shirwānī*, Leiden 2000. It was unfortunately not possible to incorporate the new finding in the present revised edition.]

³As he says quite clearly in *Tuhfat al-'irāqain*, p. 34: *mīlād i man az bilād i Sharwān*, and elsewhere. Khanikov erroneously made him a native of Ganjah.

reference to Nestorius is a mere show of book-learning) but had converted to Islam. Khāqānī lost his father at an early age and was brought up by his uncle, the doctor Kāfī l-dīn 'Umar b. 'Uthmān, who instructed him in the sciences and of whom Khāqānī speaks in many places with great tenderness. His problematic relationship with the older poet, Abū l-'Alā' Ganja'ī has been discussed above.¹ Khāqānī's first patron was the ruler of Sharwān Manūchīhr (II) b. Farēdūn, the patron also of Abū l-'Alā' and of Falakī. In Dhū l-qa'dah,² evidently of the year 550 (November-December 1155),³ Khāqānī set out on a pilgrimage the description of which occupies the greater part of his *Tuhfat al-'irāqain*.⁴ This took him first to the camp (*lashkar-gāh*) of Seljuq sultan Muḥammad (II) b. Maḥmūd.⁵ He then continued his journey to Hamadān, Baghdad (an encomium on the Abbasid caliph is inserted here) [385] and Kūfah and visited the tomb of 'Alī. After crossing the desert he arrived at 'Arafāt, Minā and Mecca. After performing the pilgrimage the poet visited Madīnah and proceeded to Mosul. In the final section the poet tells about his childhood and praises extensively Jamāl al-dīn Muḥammad b. 'Alī al-Isfahānī (the wazīr of the atabeg of Mosul) but also the Shāfī'ī leader Muḥammad (II) al-Khujandī and his brother.⁶

Shortly after his return to Sharwān Khāqānī was thrown into gaol; we have a poem which he sent from prison to the ruler of Darband, Saif al-dīn Muẓaffar, in which he reminds the latter that the two had met 'last year' in Mecca. After the death of Manūchīhr (probably not long after

¹P. 247-8.

²*Tuhfat* p. 84.

³In his ode to the city of Isfahan (ed. Sajjādī p. 355) he says that he was in Mosul in 551 (*thā nūn alif*). We know from the *Tuhfat* that he visited that town on his way back from Mecca; he must therefore have been in Mecca in Dhū l-hijjah 550 (January-February 1156). In the same poem he says that he was in Baghdad 'last year' (*pār*). In the *Tuhfat* he says that he visited Baghdad on the way to Mecca, which would put the composition of the ode to Isfahan also in 551/1156. For the supposed reference in this poem to Mujīr Balaqānī see below, no. 248.

⁴The first part of the *Tuhfat* describes an earlier visit to 'Irāq and the hunting-reserve (*shikār-gāh*) of the Seljuq sultan, where he made the acquaintance of the sultan's wazīr. The latter gave Khāqānī a precious ring which the poet, on his return to Sharwān, was forced to surrender to his master.

⁵Mentioned by name on p. 85.

⁶For whom see below, no. 227 (Khujandī).

حسان انوشه، دا ننتشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در قفقاز (اذربایجان، ارمنستان، گرجستان، جمهوری خود مختار داغستان)، جلد. بنجم، تهران ۱۳۸۲. ISAM۱۳۷۶۰۰

ممایی قراباغی

منشآت خاقانی

داشت. ملکیان در ۱۹۸۴م از رساله دکتری خود با نام عبارات جفت در زبان فارسی دفاع کرد. وی آثار فراوانی درباره زبان فارسی به چاپ رسانده است. مقاله ای از او با نام «تاریخ تحقیق عبارات جفت در زبان فارسی» (پیام دانشگاه دولتی ایروان، شماره ۳، ۱۹۸۳م) چاپ و منتشر شده است.

منابع: زبان فارسی در جهان، ۱۴/۱۸۶، ۲۷۲، ۲۷۹؛ فرهنگ خاورشناسان وطنی، س. ملیبند، ۶۶.

ملا احمد

ممایی قراباغی (ma.mā.i-ye.qa.rā.bā.qi)، مموبیگ فرزند حاجی احمد، ز ۱۳۰۹ ق، شاعر آذربایجانی. در شوشا زاده شد. مؤلف تذکره نواب او را مردی خوش برخورد و اهل معاشرت شناسانده است. پیشه اش تجارت بود و از این راه روزگار می گذراند و به ترکی و فارسی شعر می گفت. از اشعار او است: «تا به عشق تو سزاوار سردار شوم - حال از حالت منصور خبردار شوم / تا تجلای جمال تو به دل جلوه کند - از تجلای تو چون صورت دیوار شوم»

منابع: تذکره نواب، ۱۹۹۸م، ۲۱۶ - ۲۳۵؛ سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، ۲۰۷.

جمشیدی

ممتاز گرجی (mom.tāz-e.gor.ji)، فضل علی بیگ نوه اصلان بیگ کوچک، سده یازدهم هجری، شاعر گرجی تبار ایرانی. در سلک غلامان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷/۱۰۷۸ - ۱۱۰۵ ق) و از نزدیکان کی خسرو خان گرجی، تفنگچی آقاسی، بود. مردی کاردار و شوخ طبع بود و چون در جهت های گوناگون بر نزدیکان شاه برتری داشت، ممتاز تخلص گرفت. در صبح گلشن و قاموس الاعلام از وی به نام افضل علی بیگ یاد شده است. نمونه ای از اشعار او است: «خانه عشاق را روزن نباشد چون حباب - تا نگردد تیره بخت آن کس که دارد ماهتاب» □ «گریه را زین پس گل آلود غم دنیا مکن - آب این جو داخل دریای رحمت می شود»

منابع: تذکره نصرآبادی، ۴۵؛ ریاض الشعراء، ۱/۶۸۵؛ زبان فارسی در جهان، ۱۲/۱۶۰؛ سرایندگان شعر پارسی در قفقاز، ۳۶۴ - ۳۶۵؛ صبح گلشن، ۴۵۲؛ قاموس الاعلام، ۶/۴۴۳۵؛ عزیز دولت آبادی،

«شاعران پارسیگوی گرجی»، یغما، یادنامه حبیب یغمایی، سال سی و دوم، ۱۳۷۰ ش، ص ۱۶۹.

جمشیدی

مموبیگ، فرزند حاجی احمد ← ممایی قراباغی

ممنون القدری، میرزا حسن ← القدری

منشآت خاقانی (mon.ša.āt-e.xā.qā.ni)، مجموعه ای از نامه های افضل الدین بدیل بن علی خاقانی شروانی (۵۲۰ - ۵۹۵ ق). خاقانی این نامه ها را در دوره های گوناگون زندگی اش، به خویشاوندان، نزدیکان و صدور و بزرگان و امیران و شهریاران روزگار خویش نوشته است و در آن ها نکته هایی بسیار مهم درباره زندگی، روابط و آرای خاقانی، آداب و رسوم و عقاید، محیط اجتماعی و حوادث تاریخی روزگار او وجود دارد. همچنین برای درک و شناخت بیش تر شعر خاقانی می توان از آن ها بهره بسیار گرفت؛ چون بسیاری از ترکیب ها، تعبیرها، مضمون ها و صور خیال شعر او در این نامه ها نیز به کار رفته است. نثر خاقانی، همچون شعرش، از دیرباز به تشخص مشهور بوده و ظاهراً نخستین اشاره در این باره از صاحب مرزبان نامه است که با ستایش از نثر خاقانی شیوه نگارش او را «بیرون از رسم دبیران» می شمارد. منشآت خاقانی از زیباترین و شیواترین تجارب نثر فنی در ادب فارسی است و پاره هایی از آن، چون دیگر آثار برجسته نثر فنی، گاه تا سرحد زیباترین نمونه های شعر منثور اوج می گیرد. شفیع کدکنی در فصل «شعر منثور» از کتاب موسیقی شعر می نویسد: «... استفاده از موسیقی کلام در نثر خاص شاعران مدرن نیست. در حقیقت اینان از تجربه هزارساله نثر فنی و تجارب درخشان نویسندگان کهن سود می جویند... و اگر ما به آثار معاصران خویش گاه بیش تر از استادان کهن توجه داریم، به اعتبار پیوندی است که این آثار با زندگی و جهان بینی عصر ما دارد و گرنه به لحاظ نفس بیان شعری و برخورداری از آهنگ و نظام هنری هیچ تمایزی میان نمونه های خوب آن آثار و شاهکارهای شعر منثور در عصر ما نیست.» منشآت خاقانی که پیش تر شماری از آن ها به همت وحید دستگردی در مجله ارماغان (سال پنجم، شماره ۱؛ سال ششم، شماره های ۱ و ۲؛

حسان انوشه، دا نتشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در قفقاز (اذربایجان، ارمنستان، گرجستان، جمهوری خود مختار داغستان)، جلد پنجم، تهران ۱۳۸۲. ۱۳۷۶۰۰ ISAM

تذکره نواب

این است که باید وی پس از سفر مکه و در شروان آن را سروده باشد. نام این مثنوی را در کتاب‌ها تحفة العراقین یاد کرده‌اند، ولی خاقانی در آخر دیباچه این اثر، نام آن را تحفة الخواطر و زبدة الضمائر آورده است و در ضمن اشعار آن نیز هیچ جا کلمه تحفة العراقین دیده نمی‌شود. شاید به مناسبت این‌که آن را در شرح مسافرت خود به عراق سروده، دیگران این نام را بر این کتاب گذاشته باشند. احتمالاً خاقانی در سرودن این مثنوی به حدیقة الحقیقة سنایی نظر داشته است. مثنوی تحفة العراقین در ۱۲۷۲ ق در هند و در ۱۳۳۳ ش به تصحیح یحیی قریب در تهران به چاپ رسیده است.

منابع: ادبیات کلاسیک ایران، ۱۴۰؛ تاریخ ادبیات در ایران، ۵۶۲/۲، ۷۷۹، ۷۸۱؛ تاریخ ایران کیمبرج، ۵۴۰/۵؛ تاریخ نظم و نثر، ۱۰۴/۱؛ تحفة العراقین؛ دیوان خاقانی شروانی، ۵۸؛ رخسار صبح، ۲۴۸؛ سخن و سخنوران، ۶۲۶؛ شاعر صبح، ۲۳؛ فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ۱۴۰/۳؛ فهرست کتابهای چاپی فارسی، ۱۲۱۱/۱؛ عباس زریاب خویی، «مثنوی تحفة العراقین»، سخن، سال ششم، شماره ۴، صص ۳۶۸ - ۳۷۰؛ همان، «مقدمه تحفة الخواطر و زبدة النواظر یا تحفة العراقین خاقانی»، همان‌جا، شماره ۵، صص ۴۶۴ - ۴۶۶؛ ایرج افشار، «معرفی کتابهای تازه چاپ»، فرهنگ ایران زمین، جلد ۳، ص ۳۹۹؛ سید حسین هاشمی‌زاد، «سرود خورشید، نگاهی به مثنوی تحفة العراقین»، کیهان فرهنگی، سال شانزدهم، شماره ۱۵۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۸ ش، صص ۳۲ - ۳۸.

جورابچی

تحفة العشاق ← صحاح العجم

تذکره نواب (taz.ka.re-ye.nav.vāb)، تذکره‌ای به فارسی، نوشته میر محسن، مشهور به نواب قزلباغی، فرزند حاجی میر احمد قزلباغی (سده چهاردهم هجری). این تذکره شرح احوال و نمونه اشعار نود تن از شاعران فارسی و ترکی‌گوی قزلباغی است و در دو بخش تدوین یافته است. بخش نخست که شرح زندگی درگذشتگان است، از ملاپناه واقف آغاز می‌شود و با خداداد بیگ پایان می‌پذیرد. بخش دوم، که شرح حال شاعرانی است که در زمان تألیف تذکره زنده بوده‌اند، از بانو خورشید ناتوان آغاز می‌شود و با میرزا خسرو شایق به پایان می‌رسد. مؤلف نگارش

عبدالله اونکوتی از مردم روستای اونکوت در نزدیکی شهر گوی‌چای (اکنون در جمهوری آذربایجان) بود. وی تحفة الابواب را در شروان که زادگاه مادری‌اش بود، نوشته است. نسخه‌هایی دست‌نویس از این اثر به شماره‌های b-1324 (کتابت در ۱۰۹۵ ق)، b-6460 (کتابت در سده دوازدهم هجری)، b-3506 (کتابت در ۱۲۳۸ ق و A-636 (کتابت در سده سیزدهم هجری) در انستیتوی نسخ خطی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان نگهداری می‌شود.

منابع: آموزش زبان فارسی در جمهوری آذربایجان، ۱۲۶؛ تحقیقات دانشمندان آذربایجانی درباره زبان فارسی، ۹۴؛ فهرست کتابخانه ملی تبریز، ۲۱۰/۱ - ۲۱۲؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی در انستیتوی نسخ خطی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان، ۴۹/۱ - ۵۰.

رضایی منش

تحفة الخواطر و زبدة الضمائر ← تحفة العراقین

تحفة العراقین (toh.fa.tol.a.rā.qayn)، سفرنامه‌ای منظوم به فارسی، نوشته خاقانی شروانی (- ۵۹۵ ق). این مثنوی که نخستین سفرنامه منظوم در ادب فارسی است، در یک دیباچه منثور و شش مقاله نوشته شده است. خاقانی این مثنوی را در اواخر ۵۵۲/۵۵۱ ق در چهل روز و در سه هزار و صد و پنجاه و هشت بیت، در بحر هزج (مسدس اخرب مقبوض مقصور یا محذوف) به نام جمال‌الدین محمد بن علی موصلی، معروف به جواد اصفهانی (- ۵۵۹ ق)، به پایان رسانده است. وی در تحفة العراقین به شرح سفر خویش به مکه و عراق عجم و عراق عرب پرداخته است و برخی از علما و بزرگان این نواحی را ستوده و آداب و رسوم و اخلاق مردم برخی از این سرزمین‌ها را بیان کرده است. خاقانی در اواخر کتاب آگاهی‌هایی از زندگانی خود، پدر، مادر، عمو و پسر عموی خود به دست داده است. چون در این کتاب اصطلاحات فلسفه و حکمت و نجوم و آگاهی‌هایی از قرآن، تاریخ و رجال آمده است، اشعار آن پیچیده و دشوار است و نیاز به شرح و تفسیر دارد. برخی از صاحبان تذکره و تاریخ آورده‌اند که خاقانی این مثنوی را در سفری که به مکه کرده سروده، ولی آن‌چه از برخی اشعار این کتاب برمی‌آید

تذکره نواب را در ۱۳۰۹ ق آغاز کرده است. وی در دیباچه بخش نخست درباره سبب تألیف این تذکره چنین آورده است: «... اما بعد چنین گوید عبدالعاجزالفانی نواب میر محسن بن حاجی میر احمد قرباغی... در این اوان سعادت نشان که سنه مبارکه ۱۳۰۹ ق است، برخی از برادران دینی و اجلای روحانی... این بی بضاعت را بر آن داشتند که... اسامی گرامی شعرای قرباغ و سیر و سلوک افعال و ثبت و ضبط اشعار ایشان برای باقی ماندن در صفحه روزگار مسطور و مذکور نمایم...» مؤلف در نگارش نام‌ها و تخلص‌های شاعران هیچ ترتیب الفبایی و یا تاریخی را رعایت نکرده است. تذکره نواب در باکو به چاپ رسید (۱۳۳۱ق). این تذکره را اکرم باقروف به ترکی ترجمه کرده و با الفبای سیریلیک به چاپ رسانده است. باقروف در این ترجمه سروده‌های فارسی را نیز به ترکی برگردانده است (باکو، ۱۹۹۸م).

منابع: تذکره نواب، چاپ ۱۹۹۸م؛ ریاض العاشقین، ۱۴، ۱۲۳، ۱۶۱، ۲۵۹، ۳۸۴، ۴۰۱، ۴۲۹؛ سربندگان شعر پارسی در قفقاز، ۲۱۱ - ۲۱۷؛ سکیز یوز ایل آذربایجان تورکجه غزلی، ۱۸۴.

کوتی

ترابی، عباس فرزند علی قلی ← خاکی قرباغی

ترابی قرباغی، حاجی میرزا عبدالعلی ← عبدالعلی قرباغی

ترجمان قوافی (tar.jo.mān-e.qa.vā.fi) / القافية النافعة، فرهنگ منظوم عربی به فارسی، نوشته حبیب تفلّیسی (- ح ۶۰۰ ق). مؤلف نوشتن این کتاب را به سفارش عزالدین ابوشجاع قلیچ ارسلان دوم (۵۵۹ - ۵۸۸ ق) آغاز کرد. حبیب در آغاز دیباچه کتاب نام او و در پایان دیباچه نام فرزند وی، قطب‌الدین، را آورده است. بنابراین، می‌توان گفت که این کتاب به دو تن تقدیم شده است. کتاب بر حسب حرف آخر و یا دو حرف آخر قافیه مرتب شده است. مؤلف کوشیده است کلمه‌های دشوار عربی را که شاعران آن روزگار در قوافی به کار برده‌اند به فارسی شرح و توضیح دهد. از ترجمان قوافی چنین برمی‌آید که در شعر آن روزگار به کار بردن قافیه‌های متنوع و مهجور نوعی مهارت به شمار می‌رفته است. از این روی، می‌توان نتیجه گرفت که

شاعران روزگار تفلّیسی بیش‌تر به لفظ می‌پرداخته‌اند تا معنی. کتاب دربردارنده بیش از سه هزار بیت از شاعران آسیای صغیر است. نثر آن ساده و روان است و اصطلاحات و واژگان عربی کم‌تر در آن به چشم می‌خورد. نمونه‌ای از نثر مقدمه کتاب است: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. رب تمم بالخیر. سپاس و شکر خدای را که از علم و دانش ما را بهره داد و راه راست نمود و دین اسلام به ارزانی داشت و درود...». نسخه‌هایی دست‌نویس از این کتاب به شماره ۱ پ - ۵۲ پ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی و به شماره ۳۶۲ در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار نگهداری می‌شود.

منابع: الذریعه، ۱۷/۱۹۶؛ زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، ۴۰؛ فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۹۹/۲۶؛ فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار، ۲۵۰/۲ - ۲۵۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ۳/۱۹۷۵؛ لغت‌نامه، ۱/۲۹۰ - ۲۹۲.

محمدی

ترسایه (tar.sāi.ye)، قصیده‌ای به فارسی سروده خاقانی شروانی (۵۲۰ - ۵۹۵ ق). خاقانی این قصیده را که نود و یک بیت دارد در دهه پنجم زندگی خود و در روزهایی که به فرمان ابوالمظفر جلال‌الدین اخستان یکم شروان‌شاه (ح ۵۵۹ - ح ۵۹۸ ق) در شایران زندانی بود سروده است. دولت‌شاه سمرقندی درباره چرایی در بند شدن خاقانی چنین می‌نویسد: «و در آخر حال او را ذوق فقر و شکست نفس و صفای باطن دامنگیر شد و از خاقان کبیر ملک منوچهر انارالله برهانه از ملازمت و خدمت استعفا خواست... و خاقان کبیر چون دلبسته صحبت او بود اجازت عزیمت نمی‌داد تا آن وقت که بی‌اجازت خاقان از شیروان گریخت و به بیلقان آمد. گماشتگان شروان‌شاه او را گرفته به درگاه فرستادند و خاقان او را بند فرمود و در قلعه شایران مدت هفت ماه مقید و محبوس بود و از غایت ملامت و دلتنگی در قید قلعه این قصیده گفت...» مینورسکی سال سروده شدن قصیده «ترسایه» را پس از ۵۶۱ ق/۱۱۷۰ م می‌داند، یعنی سالی که آندرونیکوس کومنتنوس، ممدوح خاقانی در این شعر، به شیروان آمده بود. مینورسکی بر همین پایه، زندانی شدن خاقانی در شایران را رد می‌کند؛ با این استدلال که شایران به دست اخستان و با کمک همدستان مسیحی او دوباره تسخیر

حسان انوشه، دا نئشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در قفقاز (اذربایجان، ارمنستان، گرجستان، جمهوری خود مختار داغستان)، جلد. بنجم، تهران ۱۳۸۲. ۱۳۷۶۰۰ ISAM

ایسهاکیان

ایوان مدائن

ایسهاکیان (i.sā.hā.ki-yān)، آوتیک فرزند ساهاک، قازاراپات از روستاهای آبی (استان شیراک کنونی) ۱۸۷۵ - ایوان ۱۹۵۷م، شاعر، نویسنده، نظریه پرداز، مترجم و ایران شناس ارمنستانی. در ۱۸۸۹م دوره مدرسه دیر هاریج را به پایان برد و سپس دو سال در مدرسه گئورگیان اچمیادزین ادامه تحصیل داد. در ۱۸۹۳م به بیرون از کشور رفت و در دانشگاه لایپزیک درس خواند. در ۱۸۹۵م به آکسندر اپل (گومر کنونی) بازگشت. اما به خاطر انتقاد از تزار روسیه به یک سال زندان در اودسا محکوم شد. وی به کشورهای بسیاری سفر کرد، اما در ۱۹۲۶م دوباره به ارمنستان بازگشت. از ۱۹۴۳م به فرهنگستان علوم ارمنستان پیوست. از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۷م ریاست کانون نویسندگان ارمنستان سوسیالیستی را به عهده داشت و موفق به گرفتن دو مدال لنین شد. ایسهاکیان بیش از همه مجذوب فلسفه، فرهنگ و ادیان شرق بود. شرق کهن برای او چشمه پایان ناپذیر حکمت و آیین جادویی هستی انسان بود. آیین بودا، فلسفه چین باستان، هند و فرهنگ لطیف مردمی آن، آثار و اندیشه های اندیشمندان بزرگ جهان و سرنوشت غالباً تلخ آنان مضامین بسیاری از افسانه ها، حکایات و منظومه های ایسهاکیان هستند. در این آثار، او با استادی تمام به تجسم موضوعاتی که به آن ها علاقه می ورزید، یعنی انسان دوستی، از خودگذشتگی، همدردی با بینوایان و نیز نجات بشر از راه خودشناسی و رسیدن به درجات متعالی تکامل انسانی پرداخته است. آوتیک در منظومه معروف خود به نام ابوالعلائی معری اعتراض پر احساس و شاعرانه خود را به جهانیان اعلام داشته است. فرهنگ پر بار ایران و چهره های جاویدان آن در روح و قلب وی بازتابی گسترده یافته است. شاعر در حکایات مناظره عمر خیام با پروردگار و آخرین بهار سعدی با برداشت از زندگی شاعران بزرگ ایرانی، تفکرات، اندیشه ها و فراز و نشیب های احوال خود را بیان داشته و درباره تاریخ، اساطیر و ادیان خاور باستان تفکر بسیار کرده است. در یکی از یادداشت های خود که در ۱۸۹۶م نوشته به اشاره می گوید که عیسی، زرتشت، بودا، لائوتسه و کنفوسیوس، موسی و سقراط از کسانی هستند که وی آن ها را می ستاید. وی در همان سال نوشته است: «محمد، عیسی و موسی همانا یک تن هستند.» در مطالعات شرقی آوتیک قرآن جایگاهی بلند دارد. این موضوع را وی در یک نقد کوتاه به مناسبت ترجمه قرآن به

ارمنی در شماره ۲۳۴ نشریه هوریزون (افق) در بیست و دوم اکتبر ۱۹۱۰م مطرح کرده است. این مقاله هنوز هم تازگی خود را حفظ کرده و بیانگر نظر متفکر بزرگ ارمنی درباره کتاب مقدس مسلمانان است. از آثارش: منظومه ابوالعلائی معری که به قلم آلک خاچادوریان به فارسی ترجمه شده و در مجله خوشه به چاپ رسیده است (۱۳۴۶ ش)؛ مقدمه ای بر شاهنامه فردوسی با نام فردوسی توسی و شاهنامه او (۱۹۵۴م). لئون حق وردیان کتاب زندگی و کرده های ایسهاکیان را درباره او و آواک خاچاتوریان (۱۹۳۲م) - دو کتاب غزل سرایی آوتیک ایسهاکیان (۱۹۸۷م) و شعر آوتیک ایسهاکیان را در نقد اشعار ایسهاکیان نوشته است.

منابع: آموزش زبان فارسی در جمهوری ارمنستان، ۱۳۴؛ زبان فارسی در جهان، ۱۴/۱۴؛ فردوسی و شاهنامه در قفقاز، ۸۸؛ نامداران فرهنگ ارمنی، ۱۱۳ - ۱۱۴؛ هراند قوکیاسیان، «آودیک ایسهاکیان شاعر بزرگ ارمنی»، ارمنان، سال بیست و ششم، شماره ۵ و ۶، صص ۲۶۲ - ۲۷۰؛ وارهان بابیوردیان، «ایران شناسی در منابع ارمنی»، پیمان، شماره ۵ و ۶، بهار و تابستان ۱۳۷۶ ش، صص ۱۰۷ - ۱۰۹.

رشنوازه

ایوان مدائن (ey.vān-e.ma.dā.en)، قصیده ای به فارسی، سروده خاقانی شروانی (۵۲۰ - ۵۹۵ ق). خاقانی این قصیده را در سفر دوم خود به مکه، در برابر طاق فرو ریخته کسرا سرود. این قصیده که سال سرودن آن را ۵۷۰/۵۶۹ ق دانسته اند، از باشکوه ترین قصیده های فارسی است. ادب پژوهان معاصر درباره این قصیده مطالب فراوان نوشته اند. به لحاظ لغوی عمده بحث ها درباره بیت مطلع آن بوده است: «هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن، هان - ایوان مدائن را، آئینه عبرت دان.» برخی، از آن شمار بدیع الزمان فروزانفر، برآنند که «نظر کن» در مصرع یکم درست است و برخی «عبر کن» را درست می دانند. سعید نفیسی به هواداری از «نظر کن» می نویسد: «عبر در عربی به معنی عبرت نیامده و بلکه جمع عبرت است و اصلاً عبرت در فارسی همیشه با گرفتن صرف شده و عبرت گرفتن گفته اند، نه عبرت کردن و دیگر این که از دیده یا چشم نمی توان عبرت گرفت، نه عبرت چون با چشم فقط می بینند و نظر می کنند. پس بهتر است بگوییم از دیده نظر کن هان.» به دو دلیل «نظر کن» درست نیست؛

from Persia to Afghānistān, and India. Kh'āfi Khān too, though like Tacitus, he may tell us too much about emperors and their wars, does not omit the more interesting subjects of plague, and famine, and of internal administration.

Bibliography: Elliot-Dowson, *History of India*, vii (which contains a very full abstract, by Dowson, of the 2nd volume of Kh'āfi Khān); Colonel Lees, *Materials for the history of India*, Hertford 1868, 57-8; there is a manuscript translation of vol. i by Major Gordon in the British Museum (Add. 26, 517). (H. BEVERIDGE*)

X Khāfif. [see 'ARIF]

X Khā'in Ahmed Pasha. [see AHMED PASHA]

X Khākān, a title (originally Kaghan or Khaghan) borrowed by the Turks from the Juan-juan and meaning "[supreme] ruler". It was applied by the heathen Turks themselves and the mediaeval Muslim geographers and historians not only to the heads of the various Turkish confederations but also to other non-Muslim rulers such as the Emperor of China. In the form ka'an it was borne by the successors of Čingiz-Khān [q.v.], the Mongol Great Khāns in Karakorum and Peking. Adopted by the Ottoman Sultāns, the title, first brought to Europe by the Avars in the 6th century A.D. (the *kaganus* etc. of the early mediaeval chroniclers), survived into the present age.

Bibliography: G. Doerfer, *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, iii, Wiesbaden 1967, 141-179 (no. 1161); Sir Gerard Clauson, *An etymological dictionary of pre-thirteenth century Turkish*, Oxford 1972, 611.

(J. A. BOYLE)

— Khākān. [see FAṬḤ 'ALĪ SHĀH]

X Khākānī, AFDAL AL-DĪN IBRĀHĪM (Badīl) B. 'ALĪ B. 'UTHMĀN, outstanding Persian poet, born about 520/1126 d. 595/1199, who left a *diwān*, the *mathnawī* called *Tuhfat al-'Irākayn* and sixty letters.

Reliable material for Khākānī's biography is only to be found in his works. His poems and letters mirror both his external and internal life, and so they enable us not only to follow his poetical development, but provide us also with historical information.

Khākānī's life can be divided in two main periods. The first period Khākānī spent mainly in his home country of Sharwān as panegyrist at the local court. During the second period he led a retired life in Tabriz. Already at an early time his wish to leave Sharwān and to abandon panegyric poetry was connected with a tendency towards mysticism and escape from the world. Born into a humble family of artisans, the young poet attached himself to the Sharwānshāh Manūčīr, from whose title Khākān-i akbar his own poetic name is derived. His relations with Manūčīr were changing. More than once he tried to find another patron and his first *ḥadīdī* (551/1156-7) should perhaps be regarded in this context. After Manūčīr's death (554/1159) he was imprisoned but was able to flee to Darband, his usual refuge when something went wrong in Sharwān. In the following years he seems to have established relations with several courts. In 559/1164 we find him in Persian 'Irāk. After he had asked for an annual salary of 30,000 *dirhams* from Manūčīr's son Akhsatān he returned to Sharwān. However, the good relations between the poet and his patron did not last very long. In 566/1171 he undertook a second *ḥadīdī*, but the atmosphere did not improve after his return. The deaths of his son and his wife in 571/1175 caused the decisive turn. He undertook

a third *ḥadīdī* with the intention to end his life as a *muḍī'awir* in Mecca. He had to return, however, and settled in Tabriz. Material need and the efforts of high personalities to gain his favour frustrated his hopes of achieving the calm he was longing for and obliged him once more to compose panegyrics now and then. In 578/1183 or 579/1184 he tried to reach Khurāsān, but in Ray the Atabeg prevented him from continuing his journey and he returned to Tabriz severely ill. In 580/1185 he tried to achieve his aim in another way. After that date we have no more relevant data about his life, which ended in Tabriz.

Khākānī's poetry is based on Persian *conceitismo*. The notions at his disposal reached farther than those of other *poetae docti* of his time, especially his detailed knowledge of Christianity. Most of the elements of his poetical motifs are his own creation; this is all the more valid for complexes consisting of elements of motifs as well as of motifs (fantastic aetiology, congruity of images, causal hyperboles etc.). Not without reason he felt himself in this respect superior to his predecessors and contemporaries and he was convinced that future poets also would draw on his muse. During the last decade of his stay in Sharwān his inventiveness in devising new elements of motifs declined. His accent was now on developing and combining motifs. In his Tabriz period he played with his enormous repertoire of elements of motifs and their combinations, while using his mastery of rhetorical representation in a more pointed manner than ever before.

In the field of formal devices, Khākānī created a new type of *ḥasida*, characterised by a number of parts which are thematically mostly independent. In his later Sharwān period he preferred the *tarkīb-band* form. About half of his many *ghazals* belong to this genre only as far as form is concerned; they do not treat of erotic subjects. Besides *rubā'is* and sometimes long *kifās*, the *Diwān* contains also a series of shorter and longer Arabic poems, the fruit of Khākānī's attempt to write Persian poetry in Arabic.

In the panegyrics, that is in his professional art, Khākānī celebrates not only rulers, generals, viziers and scholars, but also friends and relatives. But what he loved most was ascetic Sūfī poetry. This is indicated by his other pen-name Hakā'ikī and thereon also his close relationship with Sanā'ī was based. A kind of combination of panegyric and Sūfī poetry is to be found in the praise of the Prophet, to whom Khākānī dedicates a series of *ḥasidas*, and he derives his honorary title of *Hassān al-'Adjam* from this fact. His erotic verses usually celebrate profane love, but mystical elements are present in the *ghazal bā ḍ dīl-am ba-mihr u maḥabbat nishāna būdh*, where Iblis speaks about his Hallādī-like love of God. The pangs of love are often mentioned, as Khākānī is generally eloquent and resourceful on lamentation. This subject is treated in a lot of his shorter poems and parts of poems, but as well as these in whole *ḥasidas* and not only in the *ḥabsiyyāt* (prison poems). Special attention is given to the description of nature (sky, stars, seasons and landscapes), and his poetic picture of morning and the morning-draught together with its drinking-utensils became very popular. His *ḥadīdī*-travels were less imitated. His first *ḥadīdī* he describes in the *Tuhfat al-'Irākayn*, where he addresses the sun in order to describe to her the way to Mecca. Around the sacred subject all kinds of profane praise are entwined. The often-posed question whether Khākānī's words represent real experience can probably be answered in the affirmative as far as the satires are

V. 35 a.
V. 35 b.
N. 20 b.
N. 21 a.

يعين الساعات والآخر يعين الدرج والثالث يعين دقائق | الساعات في محيط واسع
قسمنا منه | كل دقيقة بخمسة فخمسة من الثواني وجعلنا كل مرى منها في
دولاب اصلي يدور بدور آنه من غير توسط آخر كما في البنكومات المألوفة
فانه عن التحرير بمعزل وجعلنا السرياق المدير له بشاقول قصير الخيط اماكونه
بالشاقول فلان ما يعمل بالقوس الفولاذ تختلف ازمان اجزائه واما قصر
الخيط فلان يكون ثقله في احد الجانبين مضمحلاً في ثقل الرصاص لانسبته
محسوسة بينه وبينه فامكننا بغاية الحق سبحانه وتعالى معرفة اطول ماعدا السفلين
من سائر الكواكب وعروضها من مطالعها التي تحرر بهذه الآلة قياسا
مضبوطة من الشمس عند توسطها ومعرفة بعدها عن المعدل من وهي
الاسرار العجيبة فان الرئيس بطامبوس طال ما افكر في ضبط الازمنة بدنان
الماء وبآلات الرمل فلم يجد الى تحرير الدرج فضلاً عن الدقائق سبيلاً فعُدل
عد ذلك ولما من الله تعالى علينا بعمله كنا نرسله من حالة التوسط لمركز
الشمس على سطح اللبنة وتتعاطى الارصاد الليلية ونعلم بها الزمن الذي بين
التوسط ووقت الرصد وعند عود مركز الشمس الى التوسط ان حصل
تفاوت عدلنا الزمان بحسبه بان ضربناه في ذلك الزمن وقسمنا الحاصل على
الدور الحقيقي فما خرج زدناه على الزمن المضروب فيه ان كان دور البنكام
ازيد من الدور الحقيقي والانتقصناه فما بلغ اوبق فهو الزمن الحقيقي وان لم
يكن تفاوت لم نحتاج الى تعديل فيحصل المراد على وجه الصحة والسداد ومنه
يعلم عرضي الكوكب وطوله بالبرهان كما سيأتي والحمد لله الذي وفقنا لما ذهب
كثير من الرصاد متحسراً على ضبطه هكذا فان ساعات الرمل وساعات الماء

لا يحصل بها تحقيق ولا تقريب قريب كما هو | معروف عند اهله |

V.35b.S.35a
V.36a.S.35b

T.T.K. Bellefen, c. XXV / sayı: 98, Nisan-1961
s. 239-247.

HÂKÂNÎ'NİN MEKTUPLARI DERGİSİ*

AHMED ATEŞ

İran edebiyatının en büyük ve en çok dikkate değer şairlerinden biri olan Afzal al-Dîn Hâkânî-i Şîrvânî (hayatı aşağı yukarı 520—595/1126—1199)¹ eserlerinde şiirleri ile olduğu kadar, nesrinden de bahseder ve bununla öğünürdü². Ancak onun mensur eserlerinden pek az şey bilinmektedir: *Tuhfat al-İrâkayn*'nin önsözü,³ Paris, Bibliothèque Nationale'de bulunan bir *Kulliyât-i Hâkânî* nüshasında görülen 7 mektup⁴ ve *Armağân* dergisinde yayınlanmış olan 2 mektup⁵. Halbuki büyük şairin daha bir çok mensur yazıları, bilhassa mektupları bulunması gerekir, yoksa kendisi bunları şiirlerinde iftihar ile anmazdı.

Bir kaç yıl önce, tarihî kaynak olmak bakımından eski mektuplar üzerinde geniş araştırmalar yapmış olan kıymetli hocam ve dostum Mükrimin Halil Yınanç, 1933 yılında Hâkânî'nin bir mektuplar dergisini Lala İsmail Efendi Kütüphanesinde görmüş olduğundan bana bahsetmişti. Gerçekten bu kütüphanenin fihristinde⁶, 600 numarada kayıtlı olan nüsha Hâkânî'nin mektuplarından ibaret olan bir eserin yazmasıdır⁷. Ancak bu yazma, anılan kütüphanenin basılmış fihris-

* 9—16 Ağustos 1960'ta Moskova'da toplanan 25. Milletlerarası Müsteşrikler Kongresi'nde okunmuş olan tebliğin metnidir.

¹ Bu mühim şair için bk. *İslâm Ansiklopedisi*, İstanbul, 1948, V, 84—95, Ahmed Ateş tarafından yazılmış Hâkânî maddesi; bütün hâl tercümesi kaynakları ve bibliyografya orada gösterilmiştir. Bunlara burada not 3'te kaydedilen *Tuhfat al-İrâkayn* basmasını ve şu eseri eklemek lâzımdır: *Xagani Şîrvani, seçilmiş eserleri*, tertip eden M. Sultanov, Bakü, 1956.

² Bk. meselâ Hâkânî, *Kulliyât*, Neval Kişor, t. s., s. 209, beyit 11.

³ Neşr Yahyâ Karlb, Tahran, 1333 ş.

⁴ Bk. Blochet, *Catalogue des manuscrits persanes*, Paris, 1928, III, 42 v. d., 1380 yılına doğru istinsah edilmiş bir nüsha.

⁵ Vahid Dastgirdî, *Macallâ-i Armağân*, 1310=1931, XII, s. 81 v. dd.; 1314=1935, XVI, 611 v. dd. Fakat bunların nereden alınmış olduğu mâlûm değildir.

⁶ *Hamidiye Kütüphanesinde mahfuz bulunan kütüb-i mevcûdenin defteridir*, İstanbul, 1300'ün sonunda, s. 133.

⁷ Bu nüshanın tavsîfi şudur:

Lala İsmail Efendi, No. 600. Sade, yarı meşin bir cilt içinde 59 varak, 22 × 14,1 (16 × 8,3) cm. eb'adında 25 satırlı ince kalemle yazılmış, çok olgun ve işlek nesih.

خاقانی در کتابخانه‌های استانبول موجود است، این کتاب چند بار نیز در دوره‌های عثمانی و جمهوریت با الفبای قدیم و جدید به چاپ رسیده است. نخستین چاپ آن که به فرمان سلطان عبدالعزیز و به کوشش راجح افندی در ۱۸۴۸/۱۲۶۴ در طبع‌خانه عامره به چاپ رسیده، نفیس‌ترین طبع آن است (د.ا.ترک؛ د.ا.د.ترک؛ <دایرةالمعارف ادیبان دنیای ترک> همانجا).

منابع: محمدطاهر یوسلی، عثمانلی مؤلفلری، استانبول ۱۳۳۳-۱۳۴۲؛ حاجی خلیفه؛ شمس‌الدین بن خالد سامی، قاموس الاعلام، چاپ مهران، استانبول ۱۳۰۶/۱۳۱۶-۱۸۸۹/۱۸۹۸؛ محمدفؤاد کوپرولو و شهاب‌الدین سلیمان‌بیگ، یکی عثمانلی تاریخ ادبیاتی، ج ۱، استانبول [۱۳۳۲]؛

Nihad Sâmi Banarlı, *Resimli Türk edebiyâtı târihi*, İstanbul 1987; E.J.W. Gibb, *A history of Ottoman poetry*, ed. Edward G. Browne, vol.3, London 1965; *İA*, s.v. "Hâkânî, Mehmed Bey" (by Ali Câmîb Yöntem); İhsan Işık, *Türkiye yazarlar ansiklopedisi*, Ankara 2004; Abdülkadir Karahan, *İslam-Türk edebiyatında kırk hadis*, İstanbul 1956; Turan Karataş, *Ansiklopedik edebiyat terimleri sözlüğü*, Ankara 2004; Mehmed Fuad Köprülü, *Türk edebiyatı tarihi*, ed. Orhan Köprülü and Nermin Pekin, İstanbul 1981; Muallim Nâci, *Osmanlı şairleri*, ed. Cemâl Kurnaz, Ankara 2000; Atilla Özkırımlı, *Türk edebiyatı tarihi*, Ankara 2004; Mehmet Zeki Pakalın, *Osmanlı tarih deyimleri ve terimleri sözlüğü*, İstanbul 1971-1972; *Türk dili ve edebiyatı ansiklopedisi*, İstanbul: Dergâh Yayınları, 1976-1998, s.vv. "Hilye ve hilyeler" (by Veli Aras), "Hakanı Mehmed, Beğ"; *Türk dünyası edebiyat kavramları ve terimleri ansiklopedik sözlüğü*, Ankara: Atatürk Yüksek Kurumu, Atatürk Kültür Merkezi Başkanlığı, 2001- , s.v. "Hilye" (by M. Macit); *Türk dünyası edebiyatçıları ansiklopedisi*, Ankara: Atatürk Yüksek Kurumu, Atatürk Kültür Merkezi Başkanlığı, 2002- , s.v. "Hâkânî" (by M. Cunbur); *TDVİA*, s.vv. "Hâkânî Mehmed Bey", "Hilye" (by Mustafa Uzun).

/ رحیم رئیس‌نیا /

خاقانیان ← شروانشاهان

خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل‌بن علی، قصیده‌سرای نامی سده ششم. از مادری عیسوی نسطوری که

قره‌خان^۱، ص ۱۹۷ به بعد)، اما شهرت اصلی خاقانی به سبب مثنوی حلیه او با بیش از هفتصد بیت است که به حلیه خاقانی (بانارلی، همانجا) و حلیه شریفه (گیب^۲، ج ۳، ص ۱۹۶) شهرت دارد. کوپرولو و سلیمان‌بیگ (ج ۱، ص ۳۲۴-۳۲۵)، خاقانی را به سبب سرودن مثنوی حلیه که ارزش خود را تا زمانهای بعدی حفظ کرده است، سیمایی شایان ذکر در «تاریخ ادبیات عثمانیه» دانسته‌اند. نهاد سامی بانارلی (ج ۱، ص ۶۰۲-۶۰۳) ضمن آنکه حلیه را مشهورترین اثر در ادبیات دینی عثمانی به شمار آورده که به سبب سادگی زبان، موضع و صمیمیت بیان در جامعه عثمانی قداست یافته است، ارزش ادبی جدی برای آن قائل نیست (نیز ← د.ا.ترک، ذیل ماده).

حلیه‌های منظوم و مثنوی که به وصف صفات ظاهری پیامبر اسلام صلوات‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چون بلندی اندام، رنگ چشم، شکل موی سر، شیوه سخن گفتن و آهنگ صدا و حرکات و رفتار و خصوصیات اخلاقی آن حضرت پرداخته‌اند، در ادبیات ترکی اسلامی یک نوع ادبی را پدید آورده‌اند. این آثار در روزها و شبهای مبارک خوانده می‌شدند (قاراتاش^۳، ص ۲۰۳-۲۰۴؛ نیز ← د.ا.د.ترک؛ <دایرةالمعارف زبان و ادبیات ترکی>؛ <فرهنگ دایرةالمعارفی مفاهیم و اصطلاحات ادبی دنیای ترک>^۴؛ پاکالین^۵، ذیل «حلیه»). حلیه خاقانی نخستین و مهم‌ترین نوع حلیه در ادبیات ترکی به شمار می‌رود؛ پس از خاقانی، آثاری که به بیان صفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پرداخته‌اند، حلیه نام گرفته‌اند (د.ا.د.ترک، ذیل ماده). خاقانی اثر خود را براساس احادیث به‌ویژه با استفاده از شمائل‌الرسول ابن‌کثیر سروده است (د.ا.د.ترک، همانجا). حلیه خاقانی مشتمل بر اقسام مختلف است. هر قسمت سرلوحه‌ای عربی دارد و به توصیف و تصویر یکی از صفات حضرت محمد اختصاص داده شده است (کوپرولو و سلیمان‌بیگ، همانجا). بعضی از ابیات حلیه خاقانی که حاجی خلیفه (ج ۱، ستون ۶۹۱) از آن با عنوان *الحلیه النبویه من المثنویات التركیه* یاد کرده، به مثل سایر تبدیل شده است (← سامی، ذیل ماده؛ د.ا.د.ترک، همانجا). خاقانی حلیه را در ۱۰۰۷ به پایان برد (ناجی، ص ۵۹). هیچ‌کدام از نظیره‌هایی که در اعصار بعدی به استقبال از حلیه خاقانی سروده شده‌اند، از نظر اقبال عمومی به پای آن نمی‌رسند (ایشیق^۶، ذیل ماده). حلیه‌سرایان بعدی از جمله جوری، نشاطی و نجفی در مقدمه‌های حلیه‌های خود از حلیه خاقانی که سرآغاز و راه‌گشای حلیه‌سرایی در ادبیات عثمانی به شمار آمده، با احترام سخن گفته‌اند. گذشته از نسخ خطی فراوانی که از حلیه

1. Karahan

2. Gibb

3. Karataş

4. *Türk dünyası edebiyat kavramları ve terimleri ansiklopedik sözlüğü*

5. Pakalın

6. Işık

۱۰۴ پ و ۲۶۷ پ و ۲۷۰ پ و ۲۷۶ پ و ۲۸۲ ر و چندین جای دیگر، و مراد از آن ابو منصور ماتریدی است . پس مؤلف گویا حنفی است اگرچه در الجواهر المضية نامی از او ندیده‌ام . از ثعلابی هم در آن یاد شده است .

همچنین در متن این نسخه این دو بیت دیده می‌شود (۱۴۵ ر) : چنانکه شیخ فرمود :

صحبت صالح ترا صالح کند صحبت طالح ترا طالح کند
نیست از صحبت مؤثر تر هیچ چیز يك ز صحبت خرد گرد يك عزيز
در این تفسیر در باره « هو » عبارتی دیده‌ام که مانند آن را در آغاز « روح‌الارواح » سمعانی که در مجله دانشکده ادبیات (شماره ۶۰ و ۶۱) شناسانده‌ام آمده است . اندخودی در تفسیر سوره یوسف روش عرفانی پیش گرفته و مطالبی صوفیانه در تأویل آیات این سوره آورده است درست مانند احسن القصص مورخ ۴۷۰ و المستین الجامع للطوائف البساتین احمد طوسی وحدائق الحقائق فراهی هروی و همچنین تفسیر سوره یوسف که پس از سعدی تحریر شده است .

نمونه‌ای از این تفسیر :

« و ذکر فی عجایب الدنيا کان لرجل حمار وعنز و جار سوء العین ، فقال : ای پسر این حمار را و بز را بچرانیدن پگاه برو و بپگاه بیا ! تا چشم این همسایه بایشان نرسد . روزی پگاه تر بیاورد و چشم همسایه بر بز افتاد فقال : چه نیک بز با شیر است ! تا خانه آمد آستان او آما سیده بوده . این مرد بنزد يك وی رفت و گفت که يك بار الحمد لله بخوان . باشد که آن بد من خوش شود ، همسایه گفت : اگر چشم من رسیدی بایستی که بخر رسیدی که همچنین اشتر بردی ره می‌رفت . این مرد تا خانه آمد هر دو مرده بودند .

« در تفسیر کاشانی گفته‌اند که زهر آدمی قوی‌تر از زهر مار است ، زیرا که زهر مار در دندانت ثابت و نرسد و نگذرد زیان نکند ، و زهر آدمی در چشم است از دور بگزد ، و زهر مار را تریاق می‌باید و زهر چشم بد را نام خدای . » اینک عکس دو برگ از پایان سوره هود و آغاز سوره یوسف از روی این نسخه در اینجا می‌آوریم .

افتاد کتاب

مجموعه نامه‌های

خاقانی شروانی

به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی . تهران .
دانشرای عالی ۱۳۴۶ . وزیری . هفت + ۱۹۴۰

محمد روشن

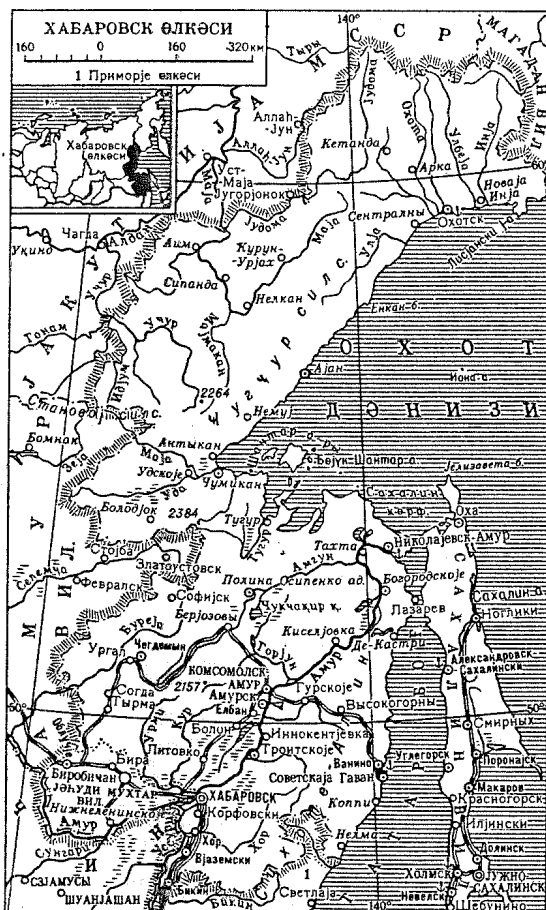
بر اثر آگاهیه‌های تازه‌ای که در این سالها به هم رسید ، آشکار شد که از خاقانی شاعر بزرگ و نامدار سده ششم ، منشآت نیز به جای مانده است . چنانکه پیداست ، ارزش و اهمیت این منشآت از هر روی که سنجیده شود ، اگر بیش از دیوان اشعار وی نباشد ، کم از آن نیست ، زیرا شکی نیست که آن قید و بند که در نظم است ، در نثر نیست . و از سوی دیگر آدمی در نامه های خود ، هر چند رسمی و مقید ، جانب میل و مجابا فرو می‌نهد ، و بی‌پیرایه تر سخن می‌گوید . از این روی بسیاری از تاریکیهای حیات خاقانی ، و گوشه‌هایی از تاریخ آشفته آذربایجان و شروان در روزگار وی ، و شیوه زیستن مردم و خصوصیات اجتماعی و روحی آن عصر ، در سایه این نامه‌ها روشن می‌شود .

به‌ویژه که روی سخن خاتانی در این نامه‌ها ، باخویشان و نزدیکان ، صدور و بزرگان و امیران و شهریاران زمانه بوده است . دانسته نیست که مکتوبات خاقانی چرا تا کنون چنین در بوتۀ اجمال و فراموشی فرو رفته بوده است . اشارت سعدالدین و راوینی ، یکی از دو گرداننده مرزبان نامه ، آنجا که می‌گوید : « و نوعی دیگر ! اگر چه از رسوم دبیران بیرون است ! چون نثرات سحر کلام و مجاجات اقلام امیر خاقانی [که] - خاقان اکبر بود بر خیل فصیحی اهل زمانه ، و در آن میدان که اوسه طفل بنان را بر نی پاره سوار کردی ، قصب السبق براعت از همه بر بودی ، و گرد گام زرده کلکش او هام سابقان حلیه دعوی بشکافتی ۱ . »

شاید به درستی انگیزه ابن خمول و فراموشی را باز می‌نماید . چنانکه دیده شد ، وی می‌گوید شیوه خاقانی در نگارش این نامه‌ها از « رسوم دبیران » بیرون است . و این سخن گزافی نیست . از هم عصران خاقانی مجموعه‌های منشآت به جای مانده است . نگاهی به اثر آنان و مقایسه آن با نامه‌های خاقانی ما را با سعد و راوینی همدستان می‌کند . از این روی باید باور داشت که دبیران و کاتبان ، که در خود یارایی مقابله با خاقانی نمی‌دیدند ، سخن او را متروک گذاشتند ، تا خاطره منشآت یکباره از یادها زدوده شد ، و این داوری بد بر وی رفت .

17 EYLÜL 1991 Həkanı, Şirvanı

(Bakı-1987)



төрөвөз, жем биткилери вә с. әкилип. Меј-вә вә киләмејә јетишдирилип. Суд-лүк-әтлик һејвандарлыг, хәзли һеј-ванјетишдирмә, овчулуг инкшаф ет-мишдир. Шм. р-нларында маралчы-лыг, мәркәзи вә ч. р-нларында арычы-лыгта да мәшғул олунур. Әсас д.ј. Транссибир макистралдыр. Байкал-Амур макистралы Х.ә.-ндән кечир. Чај һәгл. вар (Амур вә онун голлары: Уссури, Тунгуска, Амгун). Дәниз вә һава һәгл. инкшаф етмишдир. Әсас дәниз порту Ванинодур. Ванино илә Сахалин а.-нын Холмск ш. арасында д.ј. бәрәлери ишләјр. Хабаровск илә Владивосток, Биробичан вә Комсо-молск-Амур арасында мүһүм автомо-бил јоллары, Оха (Сахалин)-Комсо-молск-Амур нефть кәмари вар.

Мәдәни гуручулуг вә сәһијә. Х.ә.-ндә 9 али мәктәб, 8 музей, 4 театр, фи-лармония вә с. вар. «Тихоокеанская звезда» (1920) вә «Молодой дальневос-точник» (1925) өлкә гәзетлери чыхыр. Јерли радио вә телевизија верилишлә-ри илә јанашы, Үмумиттифаг Радиосу-нун вә Мәркәзи Телевизијанын вери-лишләри ретранслјасија олунур. Х.ә.-ндә Кулдур вә Анненски, һәмчинин са-наторија балнеологик курортлары вә истарһат евләри фәалијәт кәстәрип.

ХАБАРОВСК ПРОТОКОЛУ (1929)—Шәрг Чин Дәмир Јолунда (ШЧДЈ) баш вермиш Совет-Чин мүнәгһшәсин (1929) ләғви һагғында сәһиш. Дека-брын 22-дә Хабаровскда имзаланмыш, мүнәгһшә гәдәр ШЧДЈ-дә олан вә-зијјәти бәрпа етмишдир. Јолун биркә

кән орта әсрләрдә бир чох түрк-дилли халларда дәвләт башчысы-нын титулу. «Х.» терминиң илк дәр-фә 312 илдә Чин салнамәләриндә раст кәлинир. Әввәлләр Х. титулу вә жуғанларын башчылары дашыјырды. 6 әсрин орталарындан бир титулу Түрк хағанлығынын һөкмдарлары гәбул ет-миш, сонрадан хағанлыгта кенетик су-рәтдә бағлы олан башта түркдилли халл-лара вә дәвләтләрә (аварлар, Јенисеј ғыргызлары, печенегләр, хәзәрләр вә б.) кечмишдир. 8 әсрин сону—9 әс-рин әввәлиндә славян тајфаларындан олан полјанлар хәзәрләрин һакимијә-тиндән азад олдудан сонра Киев кнјазлары да Х. титулу гәбул етмиш-диләр. Бунула онлар Киев Рус дәв-ләтинин Хәзәр хағанлығындан асылы олмадығыны билдирдиләр. Монгол империясында «Х.» термини «импера-тор» мәнасында ишләнирди; импери-јаја табе олан әразиләрин һакимләри хан адланырды. *Ширваншаһлар дәвлә-ти* һөкмдарларындан бәзилери дә «Х.» титулу дашымышдыр. «Х.» тер-мини тәхәллүс кими дә ишләнишдир (мәс., *Хагани Ширвани*).

ХАГАНИ ШИРВАНИ, Фәзәләддин Ибраһим ибн Әли Нәччар Ширвани (1126, Шамахы јахынлыгындакы Мәл-һәм к.—1199, Тәбриз)—Азәрб. шаири, мүтәфәккир. Фарс дилиндә јазмышдыр. Низами Кәнчәвинин јашча бөјүк мү-асири олан Х.Ш. Азәрб. әдәбијатынын ән көркәмли сималарындандыр. Ана-сы сонралар исламы гәбул етмиш нәс-тури (христиан) ғызы иди, 8 јашындан



атасыны итирән Х. Ш. дөврүнүн мәш-һур алими вә һәки-ми олан әмис Ка-фиәддин Әмәр ибн Османын һимәјә вә тәрбијәсиндә бөјү-мүш, ондан елмин бир чох сәһәләринә аид билик алмыш-дыр. Һәлә кәңч јашларындан шә-р јазмаға һәвәс кәс-тәрмишдир. Х.Ш.-

нин *Сәһанин* «Һәдигәт үл-һәгигәт» адлы әсәринин тә-сәри илә «Һәгајиги» тәхәллүсү илә јаздығы шә-рләр она шөһрәт газандырмышдыр. 25 јашында икән Ширваншаһларын мәлик үш-шү-әрасы Әбүл-үла Кәнчәвинин дәр-вәтилә сараја кәлмиш, онун ғызы илә евлә-миш, Әбүл-үланын она вердији «Хага-ни» тәхәллүсү илә шә-рләр јазмышдыр.

Х.Ш. классик Шәрг поэзијасынын бүтүн жанрларында јүксәк сәнәткар-лыг нүмунәләри јаратмышдыр. Әсәр-ләри тәзликлә Јахын вә Орта Шәрг өлкәләринә јайыларак, мүасирләринин нәзәрини чәлб етмишдир. О, *Рәшидәд-дин Вәтәат*, Әхсикәти Әсирәддин вә Әбдурраззак Исфәһани кими мәшһур шаирләрлә мүшаирәдә олмушдур. Ла-кин тәзликлә Х.Ш.-дә ријакар сарај һајатына гаршы наразылыг јаранмыш, о, јаздығы мәдһиләр пешманчылы-ғыны чәкмишди. Бәдхәһ сарај шаир-ләринин һагсыз һүчумларына мә'руз галан Х.Ш. 1156 илдә Мәккәјә зијә-рәт бәһанәси илә Ширваны тәрк етмә-јә мәчбур олмушду. Сараја өзүн «га-нады ғырылмыш гуш кими дәмир гә-фәсдә» һисс едән шаир сарајдан тама-милә үз дөндәрмәк гәрәрына кәлмиш-ди. Бу мәсәдлә јенидән сәфәрә чых-маг һагғында хәһиши рәдд едилән Х. Ш. кизли сурәтдә Ширвандан кетмәјә чәһд кәстәрмиш, ләкин I Ахситанын әмри илә һәсб олунарак, 1170 илдә Шаб-ран галасына салынмышды. 7 ај һәсб-дә галдыгдан сонра азад едилән Х.Ш., нәһајәт, 1173 илдә айлеси илә бирлик-дә Ширваны һәмишәлик тәрк едәрәк Тәбриз кечмүш вә әмрүнүн ахыры-надәк орада јашамышдыр. Тәбриз ја-хынлыгында, сонралар «Мәгбәрәт үш-шүара» адландырылан Сурхаб гәбири-станында дәрфә олунмушдур. Низами Кәнчәви Х.Ш.-нин вәфаты мүнәсибәти илә мәрсијә јазмышдыр.

Х.Ш.-нин әдәби ирси зәнкиндир. Јахын Шәргдә сәфәрдән гәјятдыгдан сонра, Х.Ш. Јахын Шәрг әдәбијјаты тарихиндә елик поэзијанын илк көр-кәмли нүмунәләриндән һесаб едилән «Тәһфәт үл-Ирагәјн» (1157) адлы мәснәвисини јазмыш, сәфәр мәчәра-лары илә јанашы, Јахын Шәрг халглә-рынын һәјәтындан, раст кәлдији алим-ләрлә көрүшләриндән алдығы тәәс-сураты тәсвир етмишдир. Х.Ш. бура-да өзү, әсил-нәсәби вә айлеси һагғын-да әтрафлы мәлүмат вермишдир. Әсәр дөврүн сәсиал-сијаси шәрәнтини ејрәнмәк бахымындан да әһәмијјәтли-ди. «Мәдан хәрәбәләри» адлы мәш-һур фәлсәфи гәсидәсиндә тарихдә адил гәләмә верилән Сасани шаһларынын хараба галмыш «Тағи-Кәсра» адлы сарајынын тимсалында зүлм илә шөһ-рәтләниш сарајларын виран олача-ғы фикрини ирәли сүрмүш, мүасир-ләрини бу хараба галмыш сарајдан ибрәт дәрси алмаға чағырмышдыр.

صفریور قادری، توران

۶۵۶۱- شعر و شاعری و اهمیت آنها

از دیدگاه شاعران بزرگ تا پایان قرن

ششم (فردوسی، ناصر خسرو، سنایی،

انوری، خاقانی، نظامی)، مقطع کارشناسی ارشد،

دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده

الهیات، ۲۸۵ص، فارسی، استاد راهنما: حسین بهزادی؛

استاد مشاور: اسدالله کفافی.

کد پارسا: P۱۳۸۱۰

شعر - کلیات شعر - نقد شعر

۱ بررسی و نقد آثار ادبی شاعران مسلمان بلندآوازه

فارسی سرای قرن دوم تا قرن ششم هجری قمری،

با تأکید شرایط تاریخی معاصر با آنها است. نویسنده با

الهام از آثار دکتر عبدالحسین زرین کوب، محمدرضا

شفیعی کدکنی و نصرالله پورجوادی به مقایسه دیدگاههای

فردوسی، ناصر خسرو، سنایی، انوری، خاقانی و نظامی

پرداخته و از فردوسی به عنوان احیاگر زبان فارسی با

پوشش حماسه‌سرایی یاد کرده است. به عقیده وی

شعر و شروع از مهم‌ترین درون‌مایه‌های شعر سنایی

است. بر اساس این نوشتار دوری از مدح‌گرایی و

مبارزه پرخاشگرانه با ستایشگران از ویژگیهای ناصر

خسرو قیادیانی شاعر عارف مسلک قرن پنجم است.

صور خیال در اشعار ناصر خسرو، خاستگاه شعر در

ایران باستان و بررسی موقعیت شاعران پس از اسلام،

شاعری و پیامبر، ارتباط شعر و شاعری با شرع مقدس

از مهم‌ترین عناوین مطرح در این تحقیق‌اند.

صفری، محمدعلی

امام علی علیه‌السلام در آینه شعر

امروز ایران. (شماره ۱۶۸۵)

دیوان‌ها و مجموعه‌های شعر - مجموعه‌های شعر فارسی

صفری، محمدعلی

مرثیه‌های آسمانی، امام علی (ع)

در آینه شعر امروز ایران. (شماره ۱۶۸۶)

دیوان‌ها و مجموعه‌های شعر - مجموعه‌های شعر فارسی

عابدی، فضل‌الله

ریاض‌الحسین: مجموعه اشعار

مدایح، غزلیات، مراثی اهل بیت اطهار.

(شماره ۱۱۴۳)

دیوان‌ها و مجموعه‌های شعر - مجموعه‌های شعر عربی

حسان انوشه، دانشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در قفقاز (اذربایجان، ارمنستان، گرجستان، جمهوری خود مختار داغستان)، جلد ۱۳۸۲، بنجم، تهران ۱۳۷۶، ISAM ۱۳۷۶۰۰

خاقانی شروانی

خاقانی شروانی

هستند، اما قهرمانی به نام فخرالدین ساخته ذهن اردوبادی است. مترجم در پیشگفتار خاتون گنجه درباره این اثر چنین می نویسد: «اگر محمدسعید اردوبادی را آغازگر رمان تاریخی و تبریز مه آلودش را سرآغاز این نوع ادبی در تاریخ ادبیات جمهوری آذربایجان به شمار آوریم، رمان خاتون گنجه نقطه اوج این تلاش عاشقانه و حسن ختام رمان نویسی اردوبادی است...» در مقدمه تبریز مه آلود از این اثر با نام شمشیر و قلم که نام یکی از فصل های آن است، یاد شده است. غلامرضا طباطبایی مجد این اثر را به فارسی ترجمه کرده و به چاپ رسانده است (تهران، ۱۳۸۰ ش).

منابع: تبریز مه آلود، مقدمه؛ خاتون گنجه.

کونی

خاقانی شروانی (xā.qā.ni-ye.šer.vā.ni)، ملک الشعرا افضل الدین بدیل ابراهیم پسر نجیب الدین علی شروانی، ۵۲۰ - ۵۹۵ ق، شاعر ایرانی. زادگاه خاقانی شماخی، تختگاه شروان، است. در تحفة العراقرین در توصیف مجلس گفت و گوی خود با جلال الدین درگزینی، ملک الوزراء سلجوقیان عراق، می گوید: «گفتا چه کسی و چیست نامت؟ .. اصلت ز کجا؟ کجا مقامت؟ / گفتم: متعلمی سخن دان - میلاد من از بلاد شروان.» اشاره های خاقانی به شروان فراوان است؛ مثلاً در قصیده ای می گوید: «عیب شروان مکن که خاقانی - هست از آن شهر کابتدایش شراست.» یا در آن جا که از زادگاه خود با فخر و مباهات یاد می کند می گوید: «پرده فخرم مشیمه، دست لطفم قافله - خاک شروان مولد و دارالادب منشای من.» البته خاقانی همیشه از شروان به نیکی یاد نکرده است: «آه و دردا که به شروان شدنم - دل نفرماید درمان چه کنم» □ «خطه شروان که نام دار به من شد - گر به خرابی رسد، بقای صفاهان.» خاقانی در برخی اشعار خود تا آن جا پیش می رود که شریان زندگی در شروان را به شعر خود قائم می کند: «از شربت لفظ من قوی دان - شریان حیات اهل شروان.» با استناد به این نمونه ها و نمونه های فراوان دیگر درمی یابیم که شروان زادگاه خاقانی است، نه گنجه، آن چنان که خانیکوف، زالمان، حسین دانش، ادوارد براون و دیگران گفته اند. خاقانی خود در بیتی چنین می گوید: «طعنه بیمار پرس صعب تر از تب - کاین عرض از گنجه نیست از وطن آورد.» برخی نیز زادگاه

خاقانی را روستای ملهم / ملهملو در نزدیکی شروان گفته اند. پدر خاقانی نجار بود. خاقانی در بیتی از نام خود و پدرش چنین یاد می کند: «به خوان معنی آرای براهیمی پدید آمد - ز پشت آزر صنعت علی نجار شروانی.» برخی نام او را ابراهیم، گروهی بدیل و کسانی نیز عثمان دانسته اند، اما تردید نیست که نام او ابراهیم است. به گفته حافظ حسین کربلایی در روضات الجنان و جنات الجنان روی سنگ مزار خاقانی نام او چنین آمده است: «ملک الشعرا افضل الدین ابراهیم بن نجیب الدین علی شروانی المشتهر به تخلصه خاقانی...» برخی پژوهشگران نام او را ابراهیم و کنیه اش را ابودیل یافته اند، با استناد به این بیت: «بدل من آمدم اندر جهان سنایی را - بدین دلیل پدر نام من بدیل نهاد.» از مدافعان نظریه اخیر بدیع الزمان فروزانفر است که ابراهیم را در بیت پیش گفته «لازم عرفی معنی یعنی بت شکن» می داند؛ اما معنی این بیت به روشنی این است که من ابراهیمی دیگرم از پشت آزری دیگر که نامش علی نجار است. اشاره های خاقانی به نیا و نسبش همواره محل بحث و انتقاد بوده است. او به ترک بودن خود با افتخار اشاره می کند و اشعارش را در گران بهایی به آل تگین و آل هاشم مانند می داند: «هر یک بحری و چون صدف بکر - گوهر خاتون پرده فکر / ز آل تگین گران بهاتر - ز آل یاسین سبک لقاتر.» گروهی برابر شمردن ترکان با جوانان هاشمی را در این شعر خاقانی به باد انتقاد گرفته اند. خاقانی در آثارش فراوان درباره ترک و ترکان سخن گفته است. دیوان او سرشار از چنین معلوماتی است، چنان که گویند «بعد از محمود کاشغری در آثار کم تر شاعری از جنبه های تاریخ و مدنیت اقوام ترک، این چنین معلومات وسیعی می توان یافت.» او خود را شاعر ترکان عجم می نامد: «غم ترکان عجم کان همه ترک ختن اند - نخورم چون دل شادان به خراسان یابم.» ترکیب «ترک عجمی» در تحفة العراقرین چنین آمده است: «ترک عجمی ولی لغزگوی - یلواج شناس تنگری جوی.» برخی شارحان و مصححان خاقانی «ترک عجمی» را «هر یک عجمی» و «یک یک عجمی» آورده اند که بی معنی است. به هر روی، روشن است که زبان مادری خاقانی ترکی بوده است. او در این معنی فراوان سخن رانده و حتی در برخی شعرهای فارسی اش واژگان ترکی به کار برده است: «مرا در فارسی فحشی که گویند - به ترکی چرخشان گوید که سن سن» □ «سن سن گویان به روی مولا - نی نی گویان ز

s. 24

12 Nisan 2006

MADE YATIMLANDIRILAN
SONRA GİLEN DOKÜMAN

0087 - إبراهيم بديل بن علي نجار أفضل الدين

خاقاني الشرواني الحكيم الشاعر المتخلص بخاقاني
المعروف بحسبان العجم وأيضاً خاقاني شبرواني -
نادم تكش خان الخوارزمي - المتوفى بسرخاب تبريز
سنة 1199/595

(أنظر : كشف الظنون 369/1 ؛ تذكرة دولتشاه ص
94-88 ؛ الذريعة 453/3 ؛ هدية العارفين 10/1)
من تصانيفه :

1 - أشعار خاقاني شرواني - في الأدب (ف)

متحف مولانا رقم 5/1735 ورقة 104-105 ؛

2 - تحفة العراقيين ، عراق العرب وعراق العجم
- في الرحلة (منظوم) (ف)

حالت أفندي ملحق رقم 103 ؛ أسعد أفندي رقم
3429 ورقة 33-66 ، 1027 هـ ناقص من أوله ؛
سليميه رقم 386 ؛ جامعة إستانبول رقم 877 ورقة
106 ؛ رقم 880 ورقة 143 ، 1287 هـ رقم 380
ورقة 109 ، 1313 هـ نورعشمانيه رقم 19/4964
ورقة 183-219 ؛ نشر في أكبرآباد 1855 وفي لاهور
1867 وفي لكنو 1294 وفي طهران 1333 ؛

3 - ديوان خاقاني شرواني - في الأدب (ف)

فاتح رقم 3810 ؛ أحمد ثالث رقم 2363 ورقة 211 ،
867 هـ روان كوشكي رقم 351 ، 1016 ؛ حالت
أفندي رقم 700 ؛ حكيم أوغلي رقم 623 ؛ داماد
إبراهيم باشا رقم 967-968 ؛ لالا إسماعيل رقم 439-
440 ؛ جامعة إستانبول رقم 258 ورقة 341 ؛ رقم
699 ورقة 131 ، 1031 هـ متحف مولانا رقم 2606
ورقة 161 ؛ علي نهاد ترلان رقم 1/50 ورقة 13-51 ؛
نشر في لكنو 1294 وفي طهران 1336 ، 1338 ،
1351 ؛

4 - شرح قصائد خاقاني شرواني - في الأدب (ف)

حالت أفندي رقم 728 ؛

5 - فوائد خاقاني شرواني (ف)

فاتح رقم 3135 ؛

6 - قصيدة " قصائد " خاقاني شرواني (ف)

حالت أفندي ملحق رقم 2/70 ؛ آياصوفيا مجموعة

رقم 1/3945 ؛ معلم نجودت رقم 5/198 ورقة

116-120 قسم من ديوانه ؛

7 - كليات خاقاني شرواني - في الأدب (ف)

نورعشمانيه رقم 4182 مكرر ؛

8 - منشآت خاقاني شرواني - في الأدب (ف)

شهيد علي باشا رقم 2796 ورقة 69-156 ناقص

من أوله ؛

7-22

MADDE KATIMLANDIRGAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

Hakani-i Firvani

19 Eylül 2001

عرفان خاقانی

دکتر معصومه معدن کین *

چکیده:

نام خاقانی، سخنور بزرگ ادب فارسی، در کنار نام حکیم نظامی، بلافاصله بعد از فتحعلی اربعه ادبیات ایران (فردوسی، مولانا، سعدی و حافظ) در ردیف بزرگترین شاعران سرزمین سما جای دارد و در این مورد اغلب صاحب نظران و ادب شناسان اتفاق نظر دارند.

شعر خاقانی به دلیل حجاب رنگین سبک و شیوه خاص شاعری او، تا دیروز زمستانی چنانکه شایسته اوست، مورد توجه و ارزیابی اهل ادب قرار نگرفته بود و سالیان سال پیشتر ایرانیان این اعجوبه ادب فارسی را تنها با مدائنه مشهور او می شناختند. خوشبختانه در دهه اخیر، به دلایل گوناگون، شعر این سخنور بزرگ از جنبه های مختلف و بخصوص صور خیال اعجاب انگیز شاعر، مورد بررسی قرار گرفته است؛ اما هنوز جای تحقیق در مورد محتوای معنوی و جهان درونی و ذهنی او خالی است و به نظر می رسد که راهی دراز برای دستیابی به اینکه خاقانی چه می گوید، در پیش رو داشته باشیم و این کار تنها با همت جهشی دوستانه اران و پژوهشگران شعر فارسی امکانپذیر خواهد بود. از جمله این موارد، جایگاه خاقانی در فلسفه و عرفان و مباحث معرفتی است. هدف نگارنده در این نوشته این بوده است که پایگاه این شاعر بزرگ را در این زمینه، که از قرن پنجم به بعد، به عنوان پیوسته ادب فارسی شناخته می شود، در حد توان، روشن کند.

واژه های کلیدی: عرفان، نفس، مغانه، قلندرانه، شهودات عرفانی، ناسوت.

* - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز



ISSN ۱۰۲۳-۷۹۷۶

نشریه

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تبریز

زمستان ۱۳۸۱

Tebri z

سال ۴۵ شماره مسلسل ۱۸۵

نکته‌های نویافته درباره خاقانی

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی*

ISSN ۱۰۲۳-۷۹۷۶



چکیده:

اگر بپذیریم که شعر رستاخیز کلمات است و هنر شاعر نوعی آشنایی زدایی از زبان است، خاقانی شروانی یکی از نوادر شعر جهان به حساب می‌آید. بی‌گمان خاقانی یکی از شگفتی‌های ادبیات ایران است. هر نوع اطلاعی از زندگی او می‌تواند به شناخت بیشتر او کمک کند. در این مقاله چند نکته مهم از زندگی و روحیات او، براساس قدیم‌ترین اسناد برای اولین بار عرضه می‌شود.

واژه‌های کلیدی: خاقانی - روانشناسی شخصیت - التدوین - رافعی

در کتاب التدوین رافعی^(۱) که یکی از مهمترین منابع تاریخ فرهنگ ایران است و در حدود ۶۱۰-۶۲۰ تألیف شده است^(۲)، دو نکته بسیار مهم از زندگی و روحیات خاقانی آمده است که در هیچ سند قدیمی دیگری دیده نشده است. به دلیل اهمیتی که این دو نکته دارند، ما در اینجا به نقل و ترجمه آنها می‌پردازیم و در حاشیه آنها به یادآوری برخی نکات خواهیم پرداخت. نکته اول این است که می‌گوید:

«أَشَدُّنَا الْقَاضِي مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الْخَفِيفِيُّ الْبُهْرِيُّ قَالَ: أَتَشَدُّنَا^(۳) الْافْضَلُ بِدِيلِ الْحَقَائِقِي الْخَاقَانِي، فِي مَدْحِ الْأَمَامِ أَبِي الْفَضْلِ الرَّافِعِيِّ^(۴) وَ قَدْ تَلَقَّيَا بِتَبْرِيزَ، رَحِمَهُمَا اللَّهُ:

إِلَى اللَّهِ فِي الْحَشْرِ بَعْدَ النَّبِيِّ أَرَى^(۵) ثَانِي الشَّافِعِيِّ، شَافِعِي^(۶)

نشریه

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تبریز

Tebriz زمستان ۱۳۸۱

سال ۴۵ شماره مسلسل ۱۸۵

— Hakoni-i Shirvani

ابوالقاسم رادفر*

خاقانی و هند

حسان العجم افضل الدین بدیل بن علی خاقانی، ملقب به حقایقی شروانی (م: ۵۹۵ ق) یکی از بزرگترین سخنوران شعر فارسی است؛ شاعری که در سرودن انواع شعر به ویژه در قصیده سرایی، در طول تاریخ ادبیات فارسی، برجستگی و بلند مرتبگی خاصی دارد. مضامین نو، ترکیبات ناب و تازه، گستره معلومات علمی در زمینه های گوناگون همراه با باریکی اندیشه و وسعت دامنه تخیل و ظرافت های شاعرانه دیگر، به ویژه توصیف های استادانه و دقیق، شعر او را نسبت به اکثر شاعران فارسی گوی، تشخیص و برتری داده است. علواندیشه، وسعت تخیل و تصویر آفرینی های اعجاب انگیزش نه تنها شهرت و محبوبیت او را در ایران و کشورهای همجوار به ویژه آذربایجان موجب شده است، بلکه دامنه نفوذش مرزهای جغرافیایی را درنور دیده و آوازه اش تا دور دست ترین

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی

ISSN 1023-7976 21 EYLÜL 2007

نشریه

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه تبریز

MADDE YAYINLANDIRILAN
SONRA GLEN DÜŞÜMAN

۱-۲

Tebriz بهار و تابستان ۱۳۸۰

سال ۴۴ شماره مسلسل ۱۷۸-۱۷۹

قیمت ۳۰۰۰ ریال

140502

A.L.F.A. BEELAERT

A CURE FOR THE GRIEVING

Studies on the Poetry of the 12th-Century
Persian Court Poet Khāqānī Šīrwānī

PUBLICATION OF THE "DE GOEJE FUND"
No. XXXI



Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Dem. No:	140502
Tas. No:	801.5 BEE.C

NEDERLANDS INSTITUUT VOOR HET NABIJE OOSTEN
LEIDEN
2000

MADE IN THE NETHERLANDS
SONJA BEELAERT

14 987 206

Against the rose of your cheek red tears stream from
my eye

Dear love, this is the time of roses, will not these
flowing waters cloud?

It was not I who turned to you but you who drove my
sense away

When the fool who blames me sees you, will he not be
put to shame?

Fuzuli is a crazy lover and a byword among folk

Ask then what kind of love is this—of such a love
does he not tire?



Translated from the Azeri Turkish of
Fuzuli (d. 1556)
by Bernard Lewis

Edebiyât, vol: I/2 (1976) Philadelphia
s. 153-170

D-1215

The *Madāen Qasida* of Xāqāni Sharvāni, I*

Jerome W. Clinton

MOST poets are known by only a handful of their poems, however great the volume of their work, and however excellent. A poet's reputation may be considerable, of course, although direct knowledge of his poetry is limited to the few poems that have been included in school and popular anthologies. There are exceptions, to be sure. Shakespeare and Hafez come to mind as two poets who are both widely known and widely read. But the more familiar pattern is that of Shelley reduced to "Ozymandias," and Frost to "Stopping by Woods on a Snowy Evening."

Xāqāni Sharvāni (d. 595/1202) is a poet who falls within the ample category of poets who are more admired than read. Well within it, one is tempted to say, since on the one hand his poetry is notorious for its difficulty—so filled with learned allusions and subtle and ingenious language that it is familiar ground to only a handful of scholars—and on the other hand, his popular reputation derives from a single poem.¹ That one poem, a qasida composed on the ruins of Ctesiphon, or Madāen as it is more commonly known in Islam, is very widely read indeed. Although this poem is as dense and knotty as anything else in Xāqāni's divan, it has long been a part of the secondary school syllabus, and to mention either the poet or his subject to any literate Iranian is to invite the recitation of at least its opening lines.

Why this popularity? What is the special quality of this poem that has allowed it, despite its difficulty, to achieve widespread popular appeal, or rather, that has persuaded the guardians of public taste to incorporate it into the canon? The reason usually given indicates that Xāqāni has been the accidental beneficiary of the burgeoning Iranian nationalism of

*An earlier draft of this paper was presented in 1974 at the Middle East Studies Association meeting. In its present form, it owes much to the knowledge and judgment of my colleagues Roy P. Mottahedeh and Andras Hamori, who are, of course, blameless of any errors it may contain.

۲۰- رجوع شود به مأخذ مذکور در یادداشت ۱۶.

۲۱- مطالبی که در باره ارواح و ستارگان می گوید یادآور این ابیات از مولانا و نظایر آنها در

آثار اهل معرفت است.

اختیرانند از ورای اختیران که اختراق و نحس نبود اندران
سایران در آسمانهای دگر غیر این هفت آسمان مشتهر
راسخان در تاب انوار خدا نی به هم پیوسته نی از هم جدا
(دفتر اول ابیات ۷۵۴ به بعد)

Mecelle-i Danisgede-i Edebiyat ve Ilm-i
Insani-yi Danisgah-i Findexi-yi Meshed, cilt: 26,
sayi: 3-6, Meshed 1372/1993-1994, s. 781-808.

سعیده قره بگلو

تأملی در دیوان خاقانی

خاقانی، قصیده سرا و مضمون آفرین بی همتا، همیشه از شاعرانی بوده که اهل ادب از خواندن اشعارش التذاذ روحی حاصل کرده و در عین حال از افتادن در سنگلاخهای برخی مضامین دور از دسترسش، بیمناک بوده اند؛ اما هرگز و در هیچ دوره ای این شاعر فراموش نشده است و بوده اند محققان و ادیبانی که بر رفتن بر این قلّه شامخ قصیده را آرزو داشته اند. در کشور ما نام خاقانی با نام دوتن از ادبای معاصر همیشه توأم بوده است، نخست مرحوم علی عبدالرّسولی و بعد دکتر ضیاءالدین سجادی، که چاپهای این دو بزرگمرد از دیوان خاقانی موجب شناخت واقعی این شاعر بزرگ در ایران و جهان شده است اما کار مرحوم عبدالرّسولی به دلیل فضل تقدّم کمتر از کار دکتر سجادی نیست. مقابله نسخه مغلوط هند با چاپ عبدالرّسولی عظمت کار و قدرت شگرف استنباط آن مرحوم را ثابت می کند. نسخه چاپ هند دو جلد و دارای غلطهای فاحش است که بر اساس همان غلطها ابیات مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است برای آشنایی با نوع آنها ذیلاً یک نمونه نقل می شود:

نمازی کنز سه علم آرد فلاطون پیرزن بینی

که یک دم چار رکعت کرد حاصل شد دوجنانش!

مصحّح نسخه، دو چندان را با اشتباه دوجنوان خوانده و شارحان چنین شرح کرده اند:

«دو جنوان معروف و نام دیو که مردم را به شکل بیل گشته (ظ: کشته) مهیب بودی و

البابليات

بين اليعقوبي والخاقاني

الاستاذ محمد رضا القاموسي *

بسم الله الرحمن الرحيم

- ١ -

لفت نظري - وأنا أقرأ تأريخ الحركة الأدبية في النجف وأتابع مراحل تطورها ونشاط رموزها - الصراع الأدبي الساخن بين المرحومين الشيخ محمد علي اليعقوبي (ت ١٩٦٥م) والشيخ علي الخاقاني (ت ١٩٧٩م) وبابليائهما، والذي بدأ أواخر الأربعينيات من القرن الماضي وامتد إلى ما بعد وفاة اليعقوبي عام ١٩٦٥م، وشغل أذهان الكثير من المثقفين والمتأديين في حينه، فكان حديث المجالس والأندية والصحف.

ورأيت وأنا أقرأ ما كتبه الآخرون عن هذا الصراع - أن أكثرهم كان منساقا وراء عواطفه، منسجما مع علاقاته بهذا الطرف أو ذاك، الأمر الذي حفزني إلى فتح (الملف) من جديد، وتلمس أبعاده، واستكشاف حقائقه، إيمانا مني بأنني وأبناء جيلي أقدر على هذه المهمة من سابقينا لتجردنا من العلاقات الشخصية مع الطرفين، إضافة إلى أننا أكثر التصاقا بمن يلينا بجيل اليعقوبي والخاقاني. وقد قدر لنا أن ندرك أكثر رموز هذا الجيل ونقف على أخبارهم ونواديرهم وتفاعل مع رؤاهم وتصوراتهم. واشهد أن هذه الحقبة من تأريخ الأدب النجفي - بما حفلت به من نشاط متميز في مجالات الكتابة والتحقيق والنشر - كانت الأكثر غنى والأوفر عطاء وهي - كما ألمحت في حديث سابق - بحاجة إلى من يضطلع بمسح شامل لأجوائها وظروفها ونفض غبار النسيان عن محصولاتها الثرة، وبخاصة أن أهم مصادرها يتمثل فيما احتفظت به ذاكرة معاصريها الذين لم يبق منهم إلا الأقل من القليل^(١).

* أديب فاضل، محقق، منتجع.

(١) في الأدب النجفي قضايا ورجال - لكاتب السطور / ١٠٨.

وما اصدق؟ وما ادق الحكمة القائلة: ومن لم يمت بالسيف مات بغيره! ما احكمها واعرفها بشؤون الحياة، والذي يوقن بهذه الحكمة السائدة والمخطوطة على قرص الشمس وجبين القمر لا تقعد به همته، وقد يفوز باللذة الجسور؛ والحرب اما لك او عليك، هذا هو مبدأ الحياة لا يتبدل ولا يتغير وليس هنالك مثل واحد يدل عليه بل هنالك امثال وامثال وفي الدول المتصارعة في الغرب والشرق ادلة غنية عن كل تفسير....

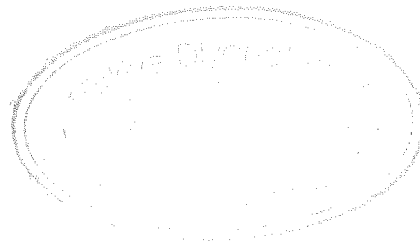
وخير عزاء لنا في ثكلنا برجالنا الذين غامروا تلك المغامرات في سبيل الشرف والمجد؛ ان حياة اكثر العظماء والطامحين تنتهي بمأساة مفعجة او بما هو شبيه بالمأساة، وما في بطون التأريخ يغنينا عن الاطالة والاسهاب.



الحاج عطية ابو كلل والحاج نجم البقال ومجموع من المسلمين

MADDE YAYINLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKUMAN

28 EKİM 2009



یکی از موهبت‌های بزرگ فرهنگ ایرانی که در سال‌های اخیر از پرده خفا آشکار شده است سفینه تبریز است.^۱ در باب اهمیت تاریخی و فرهنگی این کتاب عظیم‌الشان باید سال‌ها و سال‌ها بحث و تحقیق کرد، زیرا در هر ورق و گاه در هر سطر از سطرهای آن نکته‌ای وجود دارد که دریچه‌ای به دانش ادبی و تاریخی پژوهشگران اکنون و آینده می‌گشاید و هزاران نکته تازه را در حوزه مسائل تاریخ و ادبیات و فرهنگ ایران آشکار می‌کند.

یکی از مهم‌ترین نکاتی که در ضمن مطالعه این کتاب گرانقدر به نظر رسید تصویری است که مؤلف از محیط ادبی تبریز و گوشه‌هایی از زندگی شخصی خاقانی و روابط او با بعضی از شعرای عصر عرضه می‌کند و با توجه به مقام برجسته‌ای که خاقانی در تاریخ ادبیات ایران دارد، هر کدام از این نکته‌ها می‌تواند از طریق آثار خاقانی و معاصرانش با تفصیل هر چه بیشتر مورد بررسی قرار گیرد.

بهتر است که نخست، عین گفتار مؤلف را بیاوریم و سپس به توضیح بعضی از نکات آن بپردازیم. در این کتاب دو جا درباره زندگی شخصی خاقانی سخن رفته است، یکی درباره روزگار اقامتش در شروان و دیگری مرتبط است با هنگام اقامت او در تبریز:

I) نکته نخست این است که می‌گوید:

«گویند خاقانی را، رحمه الله، شروان شاه گرفته بود و محبوس کرده و مدت‌ها مدید در حبس بود. چنانچه از حبس خلاصی یافت از شروان سفر کرد به شهری دیگر.

^۱ سفینه تبریز، گردآوری و به خط ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی، (تاریخ کتابت ۷۲۳-۷۲۰ ه. ق.) چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.

خاقانی و محیط ادبی تبریز

براساس سفینه تبریز

محمدرضا شفیعی کدکنی*

دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران

چکیده: سفینه تبریز (تألیف: ۷۲۰-۷۲۳ ه. ق.) اثری بزرگ و دارای اهمیت تاریخی و فرهنگی بسیار است که از لایه‌های آن می‌توان نکته‌های تازه فراوان را درباره تاریخ ادبیات و فرهنگ ایران دریافت. یکی از مهم‌ترین این نکات که در این مقاله بدان پرداخته می‌شود تصویری است که در این کتاب از محیط ادبی تبریز و گوشه‌هایی از زندگی شخصی خاقانی و روابط او با برخی از شاعران هم‌روزگار خود عرضه می‌شود. در این کتاب دو جا درباره زندگی شخصی خاقانی سخن رفته است، یکی درباره روزگار اقامت وی در شروان و دیگری درباره اقامت او در تبریز.

مؤلف در این مقاله ابتدا این دو حکایت را عیناً از سفینه تبریز نقل می‌کند و اطلاعات به دست آمده از حکایت دوم را که تفصیل بیشتری دارد به تفکیک موضوعات، مورد بررسی قرار می‌دهد: خصوصیات فردی و زندگی شخصی خاقانی، جغرافیای تاریخی تبریز در نیمه دوم قرن ششم هجری، خصوصیات فردی و شخصیتی اثیرالدین اخسیکتی و چگونگی ارتباط او با خاقانی، و نیز محیط ادبی تبریز در آن سال‌ها که معیار داوری در مورد «شیوه غزل‌گری» شاعران، پسند قوالان و تاثیر بر حاضران بوده است که در این مورد غزل «اثیر» بر غزل خاقانی برتری داشته است. گردآورنده سفینه تبریز، ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی، این اطلاعات را از امالی استادش، امین‌الدین حاج‌بله (د. ۷۲۰ ه. ق.)، نقل کرده است.

کلید واژه: اثیر اخسیکتی، قرن ۶ ه. ق. تبریز؛ خاقانی، بدیل بن علی،

۵۲۰-۵۹۵ ه. ق. سفینه تبریز؛ شعر فارسی، قرن ۶ ه. ق.

* دکترای زبان و ادبیات فارسی؛ استاد دانشگاه تهران.

[۵۲۷] دیوان خاقانی شیروانی :
بکوشش دکتر ضیاء الدین
سجادی - [زوار] - وزیري -
هفتاد و هشت + ۱۰۸۵ ص -
(۱۳۳۸) .

دیوان خاقانی از مشکل ترین دواوین
شاعران پارسی زبان و پراز فواید و تعابیر مهجور
و اصطلاحات نجومی و موسیقی و علمی دیگر
است .

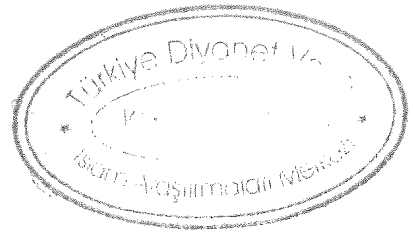
چاپ منقحی از آنرا پیش ازین مرحوم
علی عبدالرسولی نشر کرد . در سال ۱۳۳۶ ،
چاپی بر اساس همان طبع مرحوم عبدالرسولی ،
توسط آقای محمد عباسی انتشار یافت .

اینک نسخه ای که آقای دکتر سجادی
با تحقیق و دقت فراهم کرده اند انتشار می یابد
و شیفتگان آثار خاقانی را مرده ای تازه است .
این نسخه از روی پنج نسخه مقابله و
طبع شده است . چهار نسخه خطی (مورخ
۶۶۴ ، قرن هفتم ، اواخر قرن ششم ، حدود
۸۰۰) و نسخه چاپی مرحوم عبدالرسولی .
متأسفانه دیوان شماره گذاری ندارد تا
عده اییات آن معلوم و مشخص شود .

مقدمه آقای دکتر سجادی مفصل و شامل
نام و نسب و تخلص و ایام حیات و اخلاق و
مذهب و ممدوحین و معاصرین و تاریخ و محل
وفات و سبک آثار و مقام شاعری و شهرت

Hekmaty - 41
 1338 Tehran
 Kiteb, 41/2/5

اشعار و جامعترین تحقیق در زبان فارسی
در باب خاقانی است .
پس از دیوان تعلیقات آغاز میشود و
بیشتر شامل تفسیرات لغوی و تعبیرات و
بحث در اصطلاحات است .
فهرست لغات و ترکیبات و نام اشخاص
و جایها نیز برای کتاب تهیه شده است .
۱۰۱



خاقانی

هم آوا با شعوبیان

عبدالرحیم ثابت

دگر بهر چیستیم؟

اسفندیار و رستم و گرسیوز و گروهی
دانی کزین میانه به مانند کیستیم؟
شهراب زخمناک جگر بر دریده ایم
نوشاب شاه تا برسد زنده نیستیم
تهمینه ایم و مستطیر پور رفته ایم
تاکی در انتظار به دروازه ایستیم؟
ما بیژنیم، جانِ جنون خیز جوشناک
کی در کنار گیو به آرام زیستیم؟
در شام سُرخ چیره شدن بر سپاهِ خصم
کی خسروانه در غم پیران گریستیم
کی خسرویم، کین پدر را کشیده ایم
و اندیشناک آنکه دگر بهر چیستیم؟

خاطره واپسین حج پیامبر را پیران قوم هنوز به یاد داشتند: در بیابان عرفات، به گرمگاهان، تن پوشیده در تنپوش صبح فام حج، نرم و صاف مویهای شبگون رها بر شانه ها و بازوان، پیامبر به سخن ایستاده بود در انبوه یاران: «ای مردمان! هر آنچه گویم از من بشنوید. چه دانم؟ بسا که پس از این سال، شما را هرگز نبینم بدین جایگاه...»

گوئی همه خارهای بیابان به جان و جگر خلق خلیل از اندوه. روزان و شبان تلخ تنهایی در راه بودند...
...گریه همچنان شانه های استوار و مردانه را می لرزاند و اشک پهنای چهره های آفتاب سوخته را درخشان می کرد و آوای پیامبر را می نوشیدند جانهای مشتاق:
«... ای مردمان! خدای شما یکی و پدرتان نیز یکی است. همگی از آدمید و آدم از خاک است. ارجمندترین شما در نزد خداوند پرهیزکارترین شماست و هیچ عربی را بر هیچ عجمی ادجی نیست مگر به پرهیزکاری...»^(۱)

آن روز سپری شد. روزان و روزگارانی دیگر فرا رسیدند. اسلام پای از خانه خویش بیرون نهاد. اقلیم های دیگر پی در پی گشوده می شد. سیل ثروت از هر سو می رسید. اشرافیت عرب به معماری بنای قدرت خود ایستاده بود. اندیشه برادری و برابری از صحنه زندگی تارانده می شد و سرپناهی جز نهانخانه دلها نمی یافت. نودولتان عرب، مردمان مسلمان دیگر اقلیم ها را بس خرد و خوار می دیدند. آنها را «موالی» می خواندند و شرنگ تحقیر را قطره قطره بر کام جان ایشان می چکاندند^(۲). در این هنگامه قدرتمداران را پروای آن نبود تا به یاد آرند که پیامبر در واپسین حج خویش چه گفت.
... تندباد آغاز گردید. اقوام غیرعرب، و در پیشاپیش

۲۰ ژانویه ۱۳۷۷

MAJLIS E TALEGHATI
SOMMA GULIN TURKMAN

Din kagazı geleneği
R.A.

م. سلطانق

استادکرسی ادبیات آذری



Flakem-i Sırrami

افضل الدين خاقانی شیروانی

Türkiye Diyanet Vakfı İslam Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Demirbaş No:	18972
Tasnif No:	928 EFD

برگردان: ح. صدیق

Tehran 1354 ه.ق.

1501 WINE 02

Afzaluddīn Badī (od. Ibrāhīm) b. 'Alī b. 'Uṣmān, aus Šarwān. Geboren 521/1126, gestorben 595/1199.

Literaturhinweise: Ātaškada 1, 150f., Anm.: Afšār, FMF 718-20; EI², s.v.; sowie in den Einleitungen zu den verschiedenen Ausgaben des Dīwāns.

Von der *Werken* Xāqānī ist in den Fatih-Handschriften nur der *Dīwān* belegt. Er enthält persische und arabische Gedichte. Der persische Dīwān umfaßt große und kleine Qaṣīden, Tarkībāt, Qit'as, Ġazals, Rubā'īs, 1 kleines Maṭnawī, resp. Lobgedichte, Klagegedichte, Elegien, religiöse Gedichte (Tauḥīd, Na't, Askese, Mystik), Liebes-, Schmäh- und Gelegenheitsgedichte;

122

der arabische Dīwān besteht aus Qaṣīden und Qit'as, resp. Lob-, Liebes- und Gelegenheitsgedichten. Kritisch ediert von Saccādī, Ziyā'uddīn, Teheran 1338 hš; zu den älteren Drucken Mušār, KČF 728; hierzu noch ed. 'Abbāsī, Muḥammad, Teheran 1336 hš.

Dīwān

3810

274 Fol. 32,6 × 21,2 (24,9 × 12,5) cm. 2 Kol. 25 Z. Dunkelbrauner Lederband mit blindgeprägtem Medaillon und Zierecken, sowie Randleisten. Klappe entsprechend. Dickes, bräunliches, etwas wasserfleckiges Papier. Mehrere Blätter lose. Östliches, flaches Nasḫī, in rotem Rahmen. Reim und radīfe durch Rahmen abgetrennt. Überschriften groß, schwarz, ab 124b rot. Fol. 1-3 von späterer Hand ergänzt. Auf 1a in Medaillon Exlibris für 'Abdulmalik b. 'Abdulqādir i Kirmānī. 124b-125a goldgrundige Kopfleiste mit Titel in Kufī:

النصف الثاني من ديوان الخاقاني الحقاقي

a) 1b-124a: *Qaṣā'id* und *Tarkībāt*. Anfang:

مرا دل بیر تعلیمست ومن طفل زباندانش

b) 124b-140a: *Kleine Qaṣīden*. Anfang:

آن دم که صبح بینش من بال بر کشد

c) 140a-148b: *Muqaṭṭa'āt*. Anfang:

از بدان نیک ترس خاقانی

d) 149a-156b: *al-Muqaṭṭa'āt fī l-madā'ih*. Anfang:

سلاطین نشانا خلیفت بناها

e) 157a-177a: *Marā'ī*, *Qaṣīden*, *Tarkībāt* und *Qit'as*. Anfang:

حاصل عمر چه دارید خبر باز دهید

f) 177a-189a, ohne Absatz an das Vorhergehende anschließend: *Muqaṭṭa'āt*. Anfang:

آب شهوت مریر خاقانی

g) 189a-190b: *al-bāqī fī l-marā'ī*. Anfang:

خاقانیا عروس صفا را بدست فقر

h) 190b-198b: *al-Muqaṭṭa'āt fī l-madīh*. Anfang:

کسری عهد بین که در ایوان تو نشست

i) 198b-201b: *al-Aḥācī*. Anfang:

خرد خریطه کش خاطر و بیان منست

k) 201b-207b: *al-'Arabīyāt*. Anfang:

یا طیف ناظره کصبح مسفر

-Hākānī-i Širvānī

23 TEMMUZ 1992

Hellmut Ritter: Persische Handschriften

123

l) 207b-263b: *al-Ġazalīyāt*. Anfang:

سوزی زدو عشق در سر ماست

m) 263b-267a: vier nachgeholte *Qaṣīden*. Anfang:

شهری بفته شد که فلانی از ان ماست

n) 267a-275b: *Rubā'īyāt*. Anfang:

خاقانی را دل آتش درد بسوخت

Nach einer Notiz auf Fol. 274b war die Zahl der Blätter ursprünglich 365. Tatsächlich fehlt ein großer Teil der *Qaṣīden* und *Tarkībāt*. Bei den *Marā'ī* (e) sind Überschrift und erster Vers von späterer Hand nachgetragen, sodaß auch dort mit dem Ausfall vorausgegangener Blätter zu rechnen ist.

1. Muḥarram 702h, von Arslān b. Aytugdī b. 'Abdullāh al-Malakī aṣ-Šadri.

Oriens, c. 29-30, s. 121-123, 1986

(Leiden)

شرح قصیده مسیحیه خاقانی

تألیف شمس الدین محمد بن جمال الدین احمد لاهیجانی

باتصحیح و مقدمه و حواشی به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی

مقدمه

بر اشعار خاقانی شروانی شروح بسیار نوشته‌اند و این جانب به بعضی از آنها در مقدمه دیوان اشاره کرده‌ام^۱ و نیز در خطابه‌ای که در کنگره تحقیقات ایرانی در شهر یورماه ۱۳۴۹ ایراد کردم راجع به همه شروح اشعار خاقانی و نسخ آن سخن گفتم،

اما جز شروح مهم و قابل توجه اشعار خاقانی مانند شرح شادی آبادی و شرح احوال عبدالوهاب حسینی از دیرباز قصیده مسیحیه خاقانی به مطلع: فلک کز روتر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا مورد توجه سخن‌شناسان و تذکره نویسان بوده و غالباً در صدد برآمده‌اند که آنرا شرح کنند و بعضی مانند دولت‌شاه سمرقندی نیز این قصیده را موقوف به شرح دانسته‌اند^۲ و ظاهراً قدیم‌ترین شرحی که بر این قصیده نوشته شده از شیخ جمال الدین علی آذری طوسی متوفی ۸۶۶ هـ. ق است که سی و سه بیت از این قصیده را شرح کرده و درباره آن نوشته است: «اشکال این قصیده در لغت است که اصطلاحات نصاری را در او خرج کرده و این وقتی گفته که محبوس بوده آنچه از این ابیات مشکل تراست ترجمه گفته شود» و این شرح در جواهر الاسرار که منتخب کتاب دیگر آذری یعنی مفتاح الاسرار است آمده و ضمیمه اشعه اللمعات جامی به چاپ رسیده و نگارنده در تعلیقات دیوان خاقانی از آن شرح نقل کرده است.

و در شرح شادی آبادی چهل و یک بیت از این قصیده شرح شده است و سایر شروح نیز در این حدود شرح کرده‌اند.

اما کاملترین شرحی که بر این قصیده در قدیم نوشته شده شرحی است که شمس الدین محمد بن جمال الدین احمد لاهیجانی در سال ۱۲۱۸ هجری قمری

۱ - ص شصت و پنج مقدمه دیوان خاقانی تصحیح نگارنده

۲ - تذکره دولت‌شاه چاپ هند ص ۴۱

شرح قصیده مسیحیه خاقانی

۲۴۵

نوشته و همین شرح است که به تصحیح و چاپ آن اقدام کرده‌ایم. این نسخه در ضمن يك مجموعه از صفحه ۳۲ تا ۱۰۴ و در چهل و دو ورق یعنی ۸۴ صفحه است و هشتاد و سه بیت را شرح کرده و دو بیت در وسط افتاده و سفید مانده است^۱. این جنگ یا مجموعه میکرو فیلم شماره ۲۲۱۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است^۲ و چنانکه اشاره شد مطابق رقم پایان آن در سال ۱۲۱۸ نوشته شده زیرا در پایان می‌نویسد: «قدتم هذا الشرح والتفسير بعون الله وجسن توفيقه صبح يوم الاثنين، الثاني شهر صفر المظفر من شهر سنه ۱۲۱۸»^۳

نسخه به خط مؤلف نوشته شده و خط آن نستعلیق شکسته نسبت به خوب است بعضی اغلاط املائی نیز در آن دیده می‌شود مانند «فائض» در معنی «فائز» و «گذاری» در معنی «گزاری» و در بعضی موارد تغییری در رسم الخط خود داده و مثلاً «به» حرف اضافه را جدا از اسم نوشته است.

بعضی اغلاط در شعرها هست که غلط هم معنی کرده، گاهی شرح را به مناسبت اشاره‌ای به داستانی از قرآن کریم طول و تفصیل داده مانند قصه حضرت یوسف و برادران، در شرح لغات و کلمات عربی به شرح و تفصیل صرفی و نحوی توجه فراوان دارد.

مؤلف شیعه است و در مقدمه و اواسط کتاب به تناسب از حضرت علی بن ابیطالب نام می‌برد.

خود او مدعی است که این قصیده مسیحیه که آنرا «گبریه» نامیده مشتمل بر همه علوم است و کسی به این تفصیل شرح نکرده و در پایان برای اثبات احتوای این قصیده بر علوم متداوله بیست و یک علم را می‌شمارد که شرح این قصیده مبتنی بر آن‌هاست

این جانب در حواشی صفحات، ابیات را از روی دیوان تصحیح خود نیز نقل کرده و به تعلیقات دیوان در این باره اشاره کرده است که در آنجا غالباً از شرح مینورسکی^۴ برای این قصیده هم استفاده شده است و بعد از شرح لاهیجی که اینک

۱ - ابیات ۵۴ و ۵۵ افتاده است

۲ - فهرست میکرو فیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تألیف دانش‌پژوه

ص ۶۵۰.

۳ - شخصی تاریخ خریداری نسخه را در صفحه اول ۱۲۶۶ نوشته است

۴ - مینورسکی این قصیده را ترجمه و شرح کرده و بوسیله دکتر زرین کوب

به فارسی درآمده است (و در مقدمه دیوان شصت و شش)

عبد الحسین زرّین کوب، با کاروان حلّه : مجموعه نقد ادبی ،
تهران ۱۳۷۴، ص. ۱۹۴-۱۸۶. DIA 41851.

Dipnotlar için bkz. s. ۴۱۷-۴۱۸

خاقانی درودگر شروان

خودستاییها و آوازه گریهایی که در اشعار خاقانی هست نه فقط شاعران روزگار او چون جمال الدین اصفهانی، رشید و طواط، اثیرالدین اخسیکتی را به خشم و ستوه آورد بلکه در زمان ما نیز که دیگر وجود شاعر همه خاک شده است و آن غبار مهر و کین هم که تاخت و تاز وی در تنگنای محیط شروان برانگیخته بود فرو نهشته است باز نمی توان این مایه خودستایی را اروی پذیرفت. در حقیقت خاقانی نه همین از بیشتر شاعران روزگار خویش بتحقیر یاد می کند و آنها را عطسه خویش، ریزه خور خوان خویش، و دزد بیان خویش می خواند، بلکه مردم زمانه خود را نیز مکرر می نکوهد و به قدر ناشناسی و تنگ چشمی و بدسگالی متهم می دارد. از این جهات وی تا حدی یادآور منتبّی شاعر نام آور عرب است [۱] و مانند او نوعی سرخوردگی زهرآلود و خود پسندی سیری ناپذیر در سراسر سخنانش پیداست. آیا چیزی از آنچه امروز «عقده حقارت» می گویند [۲] در وجود خاقانی بوده است؟ از سرگذشت جوانی او، و از داستان خانواده و محیط و شهر و دیار او آنچه معلوم است این اندیشه را در خاطر می نشاند

۱۴ MART 1997

وعظمت بااینگونه رأفت و عطوفت و مرحمت نسبت به عامه رعیت و اهالی ولایت کسی نشان نداده، عامه رعیت یزد در کمال فراغت و آمادگی در ظل مرحمت و کنف حمایت حضرت و الادامت شوکته و عظمت مشغول به کسب و تجارت و زراعت اند.

امید که حضرت عزت این نعمت امنیت و رفاهیت و آمادگی و فراغت را در حق این مستمندان مستدام و این عطیه عظمی و موهبت کبری را در باره این داعیان دولت قوی شوکت و شاکران نعمت جاوید آیت بردوام فرماید که این نعمت از سواغ نعم حضرت ذی المنن و الامتنان و از نعمتان مجهولتان و مکفورتان است و زبان شاکری کرامت فرماید که شکر نعم حضرت خداوند را به تقدیم رساند.

از دست و زبان که بر آید
کرعه شکرش بدر آید
بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر به درگاه خدا آورد
ور نه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که بجا آورد

ختم الغرائب

مثنوی منسوب به خاقانی

با تصحیح و مقدمه دکتر ضیاء الدین سجادی

خاقانی در قصیده مدح اصفهان به مطلع ۱:

« نکبت حور است یا صفای صفاهان / جبهت جیوز است یا لقای صفاهان »
می گوید ۲:

« آنک ختم الغرائب آخر دیدد / تاچه ثنا راندهام برای صفاهان »
جز این یک مورد جای دیگری از این نام اثری دیده نمی شود و معلوم نیست که ختم الغرائب نام کدام اثر از خاقانی شروانی بوده است. در تذکره ها نیز در جزء آثار خاقانی به اثری به نام ختم الغرائب اشاره نشده است.

اما بعضی از کسانی که در شرح حال و آثار خاقانی سخنی گفته و مطلبی نوشته اند باستناد همین بیت اثری بنام ختم الغرائب برای خاقانی شمرده و یاد کرده اند. از این میان می توان آقای ابن یوسف را نام برد که در فهرست کتابخانه مجلس ۳ جزء آثار خاقانی کتابی هم بنام ختم الغرائب نام برده و در حاشیه به فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار ج ۲ ص ۵۰۲-۵۰۳ مراجعه داده اند اما در حاشیه ۱ ص ۲۷۵ فهرست مجلس نوشته اند که با تفحص چنین کتابی را در کتب سیر از خاقانی ندیده اند و باز هم بیت ذکر شده را مؤید تألیف و انشاء چنین کتابی دانسته اند ۴، هم ایشان در ص ۵۰۲ فهرست مدرسه عالی سپهسالار، به مناسبت اینکه مجموعه ای از شش نامه خاقانی به شماره ۶۰۰ با مقدمه تحفه العرافین «ختم الغرائب» نامیده شده و ضمن کتب به ثبت رسیده شرحی نوشته و نادرست بودن این نام را برای این مجموعه که در سال ۱۰۳۵ کتابت شده ذکر کرده اند اما ضمن معرفی شماره ۱۱۱۰ که نسخه ای از تحفه العرافین است و مثنوی دیگری به آن ضمیمه شده نوشته اند: « این منظومه که در تقلید حدیقه سنائی می باشد صحت انتساب آنرا به خاقانی تأیید می کند ... این نسخه به تحفه العرافین شماره ۱۱۱۰ در فهرست پیوسته و ۶۴۴ بیت ۶ بیشتر نیست و شماره کتاب ۲۷۲ و ظاهراً در اوایل قرن سیزدهم هجری نوشته شده، به خط نستعلیق در متن و حاشیه، عناوین با جوهر قرمز قطع خشتی صفحه ای ده سطر» پشت صفحه اول نوشته است «عرایس الفکر خاقانی».

☆☆☆

۱- دیوان تصحیح نگارنده ص ۳۵۳ ۲- دیوان ص ۳۵۵

۳- ج ۳ ص ۱۵۰ ۴- مقدمه دیوان تصحیح نگارنده ص پنجاه و نه ۵- ص

۶- ۶۳۸ بیت بیش ندارد.

۴۶۸-۴۶۹ فهرست سپهسالار

'Aufī II p. 382-3, 393; Jājarmī II p. 1078; Rāzī I p. 108-10 (no. 68); Ādhar III p. 916; Hidāyat, *Majma'* I p. 309; Nafīsī's notes to Baihaqī III p. 1355-62; Šafā, *Tārīkh* II p. 824-7 (follows Nafīsī in the wrong attribution of Dīyā's poems and patrons to Khālah); Khaiyām-pūr p. 184 ('Khālah i Baghdādī') and 305 ('Shams i Baghdādī').

223. Fakhr al-dīn Khālīd b. al-Rabī' al-Makkī al-Ṭulānī was a contemporary and friend of Anwarī. 'Aufī prefixes his significant selection from Khālīd's verse with the story (repeated by Jāmī and others), of how the Ghorid king, 'Alā' al-dīn Ḥusain (544/1149 to 556/1161), on hearing that Anwarī had made him the object of some satirical verses, tried to coax the famous poet to his court and how Anwarī was warned of the king's true intentions by an elusively formulated letter from Khālīd.

'Aufī II p. 138-45; Yaghmā'ī p. 180 (three verses by 'Fakhr al-dīn Khālah'); Hidāyat, *Majma'* I p. 376-7; Browne, *History* II p. 381; Šafā, *Tārīkh* II p. 604-7; Khaiyām-pūr p. 183; Mudarrisī i Rīdāwī's introduction to his *Dīwān i Anwarī* II p. 103-4.

224. Afḍal al-dīn Khāqānī,¹ who also called himself Ḥaqā'iqī and Ḥassān al-'ajam, was a native of Sharwān.² The date of his birth is indicated in the *giṭ'ah* beginning:³

¹Khāqānī's personal name is not indicated unambiguously in the poems, nor is it mentioned by the early biographical sources. Mustaufī, and most of the those after him, give it as Ibrāhīm. For his supposed name 'Badīl' see presently.

²As he says quite clearly in *Tuḥfat al-'irāqain*, p. 34: *mīlād i man az bilād i Sharwān*, and elsewhere. Khanikov erroneously made him a native of Ganjah.

³*Dīwān*, ed. Sajjādī, p. 808-9. Surprisingly, this very famous poem appears to be missing in the ancient London manuscript.

*chūn zamān 'ahd i Sanā'ī dar nawasht
āsmān chūn man suḵhan-gustar bi-zād
chūn ba Ghaznīn sāḥir-ē shud zēr i khāk
khāk i Sharwān sāḥir-ē dīgar bi-zād*

('When time rolled up the life-span of Sanā'ī heaven gave birth to a word-smith like me. When in Ghaznah one sorcerer¹ departed under the soil, the soil of Sharwān gave birth to another sorcerer'). The poet then proceeds to list a number of parallels from the past, some legendary, (the death of Joseph coincides with the birth of Moses, etc.), but one is historic (the death of Abū Ḥanīfah and the birth of al-Shāfi'ī both occurred, according to the standard sources, in 150/767). In another poem Khāqānī states:²

badal man āmadam andar jahān Sanā'ī rā

bad-īn dalīl pidar nām i man badīl nihād

('I came into the world as a substitute for Sanā'ī; the proof for this is the fact that my father called me *badīl*', i.e. 'replacement'.)³ It is thus clear that Khāqānī was born in the year that Sanā'ī died. Unfortunately (and typically) the precise date of Sanā'ī's death is not certain, but it was clearly after 511/1117 (the ascension of Bahrām-shāh) and quite probably 525/1130-1.⁴

¹Poetry is 'permitted sorcery' (*siḥr ḥalāl*).

²ed. Sajjādī p. 850.

³This verse has been much belaboured to prove that Khāqānī's personal name was Badīl, but it must be observed that Badīl is not a Muslim name. I understand it to mean that the boy was known within the family as 'Badīl' because he was the 'replacement' for a recently deceased elder brother.

⁴See below no. 284. Some scholars have understood the words in Khāqānī's ode to Isfahan (ed. Sajjādī p. 357): *pānšad i hijrat chu man na-zād yagānah* to mean that Khāqānī was born in the year 500/1106-7, but in fact they evidently mean: 'the first five centuries of the hijrah did not give birth to anyone as unique as I (the child of the 6th century)'. He says the same thing about himself again on p. 24, l. 14, and also about Akhsatān on p. 461 l. 3.

Hokan-i Suvani

28 ARALIK 1994

C.A. STOREY

PERSIAN LITERATURE

Vol: V/2, London-1994, s. 382-399

ON: 29348

نامه‌های خاقانی

دکتر ضیاءالدین سجادی

در نسخه‌ای از کلیات خاقانی که متضمن دیوان و تحفة العرافین و منشآت اوست، پنج نامه وجود دارد. این نسخه متعلق به کتابخانه ملی پاریس است که ظاهرآ در قرن نهم هجری کتابت شده است و نگارنده در تصحیح دیوان خاقانی از آن استفاده کرده و در صفحه شصت و نه مقدمه دیوان به معرفت آن پرداخته‌ام.

در باره پنج نامه خاقانی و سبک آنها هم ضمن آثار شاعر در همان مقدمه صفحه پنجاه و هشت گفتگویی شده است. اینک آن نامه‌ها را از روی نسخه عکسی متعلق بخود، رونویس کرده و برای چاپ آماده ساخته‌ام، باشد که چاپ آنها از نظر ثبت نموداری از آثار نثری این شاعر بزرگ سودمند افتد.

☆☆☆

نامه اول

این نامه بحضرت امام متقی ناصرالدین ظهیر الاسلام
وارث معشر الانبیا فاروق الفرق علامة المشرقین
ینبوع الیقین متبوع الصدیقین قطب الاوتاد حافظ اعلام
الشریعة ابواسحاق ابراهیم الباکوی قدس الله روحه العزیز

سجاده معلی منصب معالی و مجلس عالی خداوند صدر امام مطاع
حبر قوام، بحر مقام مقتدی مطلق، حاق محقق ناسک سالک مهتدی صدیق
متقبل ناصرالدین و منصره، ظهیر الاسلام و مظهره، حافظ اعلام الشریعه، مالک
رقاب الائمه، متبوع الصدیقین، ینبوع الیقین وارث مشعر (ص: معشر) الانبیا،
مقتدی زمره الاولیا، امام الزمان، امین الفرقان، فاروق الفرق، عدة الحواری
الحق سید انصار الله فی العالمین، اسوة السواد الاعظم، مفتی الخافقین، علامة
المشرقین عنصر السعادتین، مستحق الخلافتین، اول المشایخ، الطود الشامخ،
قطب الاوتاد، ابدالآباد کعبه وار مقتدای ناسکان حقیقت و مقصد سالکان

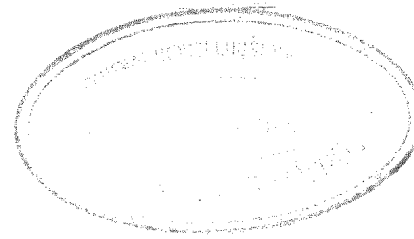
MADDE YATIRILAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

27 NISAN 1999

Ferheng-i Iran-i Zemin, cild: XI

(1342) Tehran, s. 5-33.

D. 543



چهار صد نسخه در چاپخانه بهمن چاپ شد
جای اداره، خانه ایرج افشار، کوی سپید، خیابان شیراز، تلفن ۴۷۱۸۵
نشانی پستی، صندوق پستی ۱۰۲۱، تهران

FARHNG-E IRAN ZAMIN
Revue Trimestrielle des Études Iranologiques
Editeur en Chef Iraj AFSHAR
P. o. Box 1021. Tehran, Iran.

خاقانی و آندرونیکوس گرهنگ نرس

اثر : ولادیمیر مینورسکی

ترجمه و تعلیقات از عبدالحسین زرین کوب

دقده مترجم

درباره زندگی و آثار خاقانی نکات بسیاری هست که هنوز روشن نشده است. نه فقط محدود و مودحان او اکثر امراء نسبت کم اهمیت محلی بوده اند که در حوادث مهم تاریخ اسلامی آن عصر چندان دخالت نداشته اند بلکه محیط محدود مولد و موطن او نیز چنان از حوادث و ارضاع مهم آن عصر دور و برکنار بوده است که در آثار مورخان مورد توجه واقع نگردیده است. گذشته از آن، کثرت لغات و تعبیرات تازه و غرابت بیان فضل فروشانه و مقرون بامصطلحات علمی و فنی اشعار او را «مشکل» و «موقوف بشرح» کرده است و همه این امور موجب گشته است که خاقانی شهرت و قبولی را که شایسته آن است در میان فارسی زبانان و دوستداران زبان فارسی بدست نیاورد.

امادرست همین نکته، از قدیم همت و توجه عده ای از محققان و منتقدان را بشرح و تفسیر اشعار خاقانی و ایضاح و تبیین موارد مبهم آن واداشته است و از آن میان کسانی مانند عبدالرحمن جامی و شیخ آذری در قرون قدیم تر و اشخاصی مانند علوی لاهیجی و معمری غنائی در ادوار تازه تر باینکار دست زده اند و تا اندازه زیادی توفیق یافته اند.

رساله حاضر نیز که اصل آن بزبان انگلیسی نوشته شده است نتیجه کوششی است که مینورسکی خاورشناس و محقق معروف درین راه مبذول داشته است. قبل از مینورسکی نیز کسانی مانند خانیکوف و یوری مار از خاورشناسان روس باینکار دست زدند اما مینورسکی ضمن استفاده از تحقیقات آنها در تدوین رساله خویش حداکثر تحقیق و استقصای ممکن را بکار برده است و رساله او ازین حیث مزیتی دارد.

موضوع این رساله شرح و تفسیر قصیده ترسائی خاقانی و تحقیق در هویت «عزیزالروم عزالدوله مخلص المسیحا» مدوح این قصیده است و دقت و تتبع مؤلف این معمارا بخوبی روشن ساخته است

انه ليس لهذا في هذا العالم، (۱) الا واحد (۲) واحد في الوجود فقط: بل في كل نفس لها حد (۳) آخر بالعدد. و معنى قولنا ان له حدا واحدا اي: بحسب انسان واحد و بصورة واحدة (۴) فان صورة واحدة في النفس هي (۵) في هذه النفس حدا واحدا كلها. اي اي صورة منها فرضته سابقة (۶) الى ان يتجرد عن العوارض، ويحصل (۷) ماهية ينطبع في ذات النفس كان المنطبع منها، هذا بعينه.

و هذه النسبة، موجودة لكل واحد (۸) من الاشخاص. و اذا اخذنا نسبتها الى انفس شتى كان لها في كل نفس حد آخر.

فهذه صورة المسئلة التي جرت بين هذا الشيخ في اثبات مذهب نفسه (۹)

مقاله انفذت الى مدينة السلام في يوم الجمعة.

والحمد لواهب الفضل والعقل بالانهاية. وهو الموهب (۱۰)

نسخه ها : در چاپ این رساله چهار نسخه دیده شده است.

نسخه های شماره های ۲۹۱۳ و ۱۲۱۶ مدرسه سپهسالار و نسخه شماره ۴۹۹۴ کتابخانه ملی ملک و نسخه شماره ۴۶۷ کتابهای اهدائی آقای مشکوة دانشگاه تهران. این هر چهار نسخه هایی است نادرست که افتادگی هم دارد. در باره این رساله و دانشمند همدانی نگاه کنید فهرست کتابهای خطی دانشگاه جلد سوم ص ۴۷-۵۴ فردآوری مصحح این رساله.

۱- در اوب «فی هذا العالم» ندارد- ۲، وجد- ۳ موب: حد- ۴، واحد-

۵: هو- ۶: سابقه- ۷: تحصیل- ۸: واحد

۹: بعینه

۱۰ ب: لله الواهب العقل والحيوة، نسخه دانشگاه. الواهب العقل والحيوة

27 NISAN 1995

MADDE YASINILAN KIRKAN

482. KAZZĀZĪ, Mir-Jalāl al-Dīn. *Gozāreš-e došvārī-hā-ye Dīvān-e Ḥāqānī : beyt-hā va ta'bīr-hā-ye pīčīde ; vāže-sāzī ; nokte-hā-ye adabī va honarī*. Tehrān, Našr-e Markaz (n° 347), 1378/1999, 963 p., index.

L'auteur de ce grand commentaire du *Dīvān* de Ḥāqānī est aussi l'éditeur du même *Dīvān*, paru en 375/1996 et qui remplace l'édition que Dīyā' al-Dīn Sajjādī avait réalisée en 1338/1959. Le monument de Ḥāqānī (ob. 595/1199) a suscité depuis plusieurs années des études variées. A. L. Beelaert a fait le point des études sur l'œuvre de Ḥāqānī dans son livre novateur, en 1996 (*A Cura for the Grieving Studies on the Poetry of the 12th-Century Persian Court Poet Khâqânî Shirwânî*, pp. 4-10). Elle y signalait la longue tradition des commentaires du *Dīvān*, qui s'attachent à éclairer les poèmes *beyt* après *beyt*. M. J. Kazzāzī s'inscrit dans cette tradition et l'on pourra lire, poème après poème, des éclaircissements sur les difficultés variées qui s'y rencontrent. Un index des noms propres clôt l'ouvrage. Mais un index des mots et des expressions expliqués aurait été d'un essentiel secours. C.F.

Ḥakīmī,
Shirwānī

Khāqānī, Afzaloddīn Badīl b. 'Alī (b 1121/2 Shirvan, d 1199 Tabriz), Persian poet; he had the *takhalloṣ* (ie pseudonym), Ḥaqā'eqī. His father was a carpenter; his mother was converted from Christianity to Islam. He was educated in the sciences by his uncle, a physician. He was introduced to the court of the Shirvān Shāh Manūchehr by the poet laureate, Abul'alā Ganjevī, his teacher and father-in-law, but quarrelling with him almost brought Khāqānī's poetical career to an end. After Abul'alā's death, Khāqānī succeeded him as court poet. His upright character made him unhappy with conditions at court, but attempts to gain a position with the Seljuqs and Khvarazm Shāhs failed. A characteris-

tic feature of his life was steady contact with Christian and Byzantine affairs. He wrote poems of praise of the Byzantine emperors, Manuel Komnenos and Andronikos Komnenos, and the latter intervened in his favour when he was imprisoned by Manūchehr's successor, Akhsitan. Finally disgusted with court life, he went to Tabriz, where he spent the rest of his life in retirement.

With Anvarī (qv), Khāqānī's work represents the culmination of the *qaṣida* (qv) genre. His *qaṣidas* are characterized by a didactic element. The introductory parts lay more stress on a description of nature, in contrast with Anvarī's work. Both have in common the frequent use of scientific terminology and obscure allusions, which render their verse difficult and make commentary necessary. Both a religious spirit and a keen awareness of the beauties of nature permeate Khāqānī's poems, while national feeling and a philosophical spirit are characteristic for those of Anvarī. Allusions to Christian concepts are peculiar to Khāqānī; this is exceptional in Persian poetry, in which direct knowledge of Christianity is rare, and stereotyped Qur'ānic misunderstandings about it prevail. The Arabic influence is less strong, although he imitates Buḥturī (qv) and others occasionally. He was influenced by such Persian predecessors as 'Onṣorī, Sanā'ī and Manūchehrī (qqv). He gives free expression to personal feelings, for instance in the poems mourning his wife and son, without rhetoric devices. Biographical data are also frequent in his works. Besides his *diwān* (qv), in which he dedicated some poems to ordinary people from the lower walks of life, a work named '*Ajā'eb ol-gharā'eb* (Curious Rarities), and letters, his fame rests on the first travel-account in verse, the *maṣnavī* (qv) *Toḥfat ol-'Erāqeyn* (The Gift from the Two Iraqs), which contains autobiographical material and a description of his pilgrimage to Mecca and Medina in 1156/7.

BLHP II 391-9; RHIL 202-8.

WH

21 MART 1991

27 ŞUBAT 2008

سجادی، سیدضیاءالدین (۱۳۷۵-۱۳۹۸)

۸۴۰- فرهنگ لغات و تعبيرات با

شرح اعلام و مشکلات ديوان خاقانی

شروانی، ۲ جلد / جلد اول - دوم، تهران: زوار، چاپ

دوم، ۱۳۸۲ / ۲۳۰۰ نسخه، فارسی، وزیری (کالینگور)،

بها: ۸۵۰۰۰. *Hakani-ye Sirvani*

شابک: X-۱۴۹-۴۰۱-۹۶۴ دوره

کنکره: PIR۴۸۸۴/A۲S۳

کد پارسا: BY۰۰۷۹

ویژگی مجلدات

جلد ۱: عنوان فرعی: آ - س، شابک ۳-۱۴۷-۴۰۱-۹۶۴

ص ۸۸۶

جلد ۲: عنوان فرعی: ش - ی، شابک ۱-۱۴۸-۴۰۱-۹۶۴

ص ۸۸۷-۱۹۷۲

فرهنگنامه لغات ديوان خاقانی

۱ فرهنگنامه لغات و تعبيرات ديوان خاقانی شروانی
است. نویسنده کوشیده است، با دقت و تفحص بسیار
به شرح لغات و مضامین اشعار و ترکیبات بپردازد و
مشکلات اشعار را رفع کند. او بعد از هر اصطلاح،
معانی و نوع ترکیب و جایگاه، هر کلمه را همراه شاهد
مثال از دیوان ذکر کرده است. وی در توضیح لغات و
اعلام فراوان از لغتنامه دهخدا سود جسته و در ضمن
اشتباهات و خطاهای آن را هم تصحیح کرده است. در
توضیح کلمات، اختصار و گویایی مبنای کار بوده است،
اما در صورت لزوم به تشریح مفصل و نقل شواهد
متعدد نیز پرداخته شده است.

332. MA'DANKAN, Ma'sūme. *Basāt-e qalandar. Bargozide va šarḥ-e gazal-hā-ye Ḥāqānī*. Tabrīz, Entešārāt-e Āydm, 1384/2005, 447 + ii p.

L'A. a déjà contribué par deux livres à l'étude de Ḥāqānī : un commentaire de quinze de ses *qašīdes*, *Bazm-e dīrīne 'arūs* (Téhéran 1372/1993) et un inventaire de ses thèmes, *Negāhī be donyā-ye Ḥāqānī* (3 vols., Téhéran 1375/1996 – 1378/1999 ; cf. c.r. du 1^{er} volume, *Abs. Ir.* 20-21, n° 664). Elle nous offre ici un large choix des *gazals* de Ḥāqānī (donnant 151 des 340 des *gazals* qui se trouvent dans son *Dīvān* dans l'édition de D. Sajjādī (2^e éd., Téhéran 1357/1978), suivi d'un commentaire de type traditionnel, c'est-à-dire *beyt* par *beyt* (pp. 195-405), et précédé d'une introduction (pp. 1-61). Le volume est pourvu de quelques index, entre autres un index des mots et termes expliqués. Il manque une liste des *gazals* choisis.

D'autres chercheurs ont déjà publié de tels choix de poèmes de Ḥāqānī avec commentaire, comme D. Sajjādī (en 1351/1972, et de nouveau en 1373/1994) ou Mīr Jalāl al-Dīn Kazzāzī (*Sarāḥe-ye āvā va rang*, Téhéran 1376/1997 ; ce dernier a aussi publié un commentaire accompagnant sa propre édition du *Dīvān*, cf. *Abs. Ir.* 22, c.r. n° 482). Le lecteur visé par de telles anthologies n'est visiblement pas le chercheur en littérature classique, ni même l'étudiant, mais plutôt l'homme cultivé, qui voudrait lire un auteur classique sans avoir recours à un dictionnaire. Ainsi peut-on comprendre que le texte donné soit celui de l'édition de Sajjādī, sans l'apparat critique de celui-ci, quoiqu'on puisse regretter que les lectures parfois judicieuses de l'édition plus récente de Kazzāzī (2 vols., Téhéran 1375/1996) ne soient pas prises en considération. D'autre part un tel lecteur aurait gagné à disposer d'un texte vocalisé et où les *edāfes* seraient marqués, comme c'est le cas dans l'édition de Kazzāzī, et encore plus en détail dans son anthologie citée plus haut. Ma'dankan ne donne même pas le mètre de chaque poème. Kazzāzī traitait aussi amplement les figures de style, ce que Ma'dankan fait à peine. Mais ce qui manque également dans tous les commentaires est une discussion critique, si sommaire soit elle, des poèmes comme un tout ; on en reste à l'idée d'un poème comme une succession de vers sans relation entre eux, quoique les *gazals* de Ḥāqānī en particulier montrent beaucoup de cohérence.

A.L.B.

MADDE YAYIMLANDIRAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

06 MAY 2010

editon amach coşokulmacty